



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



# شاهان

سی و پنجمین سالگرد شہادت اکبر نوری  
سی و سومین سالگرد شہادت محمود نوری

بہارِ شامِ علی نوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهیدان نوری: سی و پنجمین سالگرد شهادت اکبر نوری و سی امین سالگرد شهادت محمود نوری

نویسنده:

علی نوری

ناشر چاپی:

توانمندان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۱	شهیدان نوری: سی و پنجمین سالگرد شهادت اکبر نوری و سی امین سالگرد شهادت محمود نوری
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۹	فهرست
۲۷	طلیعه
۲۹	فصل اول: شهید اکبر نوری
۲۹	اشاره
۳۱	تولد، تحصیل و کسب و کار
۳۵	عزیمت به مناطق ناآرام
۳۵	اشاره
۳۵	سیستان و بلوچستان
۳۵	اشاره
۳۸	خاش
۳۸	ایران‌شهر
۳۹	چابهار
۴۱	کردستان
۴۱	اشاره
۵۲	دیوان دره
۵۵	حضور در جبهه
۵۵	اشاره
۵۵	جنگ تحمیلی و سیر تحولات آن
۵۵	اشاره
۵۶	اهمیت جنگ عراق با ایران

۵۹	حمله به ایران تا باز پس گیری خرمشهر (۳۱ شهریور ۱۳۵۹ - ۳ خرداد ۱۳۶۱)
۶۰	پس گیری خرمشهر تا صدور قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت
۶۲	اقدامات سیاسی ایران پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸
۶۶	آبادان
۶۶	اشاره
۶۷	عکس هایی از آبادان
۷۵	آزادسازی خرمشهر و مجروحیت
۷۶	بستری شدن و شهادت
۷۶	آشنایی با خرمشهر
۷۶	اشاره
۸۱	خرمشهر از اسارت تا رهایی
۸۲	سقوط خرمشهر
۸۵	سرود رهایی
۸۵	عملیات بیت المقدس
۸۵	اشاره
۸۶	فرماندهی و هدایت
۸۶	گزارش نبرد خرمشهر: فرار از "محمه" به بغداد
۸۸	شرح کامل عملیات بیت المقدس
۹۴	عملیات بیت المقدس در نگاه رسانه های جهان
۹۷	آزادسازی خرمشهر
۹۹	خاطره ای از اکبر رضانی
۹۹	سروده هایی درباره آبادان، خرمشهر و شلمچه
۱۲۰	در آینه تصویر
۱۲۳	مراسم تشییع و فاتحه و هفت و چهلم
۱۲۳	اشاره
۱۲۷	وصیت نامه

۱۲۹	تذکار عمومی
۱۳۱	بازماندگان
۱۳۱	اشاره
۱۳۳	مهندس علی اکبر نوری
۱۳۴	متون و مقالات درباره
۱۳۴	اشاره
۱۳۴	اخلاق و معاشرت شهید اکبر
۱۳۶	مصاحبه با پدر شهیدان
۱۴۱	یاد و خاطره: نشست خانوادگی درباره شهیدان اکبر و محمود نوری
۱۵۹	خاطرات گذشته: نشست خویشاوندان درباره شهیدان اکبر و محمود نوری
۱۸۵	فصل دوم: شهید محمود نوری
۱۸۵	اشاره
۱۸۷	ولادت و خردسالی
۱۸۷	موفقیت در تحصیل
۱۹۱	اخلاقیات
۱۹۲	فعال و کوشا
۱۹۵	حوزه علمیه
۱۹۸	عشق به جبهه
۲۰۲	اعزام به جبهه
۲۰۷	شهادت و تشییع جنازه
۲۱۴	وسایل همراه
۲۱۶	وصیت نامه
۲۱۸	محل مجروح شدن و شهادت
۲۱۹	مراسم
۲۲۲	جزیره مجنون و عملیات خیبر
۲۲۲	اشاره

۲۲۲	نظر محسن رضایی
۲۲۲	محل خیبر
۲۲۳	فرماندهی هاشمی رفسنجانی
۲۲۳	آغاز عملیات خیبر
۲۲۴	ادامه عملیات
۲۲۴	نبرد در مجنون
۲۲۴	جنگ شیمیایی و پایان جنگ
۲۲۵	شناسایی هور
۲۲۶	عملیات کربلا ۵
۲۲۶	اشاره
۲۲۶	سنگین ترین و گسترده ترین عملیات
۲۲۷	روایت سردار حاج قاسم سلیمانی
۲۲۸	غافلگیری در شرق بصره
۲۲۸	نبرد در نهر جاسم
۲۲۹	خونین ترین روزها
۲۳۰	آغاز جنگ دریایی
۲۳۰	اهداف و منطقه
۲۳۲	استعداد دشمن و قوای خودی
۲۳۲	نتایج و دستاوردها
۲۳۴	بازتاب عملیات کربلا ۵
۲۳۵	پژوهشی دیگر درباره عملیات کربلا ۵
۲۳۵	اشاره
۲۳۶	شرح عملیات های دفاع مقدس
۲۳۷	۱۹ دی ماه سالروز کربلا ۵
۲۳۷	منطقه و اهداف عملیات
۲۳۷	توانایی دشمن



- ۲۴۰ ..... قوای خودی
- ۲۴۲ ..... نتایج عملیات
- ۲۴۴ ..... عملیات غرور آفرین کربلا ۵
- ۲۴۶ ..... شلمچه
- ۲۴۶ ..... اشاره
- ۲۵۰ ..... ویژگی های منطقه عملیاتی شلمچه
- ۲۵۲ ..... در آینه تصاویر
- ۲۵۹ ..... نامه هایی به خانواده و دوستان
- ۲۵۹ ..... اشاره
- ۲۵۹ ..... نامه به والدین ۲۶ فروردین ۶۴
- ۲۶۱ ..... نامه به والدین ۶ اردیبهشت ۶۵
- ۲۶۲ ..... نامه به بهمن کاظمی ۶ شهریور ماه ۶۵
- ۲۶۴ ..... نامه به سعید وحید
- ۲۶۴ ..... نامه دیگر به سعید وحید
- ۲۶۶ ..... نامه های خانواده به محمود
- ۲۶۶ ..... نامه مادر
- ۲۶۸ ..... نامه خواهر زهرا نوری
- ۲۷۰ ..... نامه زهرا نوری
- ۲۷۲ ..... تحلیل دیدگاه ها و بیان آراء
- ۲۷۲ ..... اشاره
- ۲۷۲ ..... رستگاری
- ۲۷۳ ..... راحت طلبی و مسئله جهاد
- ۲۷۳ ..... مقایسه جهاد و عمارت مسجد الحرام و سقاییت حجاج
- ۲۷۴ ..... نگرانی و پریشانی؛ ایمان و اطمینان
- ۲۷۵ ..... ذکر خدا
- ۲۷۶ ..... حزن

- ۲۷۷ ..... یاد خدا
- ۲۷۷ ..... ترس از مرگ
- ۲۷۷ ..... ریشه های ترس از مرگ
- ۲۷۹ ..... یاد مرگ و ملاقات خدا
- ۲۸۱ ..... رمضان ماه روزه
- ۲۸۳ ..... ادعیه معصومین علیه السلام
- ۲۹۱ ..... از نگاه دوستان و آشنایان
- ۲۹۱ ..... اشاره
- ۲۹۱ ..... مطلبی از مهدی مالکی
- ۲۹۳ ..... یادداشت از مهدی مالکی
- ۲۹۳ ..... مطلب سوم از مهدی مالکی
- ۲۹۴ ..... تقدیم به برادرم محمود : مطلبی از محمدحسین
- ۲۹۵ ..... شهادت محمود
- ۲۹۵ ..... اخلاق و رفتار محمود از بتول صلواتی
- ۲۹۸ ..... اشعار درباره
- ۲۹۸ ..... اشاره
- ۲۹۸ ..... شهید محمود نوری
- ۳۰۰ ..... شلمچه محل شهادت محمود نوری
- ۳۰۴ ..... روح ستایشگر
- ۳۰۷ ..... اسناد و مدارک
- ۳۰۷ ..... اشاره
- ۳۰۹ ..... سندهای مکتوب طرح احیاء
- ۳۱۵ ..... بیماری و فوت مادر
- ۳۱۶ ..... لوح فشرده
- ۳۱۸ ..... درباره مرکز

## شهیدان نوری: سی و پنجمین سالگرد شهادت اکبر نوری و سی امین سالگرد شهادت محمود نوری

### مشخصات کتاب

سرشناسه: نوری، علی، ۱۳۶۳-، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: شهیدان نوری: سی و پنجمین سالگرد شهادت اکبر نوری و سی امین سالگرد شهادت محمود نوری / به اهتمام علی نوری.

مشخصات نشر: قم: توانمندان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۲۵۶ص.: مصور.

شابک: ۳۰۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۶۰۶-۱-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: نوری، اکبر، ۱۳۳۶ - ۱۳۶۱.

موضوع: نوری، محمود، ۱۳۴۶ - ۱۳۶۵.

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان -- سرگذشتنامه

موضوع: Iran-Iraq War, ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Martyrs -- Biography

موضوع: شهیدان -- ایران -- سرگذشتنامه

موضوع: Martyrs -- Iran -- Biography

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ن۹ن/DSR ۱۶۲۶

رده بندی دیویی: ۸۴۳۰۹۲/۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۱۶۵۰۴

---

ناشر: توانمندان

قم، بلوار محمدامین، خیابان گلستان، کوچه ۱۱، پلاک ۴

تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۱۳۴۵۲ فکس: ۰۲۵-۳۲۹۱۳۵۵۲

همراه: ۰۹۱۲۵۵۲۰۷۶۵

ص: ۱

## اشاره

شهیدان نوری سی و پنجمین سالگرد شهادت اکبر نوری و سی امین سالگرد شهادت محمود نوری

به اهتمام:

علی نوری



یاد شهیدان

یاد شهیدان نوری زند آتش به جانم

وقت سخن از درد می سوزد زبانم

یاد شهیدانی که از جان می گذشتند

با خون کلام عشق و ایمان می نوشتند

گشتند آنان آگه از امر حقایق

یکسر زمین پر گشت از خون شقایق

راه شهادت را همه با جان خریدند

لیک گوین راه یزدان را گزیدند

همراه با باد صبا هر پیک آمد

از سوی آنان نغمه ی لبیک آمد

وقتی به یاد کربلا اشکی فشاندند

گلوآژه های عشق را در دل نشانند

بس رازها در سینه ی اروند دیدند

یاران خود را ناگهان در بند دیدند

لیلی صفت هر عاشقی گردید دلخون

وقتی که بنهادند سر بر خاک مجنون

بر قصر شیرین می رسید آوای فریاد

فریاد صدها مادر از هجران فرهاد

در دهلران، دهلاویه آنها چه دیدند

وقتی که بالای سر یاران رسیدند

آنها که با خون دشت را گلگون نمودند

از ملک ایران خصم را بیرون نمودند

تا این وطن باقی ست آنها زنده هستند

الگو برای حال و هم آینده هستند(۱)

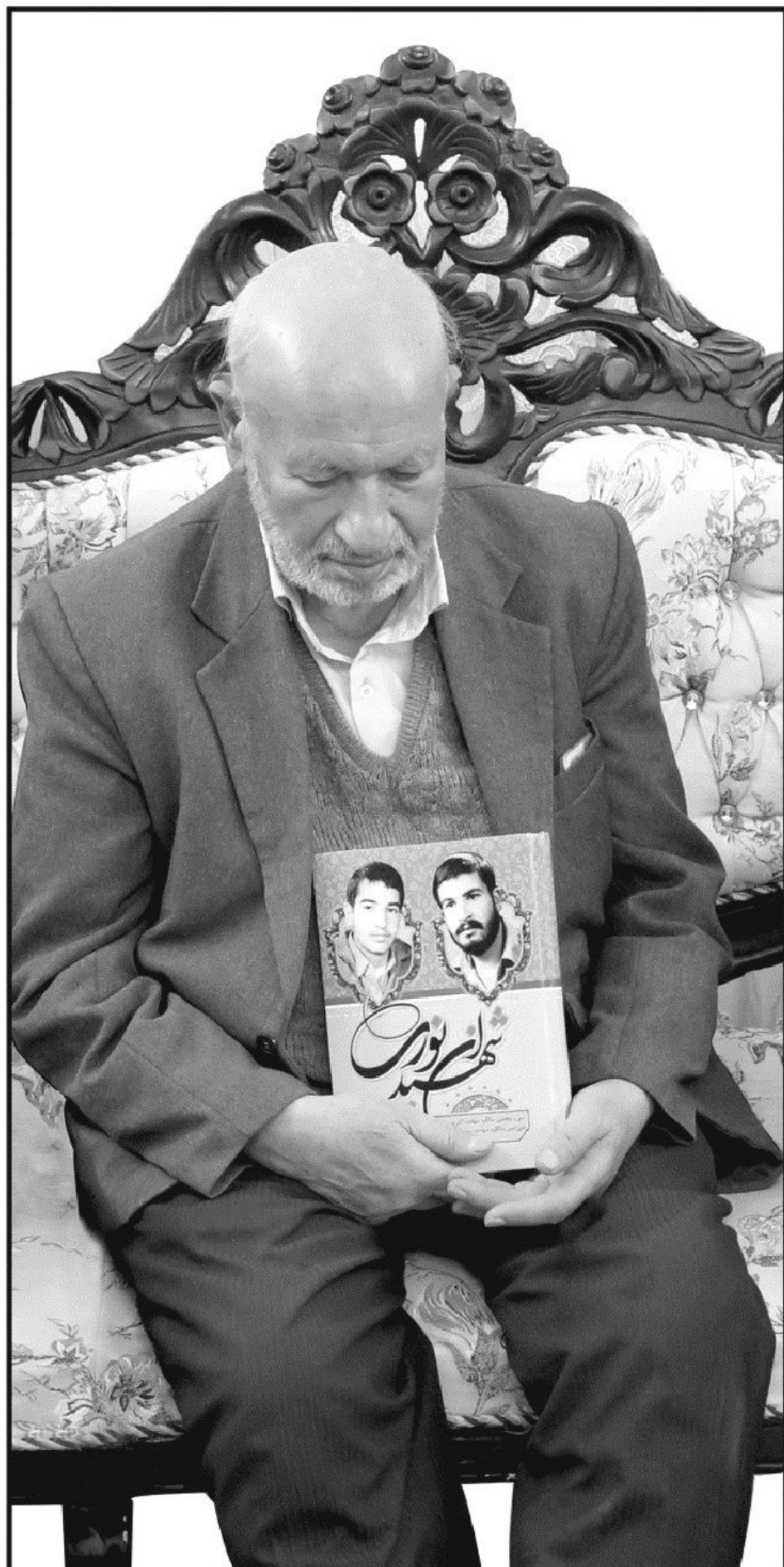
ص: ۳

---

۱- . تو شهید وطنی، آقدس کاظمی، قم، مثلث عشق، ۱۳۹۱، ص ۹۴-۹۵.

حاج يدالله نوري، پدر شهيدان اكبر و محمود نوري





حاج یدالله نوری، پدر شهیدان اکبر و محمود نوری



## فهرست

طلیعه. ۹

فصل اول: شهید اکبر نوری.. ۱۱

تولد، تحصیل و کسب و کار. ۱۳

عزیمت به مناطق ناآرام. ۱۷

سیستان و بلوچستان. ۱۷

خاش... ۲۰

ایران شهر. ۲۰

چابهار. ۲۱

کردستان. ۲۳

دیوان دره. ۳۳

حضور در جبهه. ۳۶

جنگ تحمیلی و سیر تحولات آن. ۳۶

اهمیت جنگ عراق با ایران.. ۳۷

حمله به ایران تا باز پس گیری خرمشهر. ۴۰

پس گیری خرمشهر تا صدور قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت... ۴۱

اقدامات سیاسی ایران پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸. ۴۳

آبادان. ۴۷

عکس هایی از آبادان.. ۴۸

آزادسازی خرمشهر و مجروحیت.. ۵۶

بستری شدن و شهادت.. ۵۷

آشنایی با خرمشهر. ۵۷

خرمشهر از اسارت تا رهایی.. ۶۲

سقوط خرمشهر. ۶۳

سرود رهایی.. ۶۵

عملیات بیت المقدس... ۶۵

فرماندهی و هدایت.. ۶۶

گزارش نبرد خرمشهر: فرار از "محمره" به بغداد. ۶۶

شرح کامل عملیات بیت المقدس... ۶۸

عملیات بیت المقدس در نگاه رسانه های جهان. ۷۳

آزادسازی خرمشهر. ۷۵

خاطره ای از اکبر رضانی.. ۷۷

سروده هایی درباره آبادان، خرمشهر و شلمچه. ۷۷

در آینه تصویر. ۸۸

ص: ۵

مراسم تشییع و فاتحه و هفت و چهلیم. ۹۰

وصیت نامه. ۹۴

تذکار عمومی.. ۹۶

بازماندگان.. ۹۸

مهندس علی اکبر نوری.. ۱۰۰

متون و مقالات درباره. ۱۰۱

اخلاق و معاشرت شهید اکبر. ۱۰۱

مصاحبه با پدر شهیدان. ۱۰۳

یاد و خاطره: نشست خانوادگی درباره شهیدان اکبر و محمود نوری.. ۱۰۷

خاطرات گذشته: نشست خویشاوندان درباره شهیدان اکبر و محمود نوری.. ۱۲۵

فصل دوم: شهید محمود نوری.. ۱۵۱

ولادت و خردسالی.. ۱۵۳

موفقیت در تحصیل.. ۱۵۳

اخلاقیات.. ۱۵۷

فعال و کوشا ۱۵۸

حوزه علمیه. ۱۶۰

عشق به جبهه. ۱۶۲

اعزام به جبهه. ۱۶۵

شهادت و تشییع جنازه. ۱۷۰

وسایل همراه. ۱۷۷

وصیت نامه. ۱۷۸

محل مجروح شدن و شهادت.. ۱۸۰

مراسم. ۱۸۱

جزیره مجنون و عملیات خیبر. ۱۸۳

نظر محسن رضایی.. ۱۸۳

محل خیبر. ۱۸۳

فرماندهی هاشمی رفسنجانی.. ۱۸۴

آغاز عملیات خیبر. ۱۸۴

ادامه عملیات.. ۱۸۵

نبرد در مجنون. ۱۸۵

جنگ شیمیایی و پایان جنگ... ۱۸۵

شناسایی هور. ۱۸۶

ص: ۶

عملیات کربلای ۵. ۱۸۷

سنگین ترین و گسترده ترین عملیات.. ۱۸۷

روایت سردار حاج قاسم سلیمانی.. ۱۸۸

غافلگیری در شرق بصره. ۱۸۹

نبرد در نهر جاسم. ۱۸۹

خونین ترین روزها ۱۹۰

آغاز جنگ دریایی.. ۱۹۱

اهداف و منطقه. ۱۹۱

استعداد دشمن و قوای خودی.. ۱۹۲

نتایج و دستاوردها ۱۹۲

بازتاب عملیات کربلای ۵. ۱۹۳

پژوهشی دیگر درباره عملیات کربلای ۵. ۱۹۴

شرح عملیات های دفاع مقدس... ۱۹۵

۱۹ دی ماه سالروز کربلای ۵. ۱۹۶

منطقه و اهداف عملیات.. ۱۹۶

توانایی دشمن.. ۱۹۶

قوای خودی.. ۱۹۸

نتایج عملیات.. ۱۹۹

عملیات غرور آفرین کربلای ۵. ۲۰۰

شلمچه. ۲۰۲

ویژگی های منطقه عملیاتی شلمچه. ۲۰۵

در آینه تصاویر. ۲۰۷

نامه هایی به خانواده و دوستان.. ۲۱۳

نامه به والدین ۲۶ فروردین ۶۴. ۲۱۳

نامه به والدین ۶ اردیبهشت ۶۵. ۲۱۴

نامه به بهمن کاظمی ۶ شهریور ماه ۶۵. ۲۱۵

نامه به سعید وحید. ۲۱۶

نامه دیگر به سعید وحید. ۲۱۶

نامه های خانواده به محمود. ۲۱۸

نامه مادر. ۲۱۸

نامه خواهر زهرا نوری.. ۲۱۹

نامه زهرا نوری.. ۲۲۰

تحلیل دیدگاه ها و بیان آراء. ۲۲۲

رستگاری.. ۲۲۲

راحت طلبی و مسئله جهاد. ۲۲۳

ص: ۷



مقایسه جهاد و عمارت مسجد الحرام و سقاییت حجاج. ۲۲۳

نگرانی و پریشانی؛ ایمان و اطمینان. ۲۲۴

ذکر خدا ۲۲۵

حزن. ۲۲۶

یاد خدا ۲۲۷

ترس از مرگ.. ۲۲۷

ریشه های ترس از مرگ.. ۲۲۷

یاد مرگ و ملاقات خدا ۲۲۹

رمضان ماه روزه. ۲۳۰

ادعیه معصومین علیه السلام. ۲۳۱

از نگاه دوستان و آشنایان.. ۲۳۵

مطلبی از مهدی مالکی.. ۲۳۵

یادداشت از مهدی مالکی.. ۲۳۷

مطلب سوم از مهدی مالکی.. ۲۳۷

تقدیم به برادرم محمود: مطلبی از محمدحسین.. ۲۳۸

شهادت محمود. ۲۳۹

اخلاق و رفتار محمود از بتول صلواتی.. ۲۳۹

اشعار درباره. ۲۴۲

شهید محمود نوری.. ۲۴۲

شلمچه محل شهادت محمود نوری.. ۲۴۳

روح ستایشگر. ۲۴۵

اسناد و مدارک.. ۲۴۷

سندهای مکتوب طرح احیاء. ۲۴۹

بیماری و فوت مادر. ۲۵۴

لوح فشرده. ۲۵۵

ص: ۸

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷، گروه های چپ و راست در مناطق مختلف اقدام به شورش، ناامنی، حمله به پادگان ها، بانک ها، شهرداری ها و ادارات می نمودند و اموال عمومی را به یغما می بردند. از همان روز پیروزی تحریکات و اقدامات ایدایی آغاز شد و حدود یک سال و نیم بعد، حمله گسترده ارتش صدام از زمین و هوا و دریا به سرزمین ایران شروع شد. بسیاری از اراضی در چند استان به تصرف آنان در آمد.

دولت نوپا و جدید و ارتش هنوز توان رویارویی نداشتند، اما جوانان و خود مردم به میدان آمدند و شجاعانه مانع پیشروی بیشتر ارتش صدام شدند و به تدریج ارتش عراق را به عقب راندند. اما متر به متر کشور با تقدیم شهیدان به دست آمد. بسیاری از تحصیل کرده ها، دانشجویان، پزشکان در دفاع از مهین به شهادت رسیدند. خانواده نوری هم مستثنی نبود. این خانواده شامل یدالله نوری و سید عزت حسینی (والدین)؛ زهرا نوری فرزند ارشد و زهره نوری (دختران)، اکبر نوری، رسول نوری، محمد نوری و محمود نوری (پسران) و مجموعاً هشت نفر بودند.

اکبر و محمد از روزهای نخست درگیری در کردستان، ترکمن صحرا، سیستان و بلوچستان رفتند. اولین عید نوروز پیروزی در سال ۱۳۵۸ در کرمانشاه بودند تا به کردستان اعزام شدند. با آغاز جنگ تحمیلی ارتش عراق علیه ایران در شهریور ۱۳۵۹، فکر رفتن به جبهه را داشتند و در آذرماه ۱۳۵۹ به آبادان رفتند و عید نوروز ۵۹ را در آبادان بودند.

با اینکه اکبر با داشتن نمایندگی شیشه نشکن، درآمد مکفی و خوب داشت؛ نیز دیگر فرزندان این خانه مشغول به تحصیل یا دارای اشتغال بودند. اما عشق به مهین موجب رها کردن همه امور و رفتن به جبهه و مناطق درگیری بود.

کتاب حاضر درباره دو شهید این خانواده یعنی اکبر و محمود، پسر ارشد و پسر کوچک خانواده است.

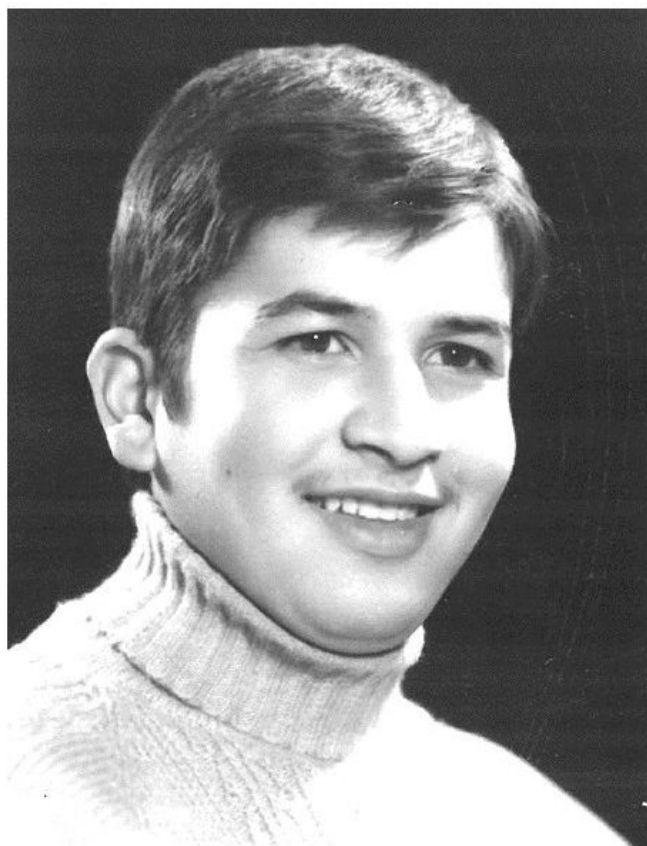
لازم می بود مراکز و نهادهای دولتی وظیفه تألیف و نشر آثار درباره این شهدا را بر عهده می گرفتند. و در قالب کتاب، فیلم، نشریه و دیگر محصولات فرهنگی اینان را به جهان معرفی می کردند. اما وقتی خانواده مشاهده نمود اهتمام این نهادها کم رنگ است، خودشان دست به کار شدند. زیرا معرفی این شخصیت ها به نسل جدید و نسل های آینده بر عهده همه است.

کتاب حاضر در دو فصل اکبر نوری و محمود نوری به معرفی فعالیت های آنان می پردازد.

از همه افرادی که در جمع آوری اطلاعات، تألیف و نشر این اثر همکاری داشتند، کمال تشکر را داریم. نیز همه نخبگانی که پس از این با نقد بر اتقان و استحکام مطالب این اثر می افزایند، تشکر می نمایم.

علی نوری





شهید اکبر نوری (۱)

اکبر گفته در وصیت خویش

باید اکنون ز صابرین باشید

با صبوری ز متقین باشید

تا بهترین پایه های دین باشید

چون شهیدان تمام جاویدند

مرگ در واژه ی شهادت نیست

که ز سوی خدای بی همتا

بر شهیدان بجز عنایت نیست

خواهم از محضر خدای کریم

که به جنت تمامی شهدا

گشته محشور در دو عالم نیز

با شهید عزیز کرب و بلا

یک تقاضای دیگری دارم

بهر این شهر قهرمان پرور

از خدای کریم می خواهم

شود آزاد شهر خرمشهر

ص: ۱۲

## تولد، تحصیل و کسب و کار

اکبر نوری دومین فرزند خانواده، در ۱۳۳۶ در شهر اصفهان چشم به جهان گشود. نام پدرش یداله نوری و نام مادرش سیده عزت (بتول) حسینی است. عکس شناسنامه اکبر اینگونه است:


اکبر در هفت سالگی، تحصیلات را در مدرسه نوباوگان در خیابان آتشگاه آغاز کرد و در نظام قدیم آموزشی تحصیل نمود و با دریافت گواهی سال ششم از همین مدرسه به فعالیت در مشاغل آزاد رو آورد. پسر ارشد خانواده بود و در مغازه خبازی پدرش مشغول بود. این مغازه در وسط اصفهان یعنی چهارسوق شیرازی ها، خیابان شاه (طالقانی کنونی)، اول خیابان اردیبهشت قرار داشت. در واقع بازار سنتی اصفهان در اینجا بود و اکبر به دلیل مستعد بودن سریع رشد کرد و توانست فنون بازار را فرا بگیرد.

در سال ۱۳۵۵ به خدمت سربازی رفت. محل خدمت او لشکر پیاده گارد بود. در سال ۱۳۵۷ کارت پایان خدمت دریافت کرد. ۱۵ مرداد ۵۷ اتمام دوره خدمتش بود یعنی شش ماه بعد در بهمن ماه همین سال رژیم پهلوی منقرض شد و نظام جدید جمهوری اسلامی جایگزین گردید.



دو سال خدمتش در سربازی به لحاظ اینکه در تهران و در جای بسیار مهمی بود، توانست از ظرفیت ها و امکانات لشکر گارد بهره ببرد و بر مهارت ها و آموخته ها و توانایی های خود بیفزاید. به طوری که از یک سال بعد در مناطق سیستان و بلوچستان و کردستان توانمندی هایش را مورد استفاده قرار داد. و دو سال بعد از ابتدای جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به جبهه رفت و در زمان شهادتش در جبهه های آبادان، خرمشهر فعالیت می کرد.

مدارک و عکس هایی که از دوره سربازی اش مانده گویای فعالیت های گسترده او در این دوره است. محل خدمتش از بهترین جاها برای افراد خواهان خودسازی و مهارت آموزی بود. پادگان لشکر پیاده گارد در لویزان تهران، دارای امکانات بسیار می بود و اکبر در ماه های نخست با آموزش خودروهای نظامی، گواهینامه رانندگی ارتش دریافت کرد.



کارت پایان خدمت زیر حرم خدمت

شماره ثبت: ۱۸۱۲  
اصفهان


یگان: گارد شاهنشاهی  
سازمان: لشکر پیاده گارد

اربع سر جوخه: پیاده  
کبیر نووری کوهستانی پدانه

شماره شناسنامه: ۲۷۶۱۸  
اصفهان

تاریخ تولد: ۱۳۳۶  
تاریخ خدمت: ۲۵۳۲/۵/۱۵

فرماندهی: فرماندهی سرهنگان ارتش  
سردان فانی



وزارت جنگ

تقسیم: کواهیست نام رانندگی ارتش پایت (۳)

شماره شناسنامه: ۲۷۹۱۸  
محل صدور: اصفهان

نام و نام خانوادگی: کبیر نووری  
نام پدر: ا... ه

تاریخ تولد: ۱۳۳۶

راندگی: رانندگی خودروهای ارتش تا ۲۱ تن ظرفیت اعتبار دارد. ۴۷۸-الف بش



نیز در انواع دوره های رزم شرکت کرد و از هر جهت در بدن سازی و آمادگی نظامی و کار با سلاح های نظامی خیره گردید.

برخی تصاویر دوره سربازی ایشان این گونه است:

تهران، پادگان گارد شاهنشاهی



تهران، پادگان گارد شاهنشاهی





علی آباد تهران، دوره رزم شبانه همراه با هم دوره ای ها



دوره سربازی اش در ۱۵ مردادماه ۵۷ به پایان رسید. قیام عمومی مردم شروع شده بود ولی هنوز فراگیر نشده بود. یعنی ۳۲ روز قبل از ۱۷ شهریور و رویارویی مستقیم ارتش با مردم در میدان ژاله تهران، سربازی اش به اتمام و کارت پایان خدمت دریافت کرد. پس از سربازی با دو نفر از دوستانش نمایندگی شیشه نشکن میرآل را گرفت و مغازه ای در خیابان کهنه‌ژ اصفهان دایر کرد. انقلاب ۵۷ به پیروزی رسید و فضای کشور عوض شد. عده ای به فکر تجمیع ثروت بودند؛ اما اکبر با شروع درگیری ها در مناطق مرزی ایران و با شروع جنگ، به دلیل داشتن تجارب نظامی به مناطق درگیری رفت. هر وقت در جبهه کار نداشت و جبهه آرام بود به اصفهان می رفت و به کسب و کار می پرداخت. زیرا شرکت در جبهه را برای مزایای مالی نمی خواست بلکه هزینه های زندگی اش را با کسب و کار به دست می آورد.

## عزیمت به مناطق ناآرام

### اشاره

هنوز یک ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که خبرهای رسیده از کردستان، سیستان و بلوچستان، خوزستان، گنبد و ترکمن صحرا مایوس کننده بود. گفته می شد عوامل رژیم سابق به این مناطق رفته و با جذب افراد معترض و ناراضی شروع به یارگیری و بسیج نیروها علیه جریان انقلابی و حاکمیت مرکزی کرده اند.

منظور از ناآرامی فرهنگی و بحث و مباحثه نبود بلکه گروه های چپ و معتقد به مکتب کمونیسم یا وابسته به کشورهای خارجی با حمله به مراکز نظامی مثل پادگان ها و کلانتری ها هزاران قبضه اسلحه را برده بودند. گاه به بانک ها و شهرداری ها و دیگر ادارات دولتی حمله کرده و وسایل و دارایی آنها را به یغما می بردند. خط مشی این گروه ها ایجاد ناامنی و رعب و وحشت بود، تا به جهان نشان دهند نظام سیاسی جدید توان اداره کشور را ندارد.

مردم علاقه مند به میهن و جوانانی مثل اکبر در شهرهای مختلف احساس وظیفه و مسئولیت کرده و به طرف شهرها و مناطق بحرانی حرکت کردند و به دفاع پرداختند.

## سیستان و بلوچستان

### اشاره

چند روز پس از پیروزی انقلاب مردمی در ایران، اقدامات مختلف در شهرها به ویژه شهرهای مرزی آغاز شد. هنوز چند ماه از پیروزی نگذشته بود که اکبر و دوستانش در خرداد ۱۳۵۸ عازم سیستان و بلوچستان شدند. مسئولیت گروه بر عده ای آقای پروازیان بود. و در این گروه اکبر نوری، علی نصر، اصغر بخشی و جمعاً حدود ۱۵ نفر بودند.

به منظور آشنایی نسل جدید و مردم، اطلاعات تاریخی و اجتماعی درباره این منطقه می آورم. و گزارشی درباره سیستان و بلوچستان عرضه می کنم.

ص: ۱۷

منطقه تاریخی در شرق ایران و غرب کشور افغانستان به نام سیستان است. بخشی از این ناحیه در ایران و قسمتی در خاک افغانستان قرار دارد. آب آن از رودخانه هیرمند تأمین می شود. اعراب آن را سجستان می نامیدند. سیستان از همین نام مقتبس است. سیستان در متون قدیمی ایران نیم روز، یعنی جنوب خراسان، نیز نامیده شده است.

سیستان و بلوچستان نام استانی در جنوب شرقی ایران است. استان خراسان و افغانستان در شمال، افغانستان و پاکستان در شرق، دریای عمان در جنوب، و استان های هرمزگان و کرمان در غرب آن قرار دارند. از نظر وسعت سومین استان ایران است. این استان متشکل از کوه های مرتفع و دشت های پهناوری است که دشت هموار و وسیع سیستان در شمال آن واقع شده است. آتشفشان خاموش تفتان، با ارتفاع ۳۹۴۱ متر، بلندترین کوه آن است و آتشفشان های خاموش بزمان، کوه گزو و رشته کوه های سفید و بم پشت از نقاط مرتفع این استان به شمار می روند. رشته کوه های مکران، که از غرب به کوه های بشاگرد می پیوندد و دامنه های جنوبی خود را تا سواحل دریای عمان می گسترانند، جنوبی ترین کوه های این استان اند و دشت ساحلی نسبتاً همواری را در دامنه جنوبی و دشت پهناور هامون جزموریان را در شمال خود جای داده اند. مهم ترین رودهای این استان عبارت اند از: هیرمند، که از افغانستان به سیستان وارد می شود، ایرانشهر، بمپور، سرباز، نیکشهر، و باهوکلالت. کرانه های جنوبی آن را بریدگی هایی چون خلیج گواتر، چابهار، و پوزم تشکیل داده اند و بندر بین المللی چابهار را در کنار خود جای داده است.

اقلیم آن گرم تا خیلی گرم و خشک و باد ۱۲۰ روزه سیستان پدیده خاص اقلیمی آن است. فرآورده های کشاورزی این استان عبارت اند از: غلات، خرما، علوفه، مرکبات، محصولات جالیزی، برنج، انگور، پنبه، حبوبات، تنباکو، زیتون، پسته، بادام، و دانه های روغنی. از جمله فعالیت های

صنعتی و اقتصادی آن است شیلات، نساجی، تولید مصالح ساختمانی، قند و شکر، سیمان، گلیم و فرش ماشینی.

سیستان و بلوچستان دارای هشت شهرستان و ۳۶ بخش با مرکزیت اداری شهر زاهدان است و شهرهای مهم آن عبارت اند از: زابل، ایرانشهر، خاش، سراوان، نیکشهر، و چابهار.

ایرانیان آن را سیستان می خوانند و چون در جنوب خراسان قرار دارد به ملک نیم روز یا سرزمین جنوبی نیز معروف شده است. این منطقه در روزگار باستان جزو امپراتوری هخامنشی بود. مسلمانان در ۳۲ق سیستان را تصرف کردند، ولی ساکنان آن تن به تمکین اعراب ندادند و غالباً علیه فرمانروایان عرب شورش می کردند. معاویه سیستان را به اطاعت کامل درآورد. سیستان در روزگار عباسیان از زابلستان، زمین داور، و رخج تشکیل شده بود و فراه، جوین، و غزنه از شهرهای مهم آن بودند. صفاریان که از مردم سیستان بودند در قرن ۳ق سیستان را تصرف و چندی بعد آن را به سامانیان واگذار کردند. در پی آن غزنویان بر سیستان غلبه و سپس سلجوقیان آنجا را تصرف کردند و یکی از اخلاف صفاریان را با نام طاهر، که بنیان گذار کیانی سیستان است، به حکومت آن دیار منصوب کردند.

سیستان از حملات ویرانگرانه مغول در امان نماند و به سختی آسیب دید و به دنبال آن امیر تیمور نیز سراسر سیستان را ویران کرد و تمام کانال ها و سدّها و مناطق آباد سیستان را از بین برد. شاه اسماعیل صفوی در ۸۸۶ش سیستان را تصرف و امرای آن را مطیع دولت صفوی کرد. پس از مرگ نادرشاه، احمدشاه درانی سیستان را تصرف و آنجا را دستخوش آشوب و اغتشاش کرد. در ۱۲۴۴ش ایران به سیستان نیرو فرستاد و امنیت را دوباره در آن دیار برقرار کرد. مداخلات انگلستان در امور منطقه به جدا شدن بخش اعظم سیستان از ایران منجر شد و گلدسمیت انگلیسی مرز میان ایران و افغانستان را تعیین کرد. سیستان ایران تا مدت ها بخشی از خراسان بود، ولی بعدها با بلوچستان توأم شد و استان سیستان و بلوچستان را پدید آورد. بلوچستان نیز از سرزمین های باستانی و تاریخی ایران است و نام آن در سنگ نبشته های بیستون و تخت جمشید به صورت مکه ضبط شده است، که احتمالاً همان مکران است. مکران در زمان خلافت معاویه به تصرف مسلمانان در آمد، ولی حکام عرب همواره از دستبردها و غارت گری های بلوچ ها در ستوه بودند. مسعود غزنوی بلوچ ها را به اطاعت درآورد و آنان را به شرق کوچ داد. نادرشاه افشار با بلوچ ها با مدارا رفتار و بخش وسیعی از بلوچستان و اراضی درّه سند را به آنان واگذار کرد. خان بلوچ در سال های بعد خود را تحت الحمایه انگلستان قرار داد و کلات را به هند واگذار کرد. در دوره قاجار، انگلیسی ها در امور بلوچستان مداخله کردند و با ایجاد خط مرزی، که هنوز هم رسمیت دارد، نیمی از بلوچستان را از چنگ ایران در آوردند و آن را به امپراتوری بریتانیا در هند ضمیمه کردند و بعدها آن را به کشور نو بنیاد پاکستان ملحق کردند. در تقسیمات کشوری ۱۲۸۵، سیستان جزو ایالت خراسان و بلوچستان ضمیمه ایالت کرمان بود. در

۱۳۴۰ سیستان و بلوچستان در هم ادغام شدند و استان سیستان و بلوچستان را تشکیل دادند. (۱)

این استان دارای ظرفیت های فراوان اقتصادی است و به همین دلیل اجانب همیشه چشم طمع به آن دوخته اند. پس از پیروزی انقلاب جزء اولین مناطقی بود که گروه های ضد انقلاب و معاند شروع به کار کردند.

اکبر و دوستانش در چند شهر سیستان و بلوچستان فعالیت داشتند: خاش، ایرانشهر و چابهار.

اکنون اطلاعاتی از این شهرها تقدیم می گردد:

## خاش

شهری در استان سیستان و بلوچستان ۱۴۴ کیلومتری جنوب شرقی زاهدان و در کوه پایه جنوبی تفتان، سر راه زاهدان به ایرانشهر و زاهدان به سراوان و چابهار، قرار دارد. اقلیم این شهر معتدل مایل به گرم و خشک است. شهر خاش به علت مجاورت با کوه عظیم تفتان هوای نسبتاً مطبوعی دارد و به همین سبب خاش (خوش) نام گرفته است. خرما و ذرت از محصولات آن است.

شهرستان خاش دارای بخش های ایرندگان و نوک آباد با مرکزیت اداری شهر خاش. از شمال به شهرستان زاهدان و کشور پاکستان، از شرق به پاکستان، از جنوب به شهرستان سراوان و ایرانشهر، و از غرب به شهرستان ایرانشهر محدود است. کمابیش کوهستانی است که نواحی شمالی آن را کوهستان مرتفع تفتان، با ارتفاع ۳۹۴۱ متر، پوشانیده و رشته کوه هایی در جنوب غربی آن را از شهرستان ایرانشهر جدا می کند. رودخانه های این شهرستان خشک رود و فصلی اند و جز رودخانه های قلعه بید، سنگان، نازیلی، و گزو و چند خشک رود دیگر، رودخانه دیگری ندارد. اقلیم آن در ناحیه کوهستانی تفتان معتدل و در سایر نواحی گرم و خشک است.

مهم ترین آبادی های آن عبارت اند از نوک آباد ده رئیس، بیات آباد، عباس آباد، افضل آباد، کارواندره، و گوهر شهر، شبکه راه های ارتباطی این شهرستان متشکل است از راه زاهدان به ایرانشهر و راه زاهدان به سراوان، راسک، و چابهار. (۲)

## ایرانشهر

واقع در استان سیستان و بلوچستان در ۲۵۵ کیلومتری جنوب زاهدان، سر راه زاهدان به چابهار و نیک شهر و بم به چابهار، قرار دارد. رودخانه بمپور از کنار این شهر می گذرد. اقلیم آن گرم و خشک است. کارخانه نساجی بافت بلوچ در این شهر است. ایرانشهر در روزگار باستان پهره یا پهل نام داشته و شهری آباد و بزرگ بوده است. اسکندر مقدونی مدتی در این شهر توقف و قوای خویش را تقویت کرد. بعدها، به مرور، به عللی نامعلوم شهر مزبور به ویرانی و کوچک شدن نهاد. به دستور ناصرالدین شاه قاجار دژ بزرگی در این شهر احداث شد که به قلعه ناصری معروف است.

شهرستان ایرانشهر مشتمل بر بخش مرکزی، بمپور، بزمان و دلگان، با مرکزیت اداری شهر ایرانشهر، از شمال به شهرستان زاهدان، از شمال شرقی به شهرستان خاش، از شرق به شهرستان های سراوان و سرباز، از جنوب به شهرستان نیکشهر، و از غرب به شهرستان های بم و

ص: ۲۰

۱- دانشنامه دانش گستر، ج ۱۰، ص ۲۵۷-۲۵۹.

۲- دانشنامه دانش گستر، ج ۷، ص ۳۹۶.

کهنوج، در استان کرمان، محدود است. در شمال و شمال شرقی کوهستانی است و غرب و جنوب آن، دشت نسبتاً

همواری است که غالباً با ریگ روان پوشیده شده است. کوه بزمان با ارتفاع ۳۵۰۳ متر مرتفع ترین نقطه این شهرستان، رودخانه بمپور مهم ترین رود آن، و هامون جزموریان، در غربی ترین نقطه آن، دیگر جریان آبی این منطقه است. اقلیم این شهرستان گرم و خشک و تابستان های آن به ندرت گرم و طاقت فرسا است. مهم ترین آبادی های آن عبارت اند از: بمپور، بزمان، و گلمورتی. (۱)

## چابهار

شهرستان و بندری واقع در جنوب استان سیستان و بلوچستان قرار دارد. این شهرستان مشتمل است بر سه بخش به نام های مرکزی، دشتیاری و پُلان، و دو شهر به نام های نگور و چابهار. این شهرستان از شمال به شهرستان های نیک شهر و راشک و از مغرب به شهرستان کنارک محدود می شود، از مشرق با پاکستان مرز مشترک دارد و دریای عمان در جنوب آن واقع است.

اراضی قسمت شمالی شهرستان در کوهستان و قسمت جنوبی آن در دشت قرار دارد. رشته کوه مکران، که ادامه کوه های بشاگرد است، با جهت شرقی - غربی در شمال شهرستان امتداد دارد و منطقه چابهار را از کویر لوت (در شمال) جدا می کند. تپه های شمال چابهار به طور طبیعی دو منطقه را از هم جدا کرده و دروازه ای مشهور به جهنم را به وجود آورده است. اهالی، سمت جنوبی آن دروازه را که به سوی چابهار است بهشت و سمت شمالی آن را که به سوی نیک شهر است جهنم می نامند.

مهم ترین رودهای شهرستان چابهار عبارت اند از: رود سیلابی باهوکلالت به طول ۳۱۳ کیلومتر، که در طول مسیر به نام های گوناگون (از جمله سرباز و گامشاندِر) خوانده می شود؛ و رود دائم کاجه / کاجو، از ریزابه های باهوکلالت، به طول حدود ۲۲۰ کیلومتر، با مسیر کلی شمال غربی - جنوب شرقی.

جنگل خزا در خورباهو، محل تلاقی رودخانه باهوکلالت به خلیج گواتر و محل ریزش سیلاب های دشتیاری، واقع است که زیستگاه مناسبی برای جانوران به شمار می رود.

اهالی چابهار به کشاورزی، باغداری، پرورش دام، ماهیگیری و قایق رانی و لنج سازی اشتغال دارند. صنایع دستی آنجا شامل سوزن دوزی، سکه دوزی، حصیربافی، و ساخت آلات موسیقی است.

در تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ش، چابهار به همراه باهوکلالت و قصرقند، به مرکزیت قصرقند، یکی از شهرستان های تابع استان مکران شد، اما با تشکیل استان هشتم در مرداد همان سال، چابهار به عنوان بخش، تابع شهرستان خاش گردید در مرداد ۱۳۲۶، حوزه بلوچستان به مرکزیت زاهدان تشکیل شد و چابهار به عنوان فرمانداری با دو بخش به نام های نیکشهر و دشتیاری در آن قرار گرفت. در ۱۳۴۱ش، آبادی کنارک و در ۱۳۴۵ش آبادی نگور به شهر بدل شدند. در تقسیمات کشوری شهریور ۱۳۵۵، شهرستان چابهار به مرکزیت شهر چابهار، مشتمل بر چهار بخش و چهار شهر و شانزده دهستان، تابع استان سیستان و بلوچستان بود. در اردیبهشت ۱۳۶۹، بخش نیکشهر شهرستان شد و بخش قصرقند از چابهار جدا گردید و در ترکیب نیکشهر قرار گرفت. در ۱۳۸۴ش

ص: ۲۱

بخش کنارک تبدیل به شهرستان شد و به همراه بخش زرآباد و دهستان های آن از ترکیب این شهرستان خارج گردید. شهرستان چابهار از راه دریا با کشورهای واقع در کرانه های دریای عمان و خلیج فارس ارتباط دارد. راه زمینی بندر چابهار - راسک از شهرستان چابهار می گذرد. همچنین شهرهای این شهرستان با راه اصلی (زمینی) و از طریق بندر چابهار - پیشین، به شهرهای پاکستان مرتبط می شوند. بندر گواتر از طریق شهر ننگور با راه اصلی بندر چابهار - راسک ارتباط می یابد.

شهرستان چابهار آثار قدیمی بسیاری دارد که از جمله آنهاست: قلعه، حصار و دو برج در طیس؛ قلعه پیروز گنّه با دیوارهای عظیمی از سنگ تراشیده و قلوه سنگ و ساروج با ضخامت ۵/۲ متر (در بعضی جاها چهار متر) و ارتفاع دوازده متر؛ دو غار مصنوعی و یک غار طبیعی معروف به بان مسیتی (در زبان بلوچی «بان» به معنای مرد صالح و خداپرست و «مسیتی» به معنای معبد و پرستشگاه) در دامنه کوه شهبازیند، با مقبره ای کوچک درون غار طبیعی، بر فراز تپه ای در امتداد جاده ساحلی چابهار - گواتر، که آثاری متعلق به هزاره سوم پیش از میلاد دارد. زیارتگاهی با گنبدی سفید که گفته می شود مدفن سید عبدالرسول و مورد احترام جمعی شیعی مذهب با نام حیدرآبادی است؛ و زیارتگاهی به نام خضر در کنار دریا.

خلیج کوچک چابهار، نعلی شکل در شمال دریای عمان و جنوب استان سیستان و بلوچستان قرار دارد. خلیج چابهار از مشرق و شمال شرقی به شهرستان چابهار و از شمال غربی و مغرب به شهرستان کنارک محدود می شود. عرض دهانه آن حدود پانزده کیلومتر، فاصله شمال تا جنوب آن حدود بیست کیلومتر و فاصله مشرق تا مغرب آن میان بیست تا ۲۵ کیلومتر است. ژرفای آب در دهانه خلیج ۵/۱۴ متر است و به دلیل عمق کم آب در نزدیکی ساحل، کشتی های بزرگ در حدود ۵/۱ کیلومتری بندر چابهار، در عمق حدود هفت متری، لنگر می اندازند.

قسمت بندری چابهار، مرکز شهرستان چابهار، در جنوب شرقی خلیج چابهار و در منطقه مکران واقع است. نام چابهار در برخی منابع خطی، بهار ضبط شده شاید به این دلیل که معبد یا دیر هندی ها، به نام بهار / بهار در آنجا بوده است. در منابع دوره قاجار، نخستین بار نام چابهار در ۱۲۹۲ در کتابچه میرزا مهدی خان سرتیپ قاینی آمده است. به نوشته او، در ۱۲۸۹ وکیل الملک [حاکم کرمان و بلوچستان در سال های ۱۲۸۶-۱۲۹۵] آنجا را تسخیر کرد. در ۱۳۰۴ در سفرنامه بلوچستان از ماهان تا چابهار، تألیف ناصرالدوله، آمده که قلعه چابهار صد ذرع در صد ذرع در بالای بلندی و در دویت ذرعی دریاست و از سنگ و گل ساخته شده و امروزه (هنگام تألیف سفرنامه) ویران است. تنها چند خانوار حیدرآبادی شیعه در آنجا ساکن اند. در مشرق آن قلعه دیگری متصل به آن، تقریباً پنجاه ذرع در پنجاه ذرع، هست که در آنجا هم دو خانوار شیعه زندگی می کنند. مسجد کوچکی در میان قلعه بزرگ دیده می شود که بنای آن شخصی به نام شیئی برارین نورمحمد بوده است. ظاهراً جز حیدرآبادی های شیعه و بلوچ های سنی، گروه هایی از اتباع خارجی، مانند هندی ها و بریتانیایی ها، نیز در چابهار ساکن بوده اند، در ۱۲۸۱/۱۸۶۴، در دوره سلطنت ناصرالدین شاه، خط تلگرافی از کراچی به گواتر و در ۱۲۸۶/۱۸۹۶ خطی از گواتر [از طریق چابهار] به جاسک امتداد یافت که طول آن به هفتصد میل می رسید و یکی از مراکز دفتر آن در چابهار بود. در ۱۳۲۰ش، بندر چابهار در مکران، ۱۲۰۰ خانوار جمعیت داشت که از طریق صید



ماهی و قایقرانی زندگی می کردند و مهم ترین ساختمان آن بنای سه طبقه ای بود که انگلیسی ها حدود نود سال پیش ساخته بودند و محل پست و تلگراف آنان بود، کشتی ها در دو کیلومتری بندر لنگر می انداختند و با قایق کالای خود را به ساحل می رساندند. (۱)

اکبر همراه با گروهی از نیروهای اصفهان به سیستان و بلوچستان رفتند. فرماندهی بر عهده آقای پروازیان بود. اما مدرک یا عکسی از این دوره نداریم.

## کردستان

### اشاره

اقدامات و حرکت های جریان های تجزیه طلب در کردستان از ابتدای سال ۱۳۵۸ شروع شد و اخبار بسیار نگران کننده از اقدامات وحشیانه معاندین می رسید. اکبر و آقایان پروازیان، مجاهد و چند تن دیگر حدود شش ماه به سیستان و بلوچستان رفته بودند، ولی با تشدید حرکت های ضد انقلابی در کردستان همراه با یک گروه از نیروها به دیوان دره اعزام شدند. در این زمان دیوان دره در اشغال حزب دمکرات و حزب کومله بود. نیروهای مردمی کرد و اعزامی ها از دیگر شهرها پس از آزادسازی دیوان دره در این شهر مستقر شده و به مقابله با اقدامات تجزیه طلبان پرداختند.

۱- علی نصر ۲- اکبر نوری ۳- پایدار ۴- اکبر رضانی



۱- علی نصر ۲- اکبر نوری ۳- پایدار ۴- اکبر رضانی

۱- دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۱، ص ۵۹۸-۶۰۰.

دیوان دره کردستان، ۱۳۵۸؛ ۱- شهید حسن کفعمی ۲- شهید علی آقایی ۳- محمدعلی پایدار ۴- سید میرعظیمی ۵- شهید مهدی عشوریان  
۶- اکبر رضانی (اوسا) ۷- شهید احمدرضا ربانی ۸- شهید اکبر نوری

لازم به یادآوری است: در این گروه، شهید علی آقایی نیمه ناشنوا بود یعنی گفتار و شنوایی اش کامل نبود. نیز پدرش کاملاً ناشنوا بود. پس از شهادت به خانه ایشان رفتیم. مهم ترین نکته برای ما این بود که پدرش می خواست از پسرش بگوید ولی نمی توانست و فقط با اشاره و با انگشت آسمان را نشان می داد یعنی پسرش نزد خدا رفته و برای خدا رفته است.



دیوان دره، ۱۳۵۸؛ ۱- اکبر رضانی ۲- علی نصر ۳- شهید مهدی عشوریان ۴- شهید اکبر نوری ۵- شهید آقای ۶- شهید ربانی ۷- سید میرعظیمی

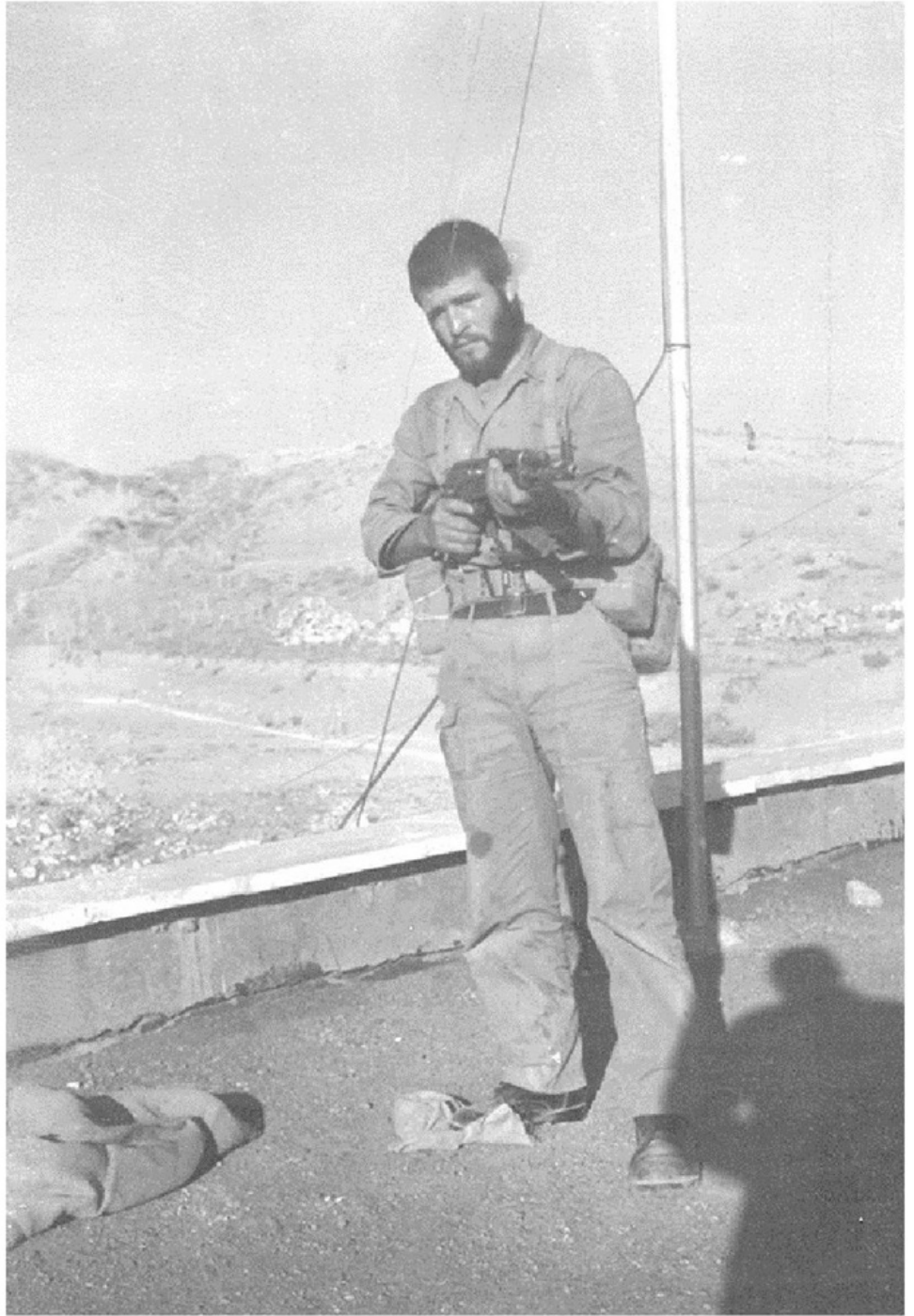


دیوان دره، ۱۳۵۸؛ ۱- اکبر رضانی ۲- علی نصر ۳- شهید مهدی عشوریان ۴- شهید اکبر نوری ۵- شهید آقای ۶- شهید ربانی ۷- سید میرعظیمی





دیوان دره، ۱۳۵۸، اکبر نوری



دیوان دره، ۱۳۵۸، اکبر رضانی مشهور به اوسا

۱- سید میرعظیمی ۲- شهید آقایی ۳- شهید عشوریان ۴- اکبر رمضانی ۵- شهید ربانی ۶- علی نصر ۷- شهید اکبر نوری

۱- پایدار ۲- عشوریان ۳- ناشناس ۴- اکبر رمضانی ۵- شهید عبدالعلی اکبری (اهل مبارکه در میرجاوه و در مسجد به هنگام نماز شهید شد)  
۷- شهید آقایی ۸- سید میرعظیمی ۹- شهید ربانی ۱۰- علی نصر



۱- سید میرعظیمی ۲- شهید آقایی ۳- شهید عشوریان ۴- اکبر رمضانی ۵- شهید ربانی ۶- علی نصر  
۷- شهید اکبر نوری



۱- پایدار ۲- عشوریان ۳- ناشناس ۴- اکبر رمضانی ۵- شهید عبدالعلی اکبری (اهل مبارکه در  
میرجاوه و در مسجد به هنگام نماز شهید شد) ۷- شهید آقایی ۸- سید میرعظیمی ۹- شهید ربانی  
۱۰- علی نصر

۱- شهید اکبر نوری ۲- علی نصر ۳- شهید مهدی عشوریان ۴- اکبر رضانی

مدخل ورودی شهر دیوان دره، محل استقرار تیم نگهبانی از شهر



۱- شهید اکبر نوری ۲- علی نصر ۳- شهید مهدی عشوریان ۴- اکبر رضانی  
مدخل ورودی شهر دیوان دره، محل استقرار تیم نگهبانی از شهر





۱- اکبر رضانی ۲- شهید ربانی ۳- علی نصر ۴- پایدار ۵- شهید اکبر نوری ۶- سید میرعظیمی

جیب سیمرغ با مسلسل به هنگام پاکسازی اطراف شهر دیوان دره



۱- اکبر رضانی ۲- شهید ربانی ۳- علی نصر ۴- پایدار ۵- شهید اکبر نوری ۶- سید میرعظیمی



جیب سیمرغ با مسلسل به هنگام پاکسازی اطراف شهر دیوان دره

دیوان دره، ۱۳۵۸؛ کنار جاده اصلی و مقر سپاه ۱- اکبر رضانی ۲- شهید عبدالعلی اکبری ۳- علی نصر ۴- شهید ربانی ۵- شهید آقایبی؛ بقیه افراد پیشمرگ های کرد هستند.

دیوان دره، مقر سپاه پاسداران، مجلس فاتحه به مناسبت شهادت حسن کفعمی



دیوان دره، ۱۳۵۸؛ کنار جاده اصلی و مقر سپاه ۱- اکبر رضانی ۲- شهید عبدالعلی اکبری ۳- علی نصر ۴- شهید ربانی ۵- شهید آقایبی؛ بقیه افراد پیشمرگ های کرد هستند.



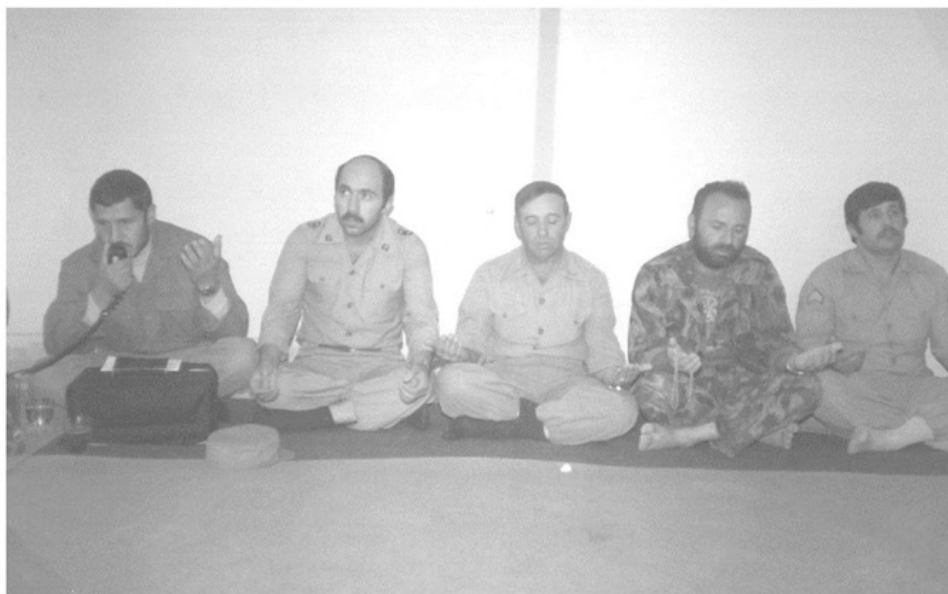
دیوان دره، مقر سپاه پاسداران، مجلس فاتحه به مناسبت شهادت حسن کفعمی

دیوان دره، مقر سپاه پاسداران، مجلس فاتحه به مناسبت شهادت حسن کفعمی

دیوان دره کردستان، مقر سپاه، کلاه سبزهای ارتش که جهت تقویت نیروهای بسیج و سپاه در مقابله با اشراار ضد انقلاب



دیوان دره، مقر سپاه پاسداران، مجلس فاتحه به مناسبت شهادت حسن کفعمی



دیوان دره کردستان، مقر سپاه، کلاه سبزهای ارتش که جهت تقویت نیروهای بسیج و سپاه در مقابله با اشراار ضد انقلاب

چند ماه اکبر در این شهر مستقر بود. این شهر استراتژیک از چند جهت مهم است. ولی احزاب کومله و دمکرات این شهر را در اختیار گرفته بودند. ولی با بسیج نیروها در اواسط سال ۵۸ و بیرون راندن گروه‌های ضد انقلاب از شهر و استقرار در شهر، گروه‌ها به روستاهای اطراف و کوه‌ها پناه برده بودند و گاه شب‌ها به شهر حمله می‌کردند.

نیروهای بسیجی روزها برای پاک‌سازی روستاها می‌رفتند و شب‌ها در داخل شهر از شهر حفاظت می‌نمودند.

برای آشنایی با دیوان دره گزارش لغت نامه دهخدا، دانشنامه جهان اسلام و دانشنامه جهان گستر را می‌آورم. دهخدا درباره دیوان دره نوشته است:

دیوان دره نام یکی از بخش‌های شهرستان سنندج است این بخش در شمال شهرستان واقع و بخش دیوان دره از ۶ دهستان به شرح زیر تشکیل شده است. ۱- دهستان حسین آباد از ۳۹ آبادی با ۷۰۰۰ تن سکنه ۲- قره توره از ۵۰ آبادی با ۱۲۰۰۰ تن سکنه. ۳- اوباتو از ۴۴ آبادی با ۹۰۰۰ تن سکنه. ۴- تیلکوه از ۴۶ آبادی با ۸۰۰۰ تن سکنه. ۵- سارال از ۳۹ آبادی با ۹۰۰۰ تن سکنه. ۶- خورخوره از ۴۸ آبادی با ۷۰۰۰ تن سکنه. بنابر آمار فوق بخش دیوان دره از ۲۶۶ آبادی تشکیل شده و سکنه آن ۴۸ هزار تن می‌باشد. (از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۶). (۱)

دانشنامه دانش گستر می‌نویسد:

شهر دیوان دره، واقع در استان کردستان و مرکز اداری شهرستان دیوان دره، با ارتفاع ۱۸۵۰ متر. در منطقه ای کوهستانی و نیمه جنگلی، سر راه سنندج به سقز، در ۴۰۰ کیلومتری غرب تهران و ۶۶ کیلومتری شمال سنندج قرار دارد و اقلیم آن معتدل مایل به سرد و نیمه خشک و جمعیت آن ۲۳۶۳۶ نفر است (۱۳۸۵).

شهرستان دیوان دره: واقع در شمال مرکزی استان کردستان، مشتمل بر بخش مرکزی و بخش‌های سارال و کرفتو با مرکزیت اداری شهر دیوان دره. از شمال به استان آذربایجان غربی، از شرق به شهرستان بیجار، از جنوب شرقی به شهرستان قروه، از جنوب به شهرستان سنندج و از غرب به شهرستان‌های مریوان و سقز محدود است. اراضی آن کوهستانی و نیمه جنگلی است و ارتفاع بلندترین منطقه آن به ۲۶۸۸ متر می‌رسد و رودخانه چم وزان و ریزابه‌های آن و همچنین رودخانه یول کشتی آن را مشروب می‌کنند. این شهرستان با اقلیم معتدل مایل به سرد، از نظر بارندگی جزو نواحی نیمه خشک به حساب می‌آید. جمعیت آن ۸۲۷۴۱ نفر است (۱۳۸۵). مهم‌ترین آبادی‌های آن عبارت‌اند از شهر دیوان دره، هزار کانیان، زرینه، شالی شل، گاوشله، نسا ره علیا، کوله، شریف آباد، و گور باباعلی. راه سقز به سنندج و نیز راه بیجار به دیوان دره و همچنین دیوان دره به هزار کانیان شبکه راه‌های ارتباطی این شهرستان را تشکیل می‌دهند. کشاورزی و دامداری شغل عمده ساکنان این

ص: ۳۳

دانشنامه جهان اسلام این شهر را این گونه معرفی کرده است:

دیوان درّه، شهر و شهرستانی در استان کردستان. شهر دیوان دره، مرکز شهرستان دیوان دره، در حدود صد کیلومتری شمال سنندج در مسیر راه سنندج - سقز واقع است (فرهنگ جغرافیایی آبادی ها، ج ۳۵، ص ۱۵۵).

دیوان دره که در دره ای از رشته کوه زاگرس قرار دارد. بر اساس روایت های عامیانه پایگاه مأموران حکومتی یا دیوانیان بوده است. به نظر می رسد این روایات در واقعیت ریشه داشته باشند، چنان که وقایع نگار کردستانی (مورخ و جغرافی نگار دوره ناصرالدین شاه (حک-: ۱۲۶۴-۱۳۱۳))، در معرفی بلوکات کردستان مکرر از مالیات دیوانی و مباشران مالیاتی یاد کرده است که در آبادی های هر بلوک مستقر بودند یا با گردش در دهات، به جمع آوری مالیات می پرداختند.

صرف نظر از آثار و تپه های باستانی محدوده شهرستان دیوان دره، که قدمت آنها به هزاره اول پیش از میلاد تا سده های نخست اسلامی باز می گردد، و نیز حجاری ها و دیگر آثار انسانی موجود در غار کرفتو، آگاهی مکتوب درباره شهر کنونی دیوان دره از دوره قاجار فراتر نمی رود. در این دوره، وقایع نگار کردستانی، که کتابش را در ۱۳۰۹ به پایان برده، بدون اشاره به نام دیوان دره، از بلوک کرفتو یاد کرده است. ده سال بعد، شکرالله بن عبدالله سنندجی در کتاب تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، در معرفی بلوکات کردستان، نامی از دیوان دره نبرده است. تا اینکه میرزا حسین خان دیوان بیگی (متوفی ۱۳۳۴) در خاطرات دیوان بیگی از قریه دیوان دره نام می برد. قریه دیوان دره در دهه اول ۱۳۰۰ش، مرکز بخش سارال از بلوکات سنندج شد. در تقسیمات کشوری ۱۳۱۶ش، دیوان دره مرکز میرانشاه، از بخش های هشت گانه سنندج، شد. در حدود ۱۳۲۹ش، دیوان دره (به مرکزیت روستای دیوان دره) یکی از بخش های هشت گانه سنندج و مشتمل بر دهستان های سارال، خورخوره، حسین آباد، تیلکوه، اوباتو و قره توره بود. روستای دیوان دره در ۱۳۳۷ش، شهر شد. این شهر در تقسیمات کشوری ۱۳۶۶ش، دارای نه دهستان بود.

به نظر می رسد جاری بودن رود دائمی قزل اوزن در نزدیکی این شهر و واقع بودن آن در محل تلاقی دو جاده سنندج - سقز و سقز - بیجار از عوامل رونق تدریجی شهر بوده است.

در ۱۳۷۳ش، شهرستان دیوان دره (به مرکزیت شهر دیوان دره) مشتمل بر دو بخش و نه دهستان تشکیل شد. این شهرستان اکنون مشتمل بر شهرهای دیوان دره و زرینه، بخش های مرکزی، سارال (به مرکزیت هزارکانیان) و کرفتو (به مرکزیت زرینه) و نه دهستان است.

بلندترین قله شهرستان دیوان دره مسجد میرزا (ارتفاع ۳۰۵۹ متر) و مهم ترین رود این شهرستان قزل اوزن است که از کوه های چهل چشمه سرچشمه می گیرد. آب و هوای دیوان دره سرد و نیمه خشک است. در این شهرستان، درختان بلوط، انواع درختان میوه، گیاهان دارویی و صنعتی

ص: ۳۴

می‌روید. پوشش گیاهی مناسب موجب رونق بسیار دامداری در این شهرستان شده به گونه‌ای که دامداری مهم‌ترین شغل اهالی منطقه است. در سرشماری ۱۳۸۵ش، جمعیت این شهرستان ۸۲۶۲۸ تن بوده است که از این تعداد ۲۲۸۴۲ تن ساکن شهر دیوان دره‌اند. زبان مردم آنجا کردی سورانی و مذهب غالب آنان سنی شافعی است. اقلیتی نیز شیعه دوازده امامی‌اند. برای مطالعه درباره دیوان دره به این منابع مراجعه گردد:

اطلس جامع گیاتشناسی: راهنمای کامل جهان امروز، تهران: گیاتشناسی: ۱۳۹۰ش.

ایران. قانون تقسیمات کشوری آبان ۱۳۱۶.

قانون تقسیمات کشور و وظایف فرمانداران و بخشداران، مصوب ۱۶ آبان ماه ۱۳۱۶، چاپ اول، تهران [بی تا]؛

ایران. وزارت کشور. معاونت سیاسی. دفتر تقسیمات کشوری، عناصر و واحدهای تقسیمات کشوری ایران: تیر ۱۳۹۰، تهران ۱۳۹۰ش.

ناصر پازوکی طرودی و عبدالکریم شادمهر، آثار ثبت شده ایران در فهرست آثار ملی: از ۲۴/۶/۱۳۱۰ تا ۲۴/۶/۱۳۸۴، تهران ۱۳۸۴ش.

علیرضا چکنگی، فرهنگنامه تطبیقی نام‌های قدیم و جدید مکان‌های جغرافیایی: ایران و نواحی مجاور، مشهد ۱۳۷۸ش.

حسین بن رضاعلی دیوان بیگی، خاطرات دیوان بیگی (میرزا حسین خان) از سال‌های ۱۲۷۵ تا ۱۳۱۷ قمری: کردستان و طهران، چاپ ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، تهران ۱۳۸۲ش.

حاج علی رزم آرا، جغرافیای نظامی ایران: کردستان، تهران ۱۳۲۰ش.

حسینعلی رزم آرا؛ عبدالرحمان شرفکنندی (هه ژار)، فرهنگ کردی - فارسی = هه بنانه بورینه، تهران ۱۳۶۹ش.

فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های کشور جمهوری اسلامی ایران، ج ۳۵: سندج، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۴ش. (۱)

ص: ۳۵

ارتش عراق در شهریورماه ۱۳۵۹ حملات گسترده به سرزمین ایران را آغاز کرد. بسیار فکر می کردند ارتش عراق در مواضع اشغالی نمی ماند و به زودی مواضع اشغالی را ترک خواهد کرد و به مرزهای سابق برمی گردد. اما با گذشت چند ماه معلوم شد ارتش صدام قصد دارد نه تنها بماند بلکه درصدد تثبیت مواضع خود است. در چنین شرایطی مردم غیور و جوانان در شهرهای مختلف به سوی جبهه ها و خطوط مقدم حرکت کردند.

اکبر دوستی داشت در جهاد سازندگی بندر امام به نام آقای انصاری و از طریق او یک گروه پانزده نفره به طرف آبادان عزیمت کردند. اما اهواز و آبادان کاملاً محاصره بود و خرمشهر هم به اشغال عراق درآمده بود. آذرماه ۱۳۵۹، اکبر و دوستانش به بندر امام رفتند تا از این طریق و بالنج به آبادان بروند.

نخست درباره تاریخ شروع جنگ و تحولات تاریخی این جنگ مطالبی می آورم سپس به آبادان و فعالیت های اکبر و دوستانش در آبادان می پردازم.

### **جنگ تحمیلی و سیر تحولات آن**

جنگ تحمیلی از ۱۳۵۹ آغاز و در ۱۳۶۷ به پایان رسید؛ یعنی نه سال ادامه داشت. صدام حسین، رئیس جمهور عراق در ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ رسماً قرارداد مرزی ۱۹۷۵ معروف به قرارداد الجزایر را که بین دو کشور ایران و عراق به امضا رسیده بود، یک جانبه لغو کرد، در ۳۱ شهریور همان سال هجوم سراسری خود به خاک جمهوری اسلامی ایران را آغاز کرد. در هفته های اول جنگ، عراق چند شهر ایران از جمله خرمشهر را اشغال کرد اما در برخی شهرها به ویژه آبادان با مقاومت سرسختانه ای مواجه شد. از این رو اهداف ارتش عراق در جبهه های جنوب و غرب به شکست انجامید. و استراتژی آن، به «جنگ بلند مدت و فرسایشی» تبدیل گشت. پس از تجاوز عراق، چندین بار هیئت های صلح و میانجی گران بین المللی برای استقرار آتش بس به دو کشور سفر کردند، اما ایران به سبب این که آنها تنها به پذیرش آتش بس، بدون خروج اشغالگران از سرزمین های اشغالی تأکید می کردند، تنها راه چاره را در اقدام نظامی می دید؛ به گونه ای که در چهار عملیات گسترده در جنوب، محاصره آبادان، اهواز، شوش و دزفول را شکستند و شهرهای بستان و خرمشهر را آزاد کردند و در بسیاری از نقاط خوزستان به مرز رسیدند (خرداد ۱۳۶۱). اولین نبرد بزرگ در این استراتژی، عملیات رمضان در شرق بصره بود که با وجود موفقیت های اولیه به اهداف خود نرسید. مهم ترین عملیات بعدی خیبر بود که قابلیت های قوای مسلح جمهوری اسلامی را آشکار ساخت. پس از آن عملیات عظیم والفجر ۸ و فتح بندر نفتی فاو پیش آمد که سرانجام منجر به تصویب قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت گردید. تصویب آن در هنگامی بود که برتری در جنگ با ایران بود. لذا عراق بلافاصله آن را پذیرفت اما ایران پذیرش آن را به توافق بر سر روش اجرای آن مشروط کرد، و جنگ را ادامه داد و میدان اصلی جنگ را که تا کربلای ۵ جبهه جنوبی بود، به جبهه شمالی منتقل کرد. عراق نیز با گسترش جنگ در خلیج فارس و بمباران

نفتکش ها و پایانه های نفتی، نیروهای فرا منطقه ای را به خلیج فارس کشاند و جنگ شهرها را شدت بخشید. در ۱۲ تیر ۱۳۶۷، آمریکا هوایمای مسافری ایران را با ۲۹۰ مسافر در خلیج فارس سرنگون کرد. همچنین خبرهایی مبنی بر بمباران شیمیایی شهرهای بزرگ ایران می رسید، لذا پس از سقوط فاو، در ۲۷ تیر ۱۳۶۷، ایران موافقت خود را با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ اعلام کرد. اما عراق در حمله کرمانشاه، مجاهدین خلق را که مقیم عراق بودند، به کار گرفت. سرانجام عراق در ۱۵ مرداد ۱۳۶۷ تن به آتش بس داد و در ۲۹ همان ماه رسماً آتش بس برقرار گردید و نیروهای حافظ صلح سازمان ملل بین نیروهای ایران و عراق مستقر شدند. در این جنگ هشت ساله، عراق از کمک های مالی و نظامی و سیاسی گسترده برخی کشورهای عربی و نیز حمایت های جهانی به ویژه کشورهای غربی بهره مند بود و از سلاح های شیمیایی و کشتار جمعی در سطحی بسیار وسیع استفاده می کرد که نمونه ای از آن بمباران شیمیایی حلبچه بود که منجر به کشته شدن هزاران نفر گردید. بمباران شهرها حتی بمباران هواپیماهای غیرنظامی نیز از جمله شیوه هایی بود که رژیم عراق برخلاف همه کنوانسیون های بین المللی در استفاده از آنها محدودیتی برای خود قائل نبود. سازمان ملل متحد عراق را متجاوز و آغاز کننده جنگ اعلام کرد و رشادت و ایثار و جانبازی جوانان ایران اسلامی در دفاع از میهن سرانجام به پیروزی رسید. (۱)

### اهمیت جنگ عراق با ایران

این جنگ از مهم ترین جنگ های دوره معاصر است که در پی مجموعه ای از عوامل زمینه ساز و مناقشه های فزاینده سیاسی - نظامی با تجاوز نیروهای عراق به ایران آغاز شد. تلاش ایران برای بیرون راندن دشمن و باز پس گیری مناطق اشغالی و غلبه بر عراق، بن بست جنگ و فرسایشی شدن آن، گسترش جنگ شهرها، استفاده گسترده عراق از سلاح های شیمیایی و نهایتاً دخالت نیروهای بیگانه در منطقه خلیج فارس، رویارویی آمریکا با ایران، گسترش جنگ نفتکش ها و بین المللی شدن ابعاد جنگ و نیز عملکرد شورای امنیت سازمان ملل در طول جنگ و پس از آن در معرفی عراق به عنوان آغازگر جنگ و پذیرش مجدد قرارداد الجزایر از سوی این کشور، از جمله مشخصه های بارز آن به شمار می آید. اکنون ذیل سه سرفصل ریشه ها و زمینه ها، حملات تا پس گیری خرمشهر و از پس گیری خرمشهر تا تصویب قطعنامه به تحولات جنگ می پردازم.

ریشه و زمینه ها: در پی پیروزی انقلاب اسلامی ایران و سقوط حکومت پهلوی در بهمن ۱۳۵۷ و متعاقب آن وقوع تغییرات اساسی در موقعیت آمریکا در منطقه، مناسبات ایران و عراق نیز - که در سال های پایانی حکومت پهلوی، با میانجیگری الجزایر، در قالب سازوکار معروف به قرارداد الجزایر (۱۳۵۴ش/۱۹۷۵) به صورت همزیستی مسالمت آمیز همراه با رقابت نیمه پنهان در عرصه های سیاسی و نظامی و تسلیحاتی درآمده بود - دستخوش دگرگونی و تیرگی شد. از سوی دیگر، با روی کار آمدن صدام حسین، و کناره گیری حسین البکر از ریاست جمهوری عراق در ۲۵ تیر ۱۳۵۸ / ۱۶ ژوئیه ۱۹۷۹، فعالیت های دولت بعث در خوزستان و کردستان افزایش یافت و گروه ها و جریانهای سیاسی

ص: ۳۷



وابسته به عراق سازماندهی شدند و تشکیلات خود را به داخل ایران منتقل کردند. دولت عراق تبلیغات گسترده ای بر ضد ایران کرد مبنی بر ضرورت خروج نیروهای ایران از سه جزیره ایرانی ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک و نیز درگیری های مرزی را تشدید نمود به طوری که تا ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ / ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰، ۶۳۶ بار مرزهای ایران مورد تجاوز عراق قرار گرفت. عراق در صحنه بین المللی نیز بر ضد جمهوری اسلامی ایران تبلیغات گسترده ای کرد. همزمان، دولت عراق در ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ / ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ با تسلیم یادداشتی رسمی به سفارت جمهوری اسلامی ایران در بغداد، اعلام کرد که اعلامیه الجزایر و عهدنامه های مربوط به مرز مشترک و حسن هم جواری و سه پروتکل و پیوست های آن و دیگر موافقت نامه ها و یادداشت های انضمامی به این عهدنامه را یکجا و یک جانبه فسخ کرده است. دولت عراق دلیل اتخاذ این تصمیم را چنین اعلام کرد: نقض مفاد قرارداد الجزایر از سوی ایران و دخالت مداوم ایران در امور داخلی جمهوری عراق، پناه دادن به عناصر مخالف عراق از اولین روزهای سرنگونی حکومت پهلوی، دخالت در امنیت داخلی عراق، سوء استفاده از روابط حسن هم جواری، تعدی به سرزمین عراق و قصور در بازگرداندن سرزمین هایی از عراق که تحت تصرف ایران است. همچنین اظهار داشت چون در اعلامیه ها و اظهارات مقامات مسئول ایران، آشکارا یا ضمنی، ابراز شده است که از اجرای توافقات اجتناب می ورزند، دولت عراق قرارداد الجزایر و ملحقات آن را بی اعتبار اعلام می کند و از مقامات ایران می خواهد وضع جدید را بپذیرند و در برابر عراق و حاکمیت این کشور و حق قانونی آن در سرزمین های خاکی و آبی در اروندرود (به تعبیر دولت عراق: شط العرب) نگرش مسئولانه و عاقلانه ای اتخاذ نماید. هم زمان با ارسال این یادداشت، صدام حسین در نطقی در مجلس ملی عراق، متن قرارداد الجزایر را پاره کرد و الغای این قرارداد را تصمیم شورای فرماندهی انقلاب عراق اعلام نمود. گفتنی است که این قرارداد، پس از پیمان چهار جانبه سعدآباد در ۱۳۱۶ش نخستین عهدنامه رسمی بین ایران و کشور عراق بعد از استقلال آن به شمار می آمد. پیش از آن، چند قرارداد بین ایران و حکومت عثمانی، که عراق قبل از استقلال، بخشی از آن بود، منعقد شده بود. از دوره صفوی به بعد، ۲۴ جنگ بین ایران و عثمانی روی داد و از ۹۶۳، که عهدنامه معروف به آماسیه به امضای طرفین رسید، تا قرارداد الجزایر در ۱۹۷۵ (۱۳۵۴ش)، حدود بیست عهدنامه بین دو طرف برای حل و فصل اختلافات مرزی تنظیم شد. پاسخ وزارت امور خارجه ایران در برابر این اقدام دولت عراق، با تأخیر و عملاً پس از حمله عراق (سه روز بعد از تسلیم یادداشت) صورت گرفت. در یادداشت ۴ آبان ۱۳۵۹ وزارت امور خارجه ایران، که در پاسخ به یادداشت دولت عراق تنظیم شده، آمده است: «وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران به شدت به اقدام های تجاوزکارانه و غیرانسانی دولت عراق اعتراض کرده، اعلام می دارد که این دولت عراق است که مفاد قرارداد الجزایر و به خصوص پروتکل مربوط به امنیت در مرز را نادیده گرفته است. از جمله با فرستادن مأموران و گروه های مسلح به استان های آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه، ایلام و خوزستان به اقدامات خرابکارانه و کمک به ضد انقلاب مبادرت ورزیده و امنیت داخلی ایران را نقض کرده و به روابط هم جواری دو کشور لطمات جبران ناپذیری وارد ساخته است... از نظر دولت جمهوری اسلامی

ایران، عهدنامه مربوط به مرز دولتی و حسن هم جوارگی بین ایران و عراق، مورخ ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ و ۳ پروتکل ضمیمه و نامه های مبادله شده و صورت جلسات مشترک و ملحقات آن و همچنین موافقت نامه های چهارگانه تکمیلی که متعاقباً در تاریخ ۲۶ دسامبر ۱۹۷۵ به امضا رسیده و اسناد تصویب آنها در ۱۲ ژوئن ۱۹۷۶ مبادله شده... همچنان معتبر و نافذ است».

اقدام صدام حسین و اظهار دولت عراق، و جاهت حقوقی نیز نداشت، زیرا در حقوق بین الملل عرفی و قراردادی معاهدات، اصل تداوم معاهدات و خصوصیت لایتغیر بودن آنها از اصول قطعی، دائم و ذاتی عهدنامه ها محسوب می شود و استناد به تغییرات فاحش اوضاع و احوال در معاهدات مرزی و کان لم یکن دانستن و بی اثر نمودن یا تعلیق مفاد یا انقضای اصول عهدنامه ها، مردود است.

در قرارداد الجزایر به صراحت بر همین اصل تأکید شده و در ماده ششم آن بر تغییرناپذیر بودن مرزها و لزوم احترام کامل به تمامیت ارضی دو کشور تصریح شده است و «طرفین معظمین متعهدین» تأکید کرده اند که خط مرز زمینی و رودخانه ای آنان لایتغیر و دائمی و قطعی است. بدین ترتیب، لغویک جانبه قرارداد الجزایر، نادیده گرفتن اصل مهمی از اصول حقوق بین الملل بوده است. در قرارداد مذکور، ساز و کار کامل و جامعی برای حل اختلاف درباره تفسیر یا اجرای عهدنامه و سه پروتکل و ضمایم آن پیش بینی شده بود و دولت عراق بی آنکه به هیچ یک از راه های پیش بینی شده در آنها (شامل مذاکرات مستقیم، مساعی جمیله دولت ثالث دوست، دادگاه داوری و تعیین داورها یا سر داورها توسط رئیس دیوان بین المللی دادگستری) متوسل شود، این اصول را نقض نمود: اصل احترام به تمامیت ارضی و تغییرناپذیر بودن مرزها، اصل وفاداری به عهد و حرمت معاهدات و حل مسالمت آمیز اختلافات و متوسل نشدن به زور، و اصل تناسب. به علاوه، در حقوق بین الملل نیز راه های متعددی برای حل اختلافات پیش بینی شده است که می بایست به آنها رجوع می شد. بر اساس مفاد قرارداد الجزایر و همچنین موافقت نامه های تکمیلی در ۵ دی ۱۳۵۴، و با توجه به صورت جلسه مربوط به حل و فصل مطالبات متقابل، که در اول تیر ۱۳۵۵ در تهران به امضا رسیده بود، مقرر شده بود تحویل و تحول املاک، ساختمان ها و تأسیسات عمومی یا خصوصی - که تعلق ملی آنها، در پی علامت گذاری مجدد مرز زمینی، تغییر یافته است - تحت نظارت هیئتی مختلط از کارشناسان دو کشور، در مدت شش ماه (از اول تیر ۱۳۵۵) به صورت رسمی انجام گیرد، ولی به رغم آمادگی طرف ایرانی برای تحویل و تحول اراضی، مقامات عراقی به بهانه های مختلف از انجام دادن کار طفره رفتند.

به طور کلی، تمایل حزب بعث عراق به توسعه طلبی و انگیزه قوی حکومت عراق برای تشکیل دولت ملی - عربی، با ضمیمه کردن منطقه خوزستان ایران به عراق و قدرت طلبی مشهود صدام حسین، مهم ترین علل اقدامات دولت عراق بر ضد ایران بود؛ هر چند بهانه های دیگری نیز مطرح می شد.

نگرانی های دولت های منطقه از شرایط جدید ایران پس از انقلاب اسلامی و به مخاطره افتادن منافع و امتیازات دولت های بزرگ غربی در منطقه و از سوی دیگر، نوپایی حکومت جدید ایران و آماده نبودن قوای نظامی برای مقابله با حملات مرزی نیز در تصمیم گیری دولت بعث عراق برای حمله به ایران مؤثر بوده است.

در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ حمله سراسری و رسمی عراق، با به کارگیری حداکثر توان نظامی و با عبور از مرزهای بین المللی و تجاوز به خاک ایران، شروع شد. در ساعات پایانی همان روز، کورت والدهایم، دبیر کل سازمان ملل متحد، از دو دولت خواست که در حل مسالمت آمیز اختلافات میان دو کشور مساعی جمیله خویش را به کار بندند. روز بعد، در اول مهر، در حالی که عراق، مناطق وسیعی از غرب و جنوب کشور را به اشغال درآورده بود، شورای امنیت پس از مذاکرات غیر رسمی، نخستین بیانیه را صادر کرد. در این بیانیه، به هیچ روی عراق برای نقض منشور ملل متحد و بر هم زدن صلح و امنیت منطقه و تجاوز نظامی به خاک ایران محکوم نشد و حتی از عراق نخواستند که نیروهای خود را به مرزهای شناخته شده بین المللی برگردانند، فقط توصیه شد که هر دو طرف از هرگونه اقدام نظامی و هر عملی که وضع خطرناک فعلی را تشدید نماید، خودداری کنند. با ادامه حملات عراق به ایران و با شدت یافتن جنگ، شورای امنیت نخستین قطعنامه را در ۶ مهر ۱۳۵۹ صادر کرد و از دو کشور در گیر خواست ضمن پرهیز از توسل به زور، اختلافات خود را از راه های مسالمت آمیز حل و فصل نمایند. دولت عراق بلافاصله این قطعنامه را پذیرفت و در نامه ای خطاب به دبیر کل آمادگی خود را برای اجرای آن، در صورتی که طرف ایرانی نیز چنین کند، اعلام نمود. اما دولت ایران موارد نقض مکرر قرارداد الجزایر توسط عراق و سوء استفاده این دولت از خویشتن داری ایران را اعلام و تصریح کرد تا زمانی که نیروهای عراق در داخل خاک ایران به اقدامات تجاوزکارانه ادامه می دهند، ایران قطعنامه را نمی پذیرد.

دولت عراق سعی کرد تجاوز نظامی را تحت عنوان دفاع از خود توجیه کند؛ وزیر خارجه عراق در یک سخنرانی در شورای امنیت در ۲۳ مهر ۱۳۵۹ اعلام کرد که حکومت عراق ناگزیر است برای حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی و پس گرفتن اراضی اش از خود دفاع کند و به زور متوسل شود، زیرا حکومت ایران راه را بر تمامی راه حل های قانونی، برای حل موضوعاتی که از تعهداتش سرچشمه می گیرد، بسته است. جمهوری اسلامی ایران نیز در پاسخ تأکید نمود که دولت عراق به توسل به زور اعتراف کرده و دلیل یورش به ایران را رعایت نکردن روندهای حقوقی از سوی ایران دانسته و به هیچ وجه تجاوز ایران به عراق مطرح نمی باشد. در این صورت با فرض اینکه ایران روندهای حقوقی را رعایت نکرده باشد، باز هم تناسب میان حمله و دفاع به وجود نیامده است و تجاوز عراق و توسل آن دولت به زور، همانا شکستن اراده عمومی سازمان ملل متحد و مغایر با حقوق بین الملل قلمداد می شود. در برابر، جمهوری اسلامی ایران، با تأکید بر قطعیت تجاوز نظامی عراق به ایران، مقابله با این تجاوز را دفاع از خویش تلقی نمود و اعلام کرد تا زمانی که شورای امنیت تدابیر اجرایی برای دفع تجاوز اتخاذ نکند، ایران حق دفاع را برای خود محفوظ می دارد و از نظر حقوقی این دفاع می تواند حتی در داخل خاک کشور متجاوز نیز مصداق داشته باشد. در ۲۸ مهر ۱۳۵۹، حبیب شطی دبیر کل سازمان کنفرانس اسلامی، به همراه محمد ضیاء الحق (رئیس جمهوری وقت پاکستان) و یاسر عرفات، رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف)، برای جلب رضایت جمهوری اسلامی ایران

نسبت به عملکرد کمیته حسن نیت زیر نظر سازمان کنفرانس اسلامی، به ایران آمدند. ایشان علاوه بر دیدار با چند تن از مقامات مسئول، به حضور امام خمینی رحمه الله علیه نیز رسیدند. امام خمینی در این ملاقات، ضمن انتقاد از موضع محافظه کارانه کشورهای اسلامی، از آمدن سران ممالک اسلامی به ایران به منظور مشاهده جنایات صدام استقبال کردند. سازمان ملل متحد نیز پس از صدور قطعنامه ۴۷۹ تا صدور قطعنامه ۵۱۴ در تیر ۱۳۶۱/ ژوئیه ۱۹۸۲ تقریباً به مدت ۲۲ ماه سکوت کرد و رفتار سازمان کنفرانس اسلامی و جنبش عدم تعهد نیز دنباله روی از همان سیاست سازمان ملل بود. در این فاصله زمانی، عراق نیز با بهره برداری از سکوت بین المللی، در حالی که بخش های مهمی از خاک جمهوری اسلامی ایران را اشغال کرده بود، به تحکیم مواضع خود در این مناطق پرداخت. در این میان، به تدریج موفقیت های نیروهای نظامی ایران در چند عملیات نظامی، که به آزادسازی خرمشهر انجامید، فصل جدیدی در تاریخ جنگ عراق با ایران به وجود آورد که در صحنه سیاسی نیز بسیار مؤثر بود.

### **پس گیری خرمشهر تا صدور قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت**

آزادسازی خرمشهر، ایران را در موقعیت برتر قرار داد و عراق، به ویژه شخص صدام حسین، با دشواری های جدی روبه رو شد. موقعیت صدام در میان مردم عراق، به ویژه مسئولان حزب بعث، متزلزل شد، کشورهای عربی کمک مالی خود را برای مدتی به عراق متوقف ساختند و از اواسط ۱۳۶۱ش نشانه های بحران اقتصادی در این کشور، به طور جدی بروز کرد. نگرانی هایی در سطح بین المللی و به ویژه در کشورهای منطقه پدید آمد، بیم سرنگونی دولت عراق و برقراری حکومتی از نوع حکومت ایران و مورد تأیید آن، برای دولت آمریکا خوشایند نبود و به ویژه قدرت سیاسی زمامداران کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس را، که عموماً در ارتباط نزدیک با آمریکا بودند، به شدت دچار مخاطره می کرد. اتحاد شوروی نیز با از دست دادن عراق مخالف بود زیرا پایگاهش در کشورهای عربی به مخاطره می افتاد. به علاوه، بیم آن می رفت که افزایش قدرت ایران، زمینه های نفوذ مبانی فکری آن را در میان مسلمانان جمهوری های شوروی تقویت کند، که به زیان وحدت سیاسی اتحاد شوروی بود. دولت آمریکا نیز پس از شکست عراق، دامنه تحریم ها را بر ضد ایران افزایش داد و مانع از دستیابی ایران به تجهیزات دفاعی شد. این تحریم ها به طور چشمگیری گسترش یافت تا حدی که تقریباً شامل کلیه اقلام مصرفی و تجاری می گردید. از طرفی رونالد ریگان نماینده ویژه خود، ریچارد فربانکس، را مأمور کرد تا با مذاکره با دولت های مختلف، آنها را به فروختن تسلیحات نظامی به ایران متقاعد کند. وزارت خارجه آمریکا نیز اعلام کرد تا زمانی که ایران با آتش بس مخالفت می کند و مذاکره با عراق را نمی پذیرد، سیاست خارجی دولت آمریکا همین خواهد بود.

پس از باز پس گرفتن خرمشهر، دولت آمریکا و دولت های اروپایی و برخی از کشورهای منطقه خلیج فارس کوشیدند به جنگ پایان دهند و از سقوط صدام حسین و حکومت بعثی عراق جلوگیری کنند. آمریکا به طرق مختلف از کشورهای اسلامی خواست که ایران را، برای نیل به توافق با بغداد، تحت فشار قرار دهند؛ اما، کشورهای منطقه با پیش بینی اینکه نیروهای ایرانی با نفوذ به داخل قلمرو

عراق، احتمالاً متوجه بصره خواهند شد، پیشنهاد پرداخت بخشی از غرامت های ناشی از جنگ و آتش بس را به ایران مطرح ساختند.

در این میان، شورای امنیت سازمان ملل، به درخواست اردن، در ۲۱ تیر ۱۳۶۱ (یعنی حدود ۲۲ ماه پس از صدور اولین قطعنامه) قطعنامه ۵۱۴ را به تصویب رساند و در آن با اظهار نگرانی عمیق از ادامه برخورد دو کشور، خواستار آتش بس و عقب نشینی نیروها به مرزهای بین المللی و تلاش در جهت دستیابی به راه حلی جامع و عادلانه و شرافتمندانه بر اساس اصول منشور ملل متحد شد. دولت ایران این قطعنامه را که جنبه توصیه ای داشت نپذیرفت و وزارت امور خارجه آن را تلاشی هماهنگ و سازمان یافته از سوی قدرت های جهانی در جهت ممانعت از دستیابی ایران به خواست های قانونی خود و جلوگیری از سقوط رژیم بعثی عراق تلقی کرد و اعلام داشت جمهوری اسلامی ایران تا تحقق خواست های خود و دفع کامل قوای متجاوز عراق، به دفاع مشروع خود ادامه خواهد داد. در پی این موضع گیری صریح ایران و ادامه مقابله نظامی با عراق، قدرت های بزرگ ارسال سلاح ها و تجهیزات جنگی را برای تقویت بنیه دفاعی عراق و جلوگیری از شکست آن تشدید کردند. دولت فرانسه - که بعد از شوروی، دومین کشور تأمین کننده سلاح های عراق بود - هنگامی که ایران از نظر نظامی در موقعیت برتری قرار گرفت، به طور علنی حمایت خود را از عراق تشدید نمود. این کشور از مهر ۱۳۵۹ / سپتامبر ۱۹۸۰ تا اواخر ۱۳۶۱ / اوایل ۱۹۸۳، ۵ / ۶ میلیارد دلار اسلحه و ۴ / ۷ میلیارد دلار کالای غیر نظامی به دولت عراق فروخت که از کل این مبلغ (۳ / ۱۰ میلیارد دلار) حداقل هفت میلیارد دلار آن به صورت وام بود و همین بدهی عراق به فرانسه سبب شد تا حمایت های فرانسه برای جلوگیری از سقوط صدام افزایش یابد. دولت آمریکا نیز که از همان آغاز جنگ سیاستی به ظاهر بی طرف در پیش گرفته بود، پس از حمله ایران به عراق در ۲۲ تیر ۱۳۶۱ / ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۲، علناً به نفع عراق موضع گرفت. این کشور، از طریق هواپیماهای جاسوسی آواکس و ماهواره ها، در جبهه زمینی نقل و انتقال نیروهای ایران و در جنگ نفتکش ها موضع کشتی ها را در خلیج فارس به اطلاع مقامات عراقی می رساند. دولت شوروی نیز ضمن چرخش تدریجی به سمت حمایت از عراق برای جلوگیری از سقوط صدام حسین، علاوه بر کمک های نظامی و اقتصادی، در مواضع سیاسی به آن کشور نزدیک شد. تقویت مناسبات آمریکا و شوروی با عراق، احتمال گسترش جنگ و رو در رویی قدرت های بزرگ در خلیج فارس را کاهش داد. شوروی از روابط نزدیک با عراق، در سطح منطقه نیز منافع به دست آورد و مناسباتش را با مصر، که از تأمین کنندگان اسلحه برای عراق بود، و نیز با کشورهای خلیج فارس، مانند عمان، امارات متحده عربی و کویت، بهبود بخشید و موافقت نامه هایی برای تحویل سلاح های خود به کویت منعقد کرد.

در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۳ / ۲۱ مه ۱۹۸۴، اعضای شورای همکاری خلیج فارس، در نامه ای به رئیس شورای امنیت برای بررسی تعرض ایران به آزادی کشتی رانی در مسیر بندرهای کشورهای خود، خواستار تشکیل جلسه فوری شورای امنیت شدند و در پی آن در ۱۱ خرداد ۱۳۶۳ / اول ژوئن ۱۹۸۴، شورای امنیت طرح پیشنهادی شورای همکاری را به صورت قطعنامه ۵۵۲ تصویب کرد. در

این قطعنامه، ضمن اظهار نگرانی از حمله به کشتی های تجاری و محکوم کردن این حملات از هر دو کشور، خواسته شد طبق حقوق بین الملل، به حق کشتی رانی آزاد احترام گذاشته شود و حملات بی درنگ متوقف گردند. به کلیه دولت ها نیز توصیه شد «حداکثر خویشتن داری را مبذول دارند». این بار نیز دولت عراق برای پذیرش قطعنامه اعلام آمادگی کرد اما ایران با انتشار بیانیه ای، به دلیل عدم محکومیت عراق به عنوان آغازگر و ادامه دهنده حملات به نفتکش ها، قطعنامه ۵۵۲ را فاقد اعتبار و آن را با اصول مندرج در منشور سازمان ملل متحد مغایر دانست. سرانجام، همراه با اتحادیه عرب، پیگیری موضوع را از شورای امنیت خواستار شد که به صدور قطعنامه ۵۸۲ (۵ اسفند ۱۳۶۴) انجامید. در این قطعنامه، که جنبه توصیه ای داشت، بار دیگر از تشدید حملات به مناطق غیر نظامی، حمله به کشتی های بی طرف و هواپیماهای کشوری و استفاده از سلاح های شیمیایی ابراز تأسف و از طرفین خواسته شد آتش بس را رعایت، و مبادله جامع اسیران را آغاز نمایند و همه جنبه های منازعه را با میانجیگری حل و فصل کنند. وزارت امور خارجه ایران، در واکنش به قطعنامه ۵۸۲، با انتشار بیانیه ای، نظر شورای امنیت را درباره جنگ و نیز خاتمه مناقشه، ناقص و بی اعتبار و غیر قابل اجرا دانست. در برابر، عراق اعلام داشت چنانچه ایران قطعنامه ۵۸۲ را رسماً و بدون هرگونه شرطی قبول و اجرا کند، عراق نیز آماده است آن را اجرا کند. اما جمهوری اسلامی ایران، به استناد دلایل پیشین، از پذیرش قطعنامه تن زد. در این میان، استمرار و تشدید کاربرد سلاح های شیمیایی توسط عراق به اندازه ای بود که شورای امنیت - پس از ملاحظه گزارش هیئت اعزامی مأمور معاینه از مصدومان ناشی از کاربرد بمب های شیمیایی که در بیمارستان های اروپا بستری بودند - در ۲ فروردین ۱۳۶۵ / ۲۲ مارس ۱۹۸۶ بیانیه ای در محکومیت عراق صادر کرد و آن را ناقض صریح پروتکل ۱۳۰۴/۱۹۲۵ ش ژنو دانست. بار دیگر در ۱۶ مهر ۱۳۶۵ / ۱۸ اکتبر ۱۹۸۶، در پی گزارش صریح کارشناسان اعزامی دبیر کل از کاربرد سلاح شیمیایی توسط عراق، شورا قطعنامه ۵۸۸ را به اتفاق آرا صادر کرد و در آن، دو کشور را به اجرای کامل و بی درنگ قطعنامه ۵۸۲ فرا خواند.

### **اقدامات سیاسی ایران پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸**

پس از پذیرش قطعنامه از سوی ایران، اقدامات و تلاش های سیاسی برای اجرای مفاد قطعنامه ۵۹۸ و برقراری آتش بس آغاز شد. دبیر کل سازمان ملل تلاش کرد با دعوت از وزیران خارجه ایران و عراق مذاکرات صلح را در مقر سازمان ملل پیش برد. سفر وزیر امور خارجه ایران به سازمان ملل برای شرکت در نخستین دور مذاکرات، در شرایطی انجام شد که نیروهای عراق همچنان در خاک ایران حضور داشتند و در عملیات مشترک با گروه های تروریستی مستقر در عراق، در منطقه غرب کشور، تجاوز به خاک ایران را آغاز کرده بودند. هم زمان طارق عزیز، وزیر خارجه عراق، در مصاحبه ای، بدون اشاره به ادامه تجاوز و پیشروی قوای عراقی در خاک ایران، بر مذاکرات مستقیم، به عنوان پیش شرط عراق برای دستیابی به هرگونه توافقی برای اجرای آتش بس، تأکید کرد؛ از این رو، وزیر خارجه ایران در نخستین ملاقات با دبیر کل سازمان ملل، با توجه به کارشکنی عراق در روند صلح، اعلام کرد که تا زمانی که نیروهای عراقی در خاک ایران باشند، با آتش بس موافقت نخواهد شد. اما موقعیت ایران، در پی مقابله قوای نظامی با

مهاجمان و به عقب راندن آنان از جبهه های غرب و جنوب - که به عملیات مرصاد موسوم شد - به تدریج بهبود یافت و با این تغییر اوضاع و بر اثر فشارهای بین المللی به عراق، مبنی بر لزوم پذیرش آتش بس، سرانجام این کشور در ۱۵ مرداد ۱۳۶۷/۶ اوت ۱۹۸۸ طی نامه ای به دبیر کل اعلام کرد که در صورت اعلام رسمی موافقت ایران با مذاکرات مستقیم، عراق نیز با آتش بس موافقت خواهد کرد. وزیر خارجه ایران نیز با تأکید بر اینکه مذاکرات مستقیم پس از اعلام آتش بس آغاز شود، با پیشنهاد عراق موافقت کرد و مقرر شد دبیر کل سازمان ملل در گزارشی به اعضای شورای امنیت، زمان برقراری آتش بس را اعلام کند. سرانجام در نشستی غیر رسمی با اعضای شورای امنیت، تاریخ برقراری آتش بس ۲۹ مرداد ۱۳۶۷/۲۰ اوت ۱۹۸۷ اعلام شد.

با وجود دشواری فراوان، سرانجام در تاریخ مقرر، آتش بس میان دو کشور برقرار شد، اما برای تحکیم آن، اجرای بند یکم قطعنامه ۵۹۸ مبنی بر عقب نشینی نیروها به مرزهای بین المللی الزامی بود و این امر بدون مذاکرات سیاسی بین دو کشور تحقق نمی یافت. به همین سبب، دبیر کل از وزیران خارجه دو کشور خواست در مذاکرات شرکت کنند. مخالفت دولت عراق برای شرکت در جلسات، موجب تأخیر در برگزاری آن شد، ولی سرانجام با اعلام آمادگی این کشور و سفر وزیران خارجه به ژنو در ۳ شهریور ۱۳۶۷/۲۵ اوت ۱۹۸۸ نخستین دور مذاکرات آغاز شد. برای ایران عقب نشینی به مرزهای بین المللی مهم ترین موضوع مذاکره بود، در حالی که عراقی ها لایروبی اروند رود و آزادی کشتی رانی را با آتش بس مرتبط می دانستند و حتی تلویحاً تهدید می کردند که در صورت موافقت نکردن با لایروبی و آزادی کشتی رانی، آتش بس به مخاطره خواهد افتاد. بر همین اساس، وزیر خارجه ایران در ملاقاتی با دبیر کل اعلام کرد که ایران با هر طرحی که قرارداد الجزایر را مخدوش کند مخالف است. در واقع، از همان نخستین دور مذاکرات، عراقی ها در روند پیشرفت آن، به انحای گوناگون کارشکنی و عملاً تلاش می کردند مفاد قرارداد الجزایر را نادیده بگیرند. بازگشت دبیر کل سازمان ملل به نیویورک و ادامه کارشکنی عراق سبب شد دومین دور مذاکرات بدون نتیجه پایان یابد. ایران نیز با آگاهی از ماهیت رفتارهای عراق و تلاش این کشور برای حذف نقش سازمان ملل، تلاش کرد تا ادامه مذاکرات در نیویورک و تحت نظارت شخص دبیر کل انجام پذیرد، اما پس از دعوت دبیر کل از وزیران خارجه دو کشور، دولت عراق به بهانه اینکه نیویورک شهر بی طرفی برای انجام مذاکرات نیست، با محل آن مخالفت کرد که موجب تأخیر کار شد و سرانجام، دبیر کل محل مذاکرات را نیویورک و تاریخ آن را ۳۱ شهریور ۱۳۶۷/۲۲ سپتامبر ۱۹۸۸ اعلام کرد. عراقی ها در اولین نشست، با مستمسک قرار دادن مجدد محل مذاکرات و اینکه نیویورک شهر بی طرفی نیست، در روند مذاکرات اخلال ایجاد کردند و مذاکرات نیویورک همچنان بی نتیجه پایان یافت. دبیر کل، برای پیشگیری از خطر جدی شکستن آتش بس و با تأکید بر ضرورت عقب نشینی به عنوان تنها راه، محل دور جدید مذاکرات را ژنو اعلام کرد.

در دور جدید مذاکرات در ژنو نیز در حد فاصل اردیبهشت تا آبان ۱۳۶۸/آوریل تا نوامبر ۱۹۸۹ هیچ پیشرفتی حاصل نشد. دبیر کل نیز تلویحاً به شکست مذاکرات اشاره و اعلام کرد که غلبه بر

مشکلات و موانع موجود، جز با عزم جدی دو طرف مذاکره میسر نخواهد شد. اما به رغم شکست مذاکرات، در صحنه بین المللی، صلح طلبی ایران در مقابل کارشکنی های عراق آشکار شد. همچنین سازمان ملل نشان داد در شرایط خاص حاکم بر آتش بس، تمایل جدی به اجرای قطعنامه ندارد و دست کم فاقد ابزارهای لازم برای اعمال فشار بر عراق و اجرای قطعنامه ۵۹۸ است. در این میان، ایران برای احقاق حق خود با مقاومت در برابر کارشکنی های عراق، اجازه سوء استفاده از موقعیت نه جنگ نه صلح را نداد.

با وجود توقف در روند مذاکرات، در پی سفر الیاسون، نماینده دبیر کل، در آبان ۱۳۶۸ / نوامبر ۱۹۸۹ به تهران و بغداد، ملاقات های متعددی در سطوح مختلف انجام گرفت. پس از آن دبیر کل گزارش نتایج این سفر را در ۱۷ آذر / ۸ دسامبر همان سال، در جلسه ای خصوصی به اطلاع اعضای شورای امنیت رساند. عراقی ها با توجه به اوضاع داخلی ایران پس از رحلت امام خمینی رحمه الله علیه در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸، با این تصور که روند بی ثباتی سیاسی در ایران آغاز شده است، با تهدید ایران تلاش می کردند قرارداد الجزایر را نادیده انگاشته ایران را به پذیرش صلحی تحمیلی وادار کنند، اما مقاومت ایران سبب شد تا عراق طرح پیشنهادی صدام را در ۱۵ دی ۱۳۶۸ / ۵ ژانویه ۱۹۹۰ ارائه کند. صدام به مناسبت شصت و نهمین سالگرد تأسیس ارتش عراق، طرح صلح خود را مطرح کرد، با این مفاد: مبادله کلیه اسرای مجروح و معلول و نیز کلیه اسیرانی که تا ۱۳۶۱ ش / ۱۹۸۲ اسیر شده اند؛ ملاقات مقام های ایرانی و عراقی در تهران و بغداد برای حل اختلاف و درک بهتر دیدگاه های طرفین، گشودن مرزهای دو کشور و فراهم کردن تمهیدات لازم برای زائران اماکن متبرکه در دو کشور. کشورهای عربی، به ویژه عربستان سعودی و کویت و اردن و مصر و مغرب، از این طرح استقبال کردند، اما ایران اعلام کرد که در این پیشنهاد، به موضوع عقب نشینی نیروها اشاره نشده است و هیچ مطلبی جدیدی را شامل نمی شود.

محتوای این پیشنهاد اگرچه بیانگر خط مشی عراق مبنی بر حذف سازمان ملل از روند مذاکرات و تأکید بر مذاکرات مستقیم بود، و در گذشته نیز بارها تکرار شده بود، اما تلاش عراق را برای حل و فصل اختلافات نشان می داد. در عین حال، آنچه در این اوضاع روی داد، بروز تنش در مناسبات آمریکا و عراق بود که منشأ آن نگرانی از افزایش توان نظامی عراق و تهدیدهای عراق و اسرائیل بر ضد یکدیگر بود. در چنین شرایطی - که فضای بین المللی به شدت بر ضد عراق شکل می گرفت و تهدیدهای متقابل عراق و اسرائیل، احتمال وقوع درگیری مجدد را در منطقه افزایش داده بود - در یکم اردیبهشت ۱۳۶۹ / ۲۱ آوریل ۱۹۹۰ نامه ای محرمانه از سوی رئیس جمهوری عراق، از طریق یاسر عرفات برای رهبر انقلاب و رئیس جمهوری ایران ارسال شد. صدام حسین در این نامه، ضمن ابراز نگرانی از فتنه انگیزی های دشمنان عراق و ایران، با تأکید بر خطر صهیونیسم و برخی قدرت های جهانی، خواستار ملاقات و مذاکره مستقیم سران دو کشور، به انگیزه دستیابی به صلح پایدار گردید. این نامه از سوی رئیس جمهور ایران بی پاسخ نماند و مقامات ایران ضمن تأکید مجدد بر اینکه در چارچوب قطعنامه ۵۹۸ به صلح پایدار می اندیشند، با اظهار تأسف عمیق از تحمیل هشت سال جنگ



بر دو کشور ایران و عراق، هرگونه اقدام از جمله ملاقات و مذاکره را منوط به حفظ اعتبار قطعنامه مذکور دانستند. در ۸ مرداد / ۳۰ ژوئیه همان سال، صدام حسین نامه دیگری فرستاد و در آن مجموعه پیشنهادهایی کرد که اولین آنها دیدار سران دو کشور بود. هدف وی از پیشنهادها حل و فصل جامع مشکلات در چارچوب قطعنامه ۵۹۸ بود؛ شامل عقب نشینی نیروها و آزادی و استرداد کامل اسرای جنگی طی دو ماه پس از انعقاد توافقنامه جامع، با این شرط که ایران حاکمیت کامل عراق بر اروندرود را در ازای حق کشتی رانی تا خط تالوگ یا داوری بپذیرد. وی همچنین خواستار حذف تعیین هیئتی بی طرف برای تحقیق درباره مسئولیت جنگ شد و آن را مانعی بر سر راه صلح دانست و بر تحقق صلحی واقعی و جامع و سریع تأکید ورزید.

در ۱۷ مرداد / ۸ اوت همان سال، رئیس جمهوری ایران پیشنهاد ملاقات با صدام حسین را رد کرد و خاطر نشان نمود که ملاقات در صورتی مؤثر است که کلیه مسائل عمده بین طرفین حل و فصل شود. وی پیشنهاد صدام حسین برای تعیین مرز آبی در اروندرود را مخالف با مفاد قرارداد الجزایر دانست. یک هفته بعد، صدام حسین از موضع پیشین درباره اروندرود عقب نشینی کرد و در ۲۳ مرداد / ۱۴ اوت همان سال با ارسال نامه ای خواستار حل و فصل مناقشه بر اساس قرارداد الجزایر شد و متعاقب آن تبادل اسرا و عقب نشینی نیروهای عراقی آغاز گردید. وی در خصوص تضمین صلح و امنیت در خلیج فارس و تحقق منطقه ای عاری از ناوگان ها و نیروهای بیگانه نیز اعلام همکاری نمود. به نظر می رسد اقدام عراق در پذیرش مجدد قرارداد ۱۹۷۵، به چند دلیل صورت گرفت: (۱) با حمله عراق به کویت و تصرف این کشور، اهمیت نقض قرارداد ۱۹۷۵ که عمدتاً به منظور راهیابی گسترده تر عراق به شمال خلیج فارس بود، کاهش یافت. پیروزی به دست آمده نیز پیامدهای ناشی از پذیرش قرارداد مذکور را، که عراق به علت آن جنگ را شروع کرده بود، تحت الشعاع قرار داد. (۲) جلوگیری از بهره مندی احتمالی آمریکا از ایران بر ضد عراق، به دلیل شرایط نه جنگ نه صلح و خصومت های دیرینه بین ایران و عراق (۳) عدم توان نظامی عراق در صورت تداوم و تشدید درگیری نظامی در کویت به دلیل اینکه عراق بیش از سی لشکر در مرز ایران داشت و با پذیرش قرارداد ۱۹۷۵ آنها را به کویت و مرز عربستان و همچنین ترکیه گسیل کرد. (۴) تمایل عراق برای نزدیک شدن به ایران به لحاظ موضع ضد آمریکایی این کشور و اشتراک موضع در مسئله نفت و کسب حمایت این کشور در شرایط بحرانی در صورت تداوم محاصره سیاسی و اقتصادی یا درگیری نظامی با غرب سرانجام دبیر کل سازمان ملل از هر دو کشور خواست تا مواضع خود را در موضوع بررسی مسئولیت مخاصمه اعلام کنند و خود نیز با گروهی از کارشناسان خبره مشورت کرد و پس از ملاحظه اسناد و مدارک مرتبط با موضوع، در گزارش ۹ دسامبر ۱۹۹۱ / ۱۸ آذر ۱۳۷۰ عراق را متجاوز اعلام نمود. بند هفتم قطعنامه ۵۹۸ نیز ناظر بر تعیین خسارت و مبتنی بر گزارش هیئت اعزامی دبیر کل بود در اجرای بند هشتم قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل متحد، که ناظر بر ترتیبات امنیتی منطقه خلیج فارس بود، جمهوری اسلامی ایران با دبیر کل، دستیار او و بعضی مقامات کشورهای عربی عضو شورای همکاری خلیج فارس مذاکرات مفصلی کرد، ولی پس از حمله عراق به کویت در ۱۱ مرداد ۱۳۶۹ / ۲ اوت ۱۹۹۰، نظر آنها به کلی دگرگون شد و با مخالفت اکثر آنها این بند از قطعنامه، که متضمن حضور عراق در این ترتیبات بود، به

تلفات انسانی و زیان های اقتصادی. با اینکه برآورد دقیق از تلفات انسانی و زیان های اقتصادی جنگ وجود ندارد، اما بی گمان این جنگ صدها هزار کشته، بیش از یک میلیون مجروح، متجاوز از هشتاد هزار اسیر، ۵/۲ میلیون مهاجر و برای هر دو کشور، دست کم دویست میلیارد دلار هزینه داشته است. در برآوردهای دیگری که از تلفات و زیان های جنگ شده، ارقام بالاتری ذکر شده است. در برآوردی، زیان های جنگ برای ایران در بخش نفت ۲/۱۰۸ میلیارد دلار، از دست رفتن تولیدات ناخالص غیرنفتی ۴/۳۰ میلیارد دلار، هزینه های نظامی ۴/۲۳ میلیارد دلار بوده است. برآورد مشابهی که از خسارت های جنگ برای عراق شده، در بخش نفت ۸/۱۲۰ میلیارد دلار، از دست رفتن تولیدات ناخالص غیر نفتی ۶۴ میلیارد دلار، هزینه های نظامی ۳۳ میلیارد دلار، از بین رفتن سرمایه ثابت ۴/۴۳ میلیارد دلار و نابودی امکانات و تجهیزات ۲/۸ میلیارد دلار بوده است.

این برآورد شامل فرصت های از دست رفته برای سرمایه گذاری در زمینه توسعه اقتصادی و عملیات های اقتصادی جاری نمی شود. برآورد هزینه بازسازی تأسیسات اقتصادی و زیربنایی که هنوز بازسازی نشده اند نیز ذکر نشده است.

در گزارش هیئت اعزامی سازمان ملل متحد به سرپرستی عبدالرحیم ابی فرح، معاون وقت دبیر کل، که پس از بازدید از اماکن و تأسیسات خسارت دیده و تعیین خسارت های جنگ، در ۳۱ ژوئیه ۱۹۹۱ تسلیم دبیر کل گردید، از ماهیت و میزان خسارات وارده و برآوردهای دولت ایران از هزینه های بازسازی در گذشته و حال در بخش های خانه سازی، صنایع نفت، حمل و نقل، صنایع سبک و سنگین، کشاورزی و آبرسانی، انرژی و نیرو، ارتباطات دور و محابرات، آموزش و پرورش، بهداشت و میراث فرهنگی، اطلاعات کاملی ارائه شده است. در نتیجه گیری گزارش، میزان خسارت مستقیم به ایران ۲/۹۷ میلیارد دلار برآورد شده است. با وجود این، ایران، به استناد مدارک و شواهد متعدد، میزان خسارت برآورده شده در گزارش را نادرست خواند و آن را هزار میلیارد دلار اعلام کرد.<sup>(۱)</sup>

## آبادان

### اشاره

آذرماه ۱۳۵۹ یعنی حدود سه ماه بعد از شروع جنگ، اکبر و دوستانش خودشان را به آبادان رساندند. و در ایستگاه هفت مستقر شدند. هنوز نظام و فرماندهی و ستاد شکل نگرفته بود و افراد بر اساس تجارب و سوابق نظامی خود کار می کردند. اکبر چون در سربازی تجارب سودمندی کسب کرده بود. شروع کرد به اقدامات مورد نیاز مثل شناسایی دشمن. اکبر به عنوان فرمانده ایستگاه هفت بوده است. اما خوب است اطلاعاتی درباره آبادان بدهیم:

آبادان جزیره نسبتاً بزرگی در استان خوزستان، شهرستان آبادان. بین رودخانه بهمنشیر و اروندرود و خلیج فارس قرار دارد. نواحی شمالی این جزیره باریک و کم عرض و پهنای متوسط آن ۵ کیلومتر است. رو به جنوب بر پهنای آن افزوده می شود و عرض آن به حدود ۱۸ کیلومتر می رسد. طول این

ص: ۴۷

جزیره از شمال به جنوب ۷۰ کیلومتر و مساحت آن ۵۰۰ کیلومتر مربع است. ارتفاع متوسط این جزیره حدود سه متر است و مهم ترین آبادی های آن عبارت اند از آبادان و اروند کنار. در این جزیره مقبره ای منسوب به حضرت خضر واقع شده است و به همین سبب گاه آن را جزیره الخضر می نامند. بندر خاراکس، که هرودوت، مورخ یونان باستان، از آن نام برده، احتمالاً در همین جزیره بوده است. ایران و عثمانی تا قبل از معاهده ارزروم (۱۸۴۷م) بر سر جزیره آبادان اختلاف داشتند. با احداث پالایشگاه نفت بر اهمیت این جزیره افزوده شد.

(نام سابق آن عبادان) واقع در استان خوزستان و مرکز اداری شهرستان آبادان. با ارتفاع دو متر، در دشتی در ۶۶۵ کیلومتری جنوب غربی تهران و ۱۱۴ کیلومتری جنوب غربی اهواز، داخل جزیره آبادان، قرار دارد. اقلیم آن گرم و خشک است. عباد بن حصین، عبادان را در زمان خلافت امویان در کنار دریا ساخت. توسعه دلتای اروندرود آن را از ساحل دریا دور کرد. ابن بطوطه در سفرنامه خود از عبادان یاد می کند و آن را روستایی بزرگ در زمینی شوره زار معرفی می کند. عبادان بعدها، به مرور، ویران و به روستایی کوچک تبدیل شد. شرکت نفت ایران و انگلستان، در ۱۹۰۹، قراردادی با شیخ محمدرضا منقعد و پالایشگاهی برای تصفیه نفت در آنجا بنا کرد. به مرور، بر وسعت آن افزوده شد و به پالایشگاهی عظیم تبدیل شد. نام عبادان در ۱۳۱۴ش بنا بر پیشنهاد فرهنگستان به آبادان تغییر یافت. شهر آبادان در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران خسارت فراوانی دید و پالایشگاه آن منهدم شد. پس از پایان جنگ شهر مزبور بازسازی و پالایشگاه جدیدی در آن نصب شد و شهر به تدریج رو به آبادانی و توسعه نهاد.

شهر آبادان جنوبی ترین شهرستان استان خوزستان، مشتمل بر بخش های مرکزی، مینو، و اروند کنار، با مرکزیت اداری شهر آبادان. از شمال به شهرستان های خرمشهر و شادگان، از شرق به خور موسی (شاخابه خلیج فارس)، از جنوب به خلیج فارس، و از غرب به اروندرود محدود است. نواحی جنوبی دشت آبرفتی خوزستان بخشی از اراضی این شهرستان و بخش دیگر آن را جزیره بزرگ آبادان و جزیره کوچک مینو تشکیل داده اند. بیشتر اراضی این شهرستان بر اثر بارندگی های شدید و طغیان رودخانه کارون به زیر آب رفته و گاه ارتباط زمینی آن را با شهرهای اطراف مختل می کند.

رودخانه کارون و بهمنشیر از آن می گذرند و اروندرود آن را از عراق جدا می کند. اقلیم این شهرستان در تابستان خلی گرم و خشک و در زمستان معتدل و نیمه خشک است. علاوه بر آبادان، که مرکز اداری این شهرستان است، مینوشهر و اروندکنار از دیگر شهرهای آن به شمار می آیند. (۱)

حصر آبادان در ۱۳۶۰ شکسته شد و ارتش عراق از اطراف آبادان عقب نشینی کرد. جاده اهواز به آبادان از تیررس توپخانه عراق دور شد.

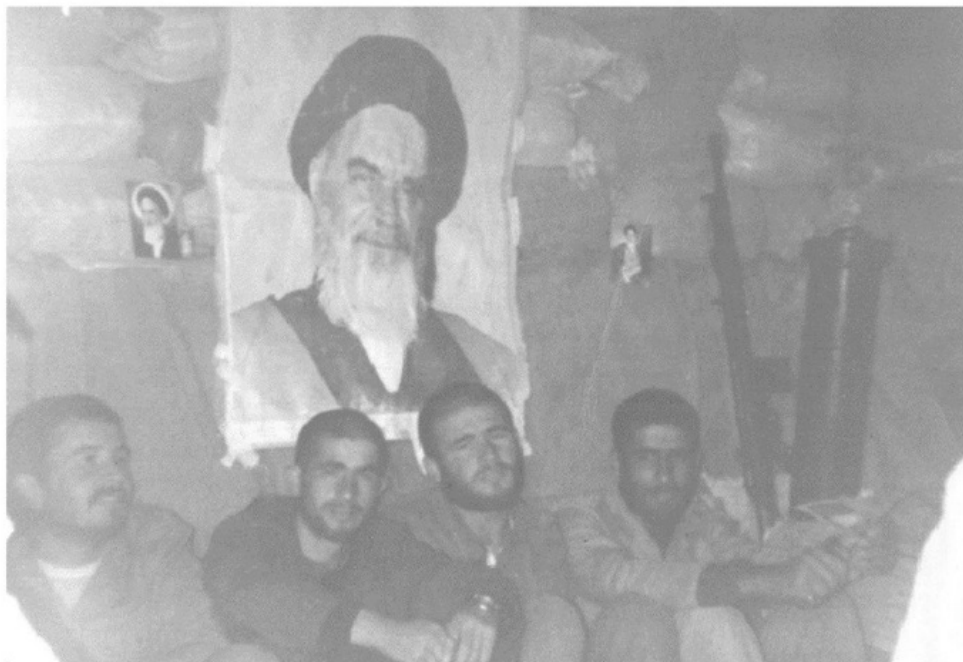
## عکس هایی از آبادان

این تصاویر از دوره ای است که آبادان در محاصره بود و نیز برخی تصاویر مربوط به بعد از حصر است.

ص: ۴۸

آبادان، ایستگاه هفت، سنگر جمعی، ۱۳۶۰

۱- امین جواهری ۲- اکبر رضانی ۳- علی مرادی ۴- اکبر نوری



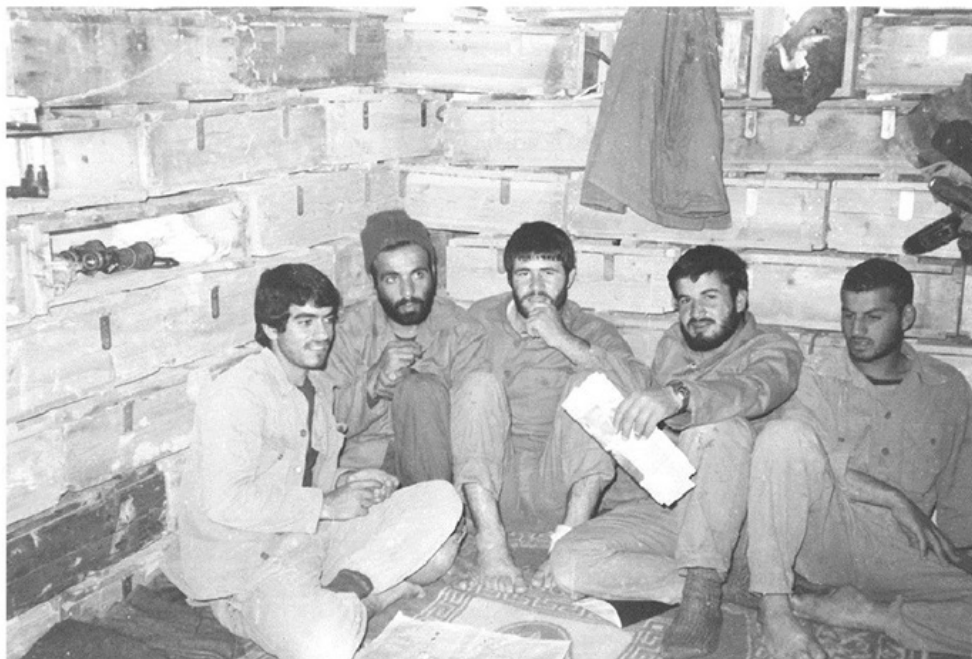
آبادان، ایستگاه هفت، سنگر جمعی، ۱۳۶۰  
۱- امین جواهری ۲- اکبر رضانی ۳- علی مرادی ۴- اکبر نوری



آبادان، ۱۳۶۰، ایستگاه هفت، سنگر جمعی

۱- آقای (نیمه شنوا) ۲- اکبر نوری ۳- اکبر رضانی ۴- عشوریان ۵- علی نصر

آبادان، ایستگاه هفت، خاکریز مانع پیشروی دشمن، ۱۳۶۰



آبادان، ۱۳۶۰، ایستگاه هفت، سنگر جمعی

۱- آقای (نیمه شنوا) ۲- اکبر نوری ۳- اکبر رضانی ۴- عشوریان ۵- علی نصر



آبادان، ایستگاه هفت، خاکریز مانع پیشروی دشمن، ۱۳۶۰

آبادان، خانه های تخریب شده در نخلستان کنار شهر، ۱۳۶۰، اکبر نوری

آبادان، ایستگاه هفت، عید نوروز، ۱۳۶۰

۱- مهدی عشوریان ۲- اکبر نوری ۳- علی نصر ۴- محمد نوری ۵- محمد نصر ۶- اصغر احمدی



آبادان، خانه های تخریب شده در نخلستان کنار شهر، ۱۳۶۰، اکبر نوری



آبادان، ایستگاه هفت، عید نوروز، ۱۳۶۰

۱- مهدی عشوریان ۲- اکبر نوری ۳- علی نصر ۴- محمد نوری ۵- محمد نصر ۶- اصغر احمدی

آبادان، ایستگاه هفت، عید نوروز ۱۳۶۰

۱- علی نصر ۲- اصغر احمدی ۳- عشوریان ۴- اکبر نوری ۵- محمد نوری ۶- محمد نصر

آبادان، ۱۳۶۰، نخلستان کنار شهر

۱- محمد نصر ۲- علی نصر ۳- محمد نوری ۴- اصغر احمدی



آبادان، ایستگاه هفت، عید نوروز ۱۳۶۰

۱- علی نصر ۲- اصغر احمدی ۳- عشوریان ۴- اکبر نوری ۵- محمد نوری ۶- محمد نصر



آبادان، ۱۳۶۰، نخلستان کنار شهر

۱- محمد نصر ۲- علی نصر ۳- محمد نوری ۴- اصغر احمدی

آبادان، ۱۳۵۹، تانک دریافتی از دشمن

۱- اکبر نوری ۲- علی آقایی ۳- اصغر بخشی

آبادان، توپخانه دریافتی از دشمن پس از عقب نشینی، ۱۳۶۰

۱- اکبر نوری ۲- شمخانی ۳- علی نصر ۴- مهدی عشوریان ۵- محمدعلی پایدار ۶- شهید عبدالعلی اکبری



آبادان، ۱۳۵۹، تانک دریافتی از دشمن  
۱- اکبر نوری ۲- علی آقایی ۳- اصغر بخشی



آبادان، توپخانه دریافتی از دشمن پس از عقب نشینی، ۱۳۶۰  
۱- اکبر نوری ۲- شمخانی ۳- علی نصر ۴- مهدی عشوریان ۵- محمدعلی پایدار ۶- شهید عبدالعلی اکبری



آبادان، غنایم جنگی، ۱۳۶۰، پس از عقب نشینی ارتش عراق

۱- اصغر بخشی ۲- اکبر نوری ۳- علی آقایی

آبادان، ۱۳۶۰، رودخانه بهمن شیر



آبادان، غنایم جنگی، ۱۳۶۰، پس از عقب نشینی ارتش عراق  
۱- اصغر بخشی ۲- اکبر نوری ۳- علی آقایی



آبادان، ۱۳۶۰، رودخانه بهمن شیر

آبادان، ۱- اکبر نوری ۲- علی نصر ۳- اصغر بخشی

۱- اکبر رضانی ۲- اکبر نوری ۳- سید میرعظیمی



آبادان، ۱- اکبر نوری ۲- علی نصر ۳- اصغر بخشی



۱- اکبر رضانی ۲- اکبر نوری ۳- سید میرعظیمی

ارتش عراق به رهبری صدام حسین در شهریور ۱۳۵۹ حمله گسترده هوایی، دریایی و زمینی به ایران را آغاز کرد. بیشترین توجه ارتش عراق روی خوزستان و تصرف همه مناطق این استان بود. در ماه نخست حمله آبادان، شوش و دزفول را محاصره و خرمشهر را تصرف کامل کرد.

اکبر و دوستانش به توصیه آقای انصاری دوست قدیمی اکبر در اصفهان و الآن رئیس جهاد سازندگی بندر امام خمینی، در آذرماه ۱۳۵۹ به طرف آبادان به راه افتادند و به دلیل محاصره کامل آبادان، از طریق دریا و بندر امام خمینی به آبادان رفتند و در ایستگاه هفت آبادان که محله ای در کنار رودخانه است و در آن زمان خط مقدم درگیری با عراق بود. مستقر شدند. رزمندگان درصدد بودند عراق جلوتر نباید و مانع پیشروی عراق بودند و نیز با عملیات های چریکی و ایذایی، قدم به قدم ارتش عراق را به عقب می راندند. عملیات آزادسازی خرمشهر از ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۱ آغاز شد و سه خرداد به اتمام رسید و خرمشهر آزاد شد.

اکبر در آزادسازی خرمشهر در لشکر کربلا حضور فعال داشت مسئولیت تدارکات نیرو و لشکر را بر عهده داشت وی در هر فرصت به کمک دیگران می شتافت و مثلاً به شناسایی دشمن می رفت. برخی دوستانش می گویند او مسئول تأمین نیازمندی های لشکر کربلا بود.

بر اساس شواهد و اسناد اکبر ظهر ۲۲ اردیبهشت در نزدیکی خرمشهر ظاهراً در منطقه شلمچه در خط مقدم جبهه وضو می گیرد و به نماز می ایستد در قنوت نماز گلوله توپ ۳۰۳ به پهلوئی چپ او اصابت می کند و مجموعه ای از روده و احشاء و امعاء مثل طحال را می برد. ظاهراً در حین شناسایی بوده و تلاش می کند اسناد و یافته های خود را به فرماندهان منتقل می کند از این رو به هر زحمتی بوده خود را به عقب می کشاند. سپس به اصفهان بیمارستان شریعتی اعزام می گردد.

۱- شهید رضا امانیان ۲- ولی الله شاه سنایی ۳- اکبر نوری ۴- مهدی عشوریان ۵- وحید دستجردی ۶- پروازیان



پس از اصابت گلوله بزرگ ۳۰۳ به پهلو چپ، اکبر زنده بوده؛ تا اینکه صبح روز ۲۷ اردیبهشت پس از خواندن نماز صبح به شهادت رسید. قضیه تیر خوردن او اینگونه بوده که رزمندگان اسلام به سمت خرمشهر در حال حرکت بودند. اکبر هم به عنوان فعال با تجربه که از ابتدای جنگ و حتی قبل از جنگ تجربه داشت در خط مقدم مشغول سامان دهی به اوضاع بود. بعد از اذان به دوستانش می گوید من می روم نماز بخوانم وضو می گیرد و به رگم تبادل آتش سنگین، گودالی را پیدا می کند و شروع به نماز می نماید. در قنوت نماز گلوله ۳۰۳ به پهلو چپش اصابت می کند.

اکبر بدن ورزیده و قوی داشت و توانست چند روزی با این جراحت مهلک بسازد. ولی بالاخره در ۲۷ اردیبهشت به شهادت می رسید.

مراسم تشیع جنازه و مراسم فاتحه، هفته و چهلم باشکوه و پرجمعیتی داشت. مهم این بود که روز هفته او خرمشهر کاملاً آزاد شد.

او را از بیمارستان شریعتی در خیابان چهار باغ بالا به خیابان آتشگاه مسجد النبی می برند و مردم تجمع کرده و همراه با دیگر شهدا به طرف گلستان شهدا تشییع می کنند.

## آشنایی با خرمشهر

### اشاره

به منظور آشناسازی عموم مردم با اهمیت خرمشهر اکنون به معرفی آن می پردازم. خرمشهر در جنوب و جنوب غربی استان خوزستان واقع است و از سوی مغرب با عراق مرز مشترک دارد و مشتمل است بر دو بخش مرکزی و مینو و چهار دهستان به نام های حومه شرقی، حومه غربی، غرب کارون و جزیره مینو و سه شهر به نام های مقاومت، مینوشهر و خرمشهر (ایران. وزارت کشور، ۱۳۸۵ش، ذیل «استان خوزستان»). این شهرستان در دشتی هموار قرار گرفته است و رودهای دائمی کارون و اروندرود و نهر خَین (شاخه دائمی اروندرود که حدود نه کیلومتر آن مرز مشترک ایران و عراق است) در آن جریان دارند. آب و هوای این شهرستان گرم و مرطوب و پوشش گیاهی غالب ناحیه گز و کُناَر است. ساکنان آن علاوه بر کارهای خدماتی و کشتیرانی و پرداختن به صنایع دستی (مانند حصیر، سبد، بادبزن و عبا)، به پرورش نخل و صید ماهی و دامداری، از جمله پرورش گاومیش (به اصطلاح محلی معیدی)، بسته بندی خرما، ساخت و تعمیر لنج، بلم، دوبه (بارکش های رودخانه ای بدون موتور) و مصیله (کشتی بادبانی) و کار در کارخانه های پنبه پاک کنی اشتغال دارند.

در ۱۳۸۵ش، شهرستان خرمشهر ۱۵۵۲۲۴ تن جمعیت داشت که از این تعداد ۱۲۵۰۶۷

ص: ۵۷

۱- در مورد اینکه چند روز پس از اصابت گلوله زنده بوده اقوال مختلف است. خواهرش زهرا می گوید نه یا ده روز ولی اسناد بیش از ۵ روز را تأیید نمی کند.

(ح-۸۱٪) شهرنشین بودند. اهالی این شهرستان به فارسی و عربی حرف می‌زنند و شیعه دوازده امامی اند. طوایف عرب زبان بنی کعب در آنجا سکونت داشتند.

شهرستان خرمشهر در ۱۳۱۶ش، به مرکزیت شهر خرمشهر، با پنج بخش به نام های خرمشهر، آبادان، قُصبه، شادگان، و هندیجان، تابع استان ششم (خوزستان و لرستان) بود. بعدها آبادان همراه قصبه در ۱۳۲۱ش، بندر ماهشهر در ۱۳۳۸ش، شادگان در ۱۳۵۸ش و هندیجان در ۱۳۸۲ش از آن منتزع و هر یک شهرستان شدند. مینوشهر در ۱۳۷۵ش و کوت شیخ، از توابع بخش مرکزی شهرستان خرمشهر (نام کنونی آن: مقاومت) در ۱۳۷۶ش شهر شدند.

#### خرمشهر، اسرای عراقی

شهر بندری. این شهر مرکز شهرستان خرمشهر و نخستین بندر رودخانه ای ایران واقع در رأس خلیج فارس است. ارتفاع آن حدود سه متر است و در حدود ۱۳۰ کیلومتری جنوب غربی اهواز واقع شده است. شهر دو قسمت قدیم و جدید دارد. بخش قدیم شهر در ساحل راست کارون، محل پیوستن کارون به اروندرود، و بخش دیگر بر ساحل اروندرود گسترده شده است. پلی به طول ۶۱۶ متر (احداث در ۱۳۳۹ش) دو قسمت شهر و نیز شهر را به شهرستان آبادان مرتبط می‌کند. در شمال شهر خرمشهر بر روی نهر فیلیه، به جای پل قدیم تر ابوجُدیع (متعلق به دوره شیخ خزعل) که با تنه درخت خرما ساخته شده بود، پل دیگری معروف به پل نو بنا شده است.

بندرگاه (ساخته شیخ سلمان کعبی در ۱۱۵۸) در قسمت غربی شهر بر کرانه اروندرود قرار دارد.

حمل و نقل کالا از طریق دو رود کارون و اروندرود و راه آهن سراسری صورت می‌گیرد. خرمشهر در انتهای راه آهن سراسری واقع است و از این طریق با شهرهای دیگر استان خوزستان ارتباط می‌یابد. دو راه اصلی، یکی به موازات راه آهن سراسری و دیگری به موازات کارون، شهر را به اهواز، مرکز استان، مرتبط می‌کند. راهی نیز به طول حدود نوزده کیلومتر این شهر را به آبادان و از آنجا به طول صد



خرمشهر، اسرای عراقی

کیلومتر به بندرهای امام خمینی و ماهشهر مرتبط می‌سازد. فرودگاه بین‌المللی آبادان نیز در ده کیلومتری شهر خرمشهر واقع شده است. خرمشهر در ۱۳۰۴ ش شهر شد. جمعیت آن در سرشماری ۱۳۸۵ ش، ۱۲۳۸۶۶ تن ضبط شده است.

علاوه بر موقعیت مهم جغرافیایی شهر، دسترسی به آب‌های آزاد، رخداد دو جنگ جهانی، افتتاح آبراهه سوئز، توسعه تأسیسات نفتی در خوزستان و احداث راه آهن سراسری از دلایل عمده توسعه این شهر است.

پیشینه. خرمشهر تا ۱۳۱۴ ش مُحَمَّرَه یا مُحَمَّرَه نام داشت. از جمله دلایل این نام‌گذاری به وجود خاک سرخ در اطراف شهر و سرخ شدن آب کارون هنگام غروب آفتاب اشاره شده است. از پیشینه شهر اطلاع دقیقی در دست نیست اما گفته می‌شود اسکندر مقدونی در محل کنونی شهر خرمشهر، شهری به نام اسکندریه ساخت که به سبب طغیان رود ویران شد. اردشیر بابکان در همین مکان شهری به نام بهمن اردشیر بنا کرد که قسمتی از خرمشهر کنونی را شامل می‌شد. نام این شهر در منابع متقدم اسلامی، بیان (سوق البیان) ذکر شده، که آباد و خرم بر جانب شرقی دجله، در پنج فرسخی اُبُلّه و شش فرسخی حصن مهدی (از قلاعی که المهدی بالله خلیفه عباسی (متوفی ۱۶۹) ساخته بود) قرار داشته و دارای منبر، از توابع اهواز بوده و آخرین جایی بوده که از سوی مغرب در خوزستان قرار داشته است. شهر بیان مانند بیشتر شهرهای خوزستان با حمله زنگیان در سال‌های ۲۵۵، ۲۵۹ و ۲۶۷ ویران شد. با این حال نام بیان در منابع، دست کم تا سده هفتم دیده می‌شود. بعدها، قریه یا دژی نه چندان مهم به نام کوت المَحَمَّرَه یا محمره، در مکان بیان به وجود آمد که بنی کعب در آن ساکن بودند. اینکه نام محمره از چه زمانی رایج شده است چندان مشخص نیست، اما چون در ۱۲۰۰ خواجه عبدالقادر، منشی شاه نورالله خان هندی، از آن دیدن کرده (منصوری، ص ۱۹۵). چنین به نظر می‌رسد که این قریه پیش از این سال هم وجود داشته است.

این شهر که در اوایل سده سیزدهم دهی کوچک و از توابع فارس بود، به تدریج توسعه یافت و در ۱۲۳۵ دور آن حصار ساختند.

دولت بریتانیا در ۱۲۳۶/۱۸۲۰ به سبب ناامنی و اغتشاشات موجود در بصره، مقر نمایندگی خود را برای مدت کوتاهی به این شهر منتقل کرد. شیخ ثامر (از مشایخ بنی کعب) در قرن سیزدهم، این شهر را بندر آزاد اعلام کرد و تجارت در آن رونق بسیار گرفت، به طوری که از لحاظ آبادانی و کثرت جمعیت و وسعت تا حدودی با بندرهای کلکته و بمبئی مقایسه می‌شد. گسترش شهر در دو سمت شمال و جنوب کارون بود. طرف شمالی آن آباد و پررونق و مقر شیخ جابر، حاکم شهر، در طرف جنوبی آن، دارای قلعه‌ای مستحکم و مسجد بود که بنی کعب آن را بنا کرده بودند و مقر شیخ فارس، عامل ضبط اجناس، بود. شهر شش هزار خانه داشت و اهالی نواحی اطراف، مانند بندر ریگ، بوشهر و ریشهر، از ساکنان آنجا بودند. به دلیل پهلو گرفتن بیشتر کشتی‌های تجاری در بندر خرمشهر، بصره (بندر مهم عثمانی) از رونق افتاد. از این رو علیرضا پاشا، وزیر بغداد، در ۱۲۵۴ آنجا را تصرف کرد و به

قتل و غارت پرداخت. دولت عثمانی حتی مدعی مالکیت بر این شهر شد، تا آن که در ۱۲۶۳ معاهده ارزروم حاکمیت ایران بر این شهر را به رسمیت شناخت. پس از آن، برای جلوگیری از حمله احتمالی عثمانی، بر استحکامات خرمشهر افزوده شد.

شهر در اواخر حکومت محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴) به صورت مستقل اداره می شد و از اواسط سده سیزدهم، به محمره جدید و محمره عتیق تقسیم شد. کورت فیلی یا قلعه فیلیه در ساحل راست اروندرود، مقر شیخ جابر (شیخ آل مُحیسن و حاکم شهر) بود در همین دوره، جنگ داخلی بین دو طایفه ادریسی و انصاری، هر دو از بنی کعب، منجر به ویرانی قسمت شمالی شهر شد و چون شیخ ثامر، محمدتقی خان چهار لنگ بختیاری را پناه داده بود، منوچهر خان گرجی از طرف دولت مرکزی به شهر حمله کرد؛ شیخ ثامر در ۱۲۵۷ به کویت گریخت و اهالی نیز متواری شدند و قوای دولتی در سرتاسر خوزستان استقرار یافتند. حدود یک سال پس از حمله منوچهر خان، شهر همچنان متروک و خالی از سکنه بود تا اینکه وی دستور بازسازی و مرمت آن را داد. بیماری وبا در سال های ۱۲۶۷ و ۱۲۶۹ جمعیت شهر را کاهش داد.

در ۱۲۷۳، انگلیسی ها به این بهانه که ناصرالدین شاه هرات را تصرف کرده، خرمشهر را اشغال کردند. البته دو روز قبل از تصرف خرمشهر، به دستور جابرخان، حاکم شهر، برای تأمین چوب مورد نیاز قوای دولتی خانه های شهر را خراب نموده و اهالی نیز شهر را ترک کرده بودند. در پی آن، بیشتر تجار در مسقط اقامت گزیدند. پس از معاهده پاریس در ۱۲۷۳/۱۸۵۷، انگلیسی ها شهر را تخلیه کردند. در ۱۲۸۶/۱۸۶۹ آبراهه سوئز افتتاح شد و پس از آن خطوط کشتیرانی گسترش یافت و سطح بازرگانی در بنادر خلیج فارس با اروپا ارتقا پیدا کرد و اینها موجب رونق تجاری شهر شد.

در ۱۲۹۸ شیخ محمد، فرزند شیخ جابر، شیخ آنجا بود ولی هیچ نوع اختیاری نداشت و شیخ مزعل، برادر وی، از سوی حکومت مرکزی مسئول جمع آوری مالیات و اداره منطقه گردید. در این سال ها خرمشهر بندری پردرآمد بود و بیشترین مالیات را در منطقه می پرداخت. مهم ترین صادرات آن خرما بود که به ازای هر بار زغال سنگ از لندن یک بار خرما صادر می کرد. تجار بمبئی نیز تعداد معتابهی اسب ایرانی از این بندر صادر می کردند. به جز زرگری، که غالب اهالی به آن اشتغال داشتند، صنعت کشتی سازی در آنجا مستقر بود و بلم هایی نیز برای حرکت در کارون و اروندرود ساخته می شد. حدود پانصد تفنگچی بلوچ و عرب در بندر ساخلو (پادگان) داشتند. شیوخ این شهر به صورت موروثی مسئول حراست از مرز اروندرود بودند (مصطفی انصاری، ص ۷۰). در پی تصویب حق آزادی کشتیرانی در کارون (از خرمشهر تا اهواز) در ۷ صفر ۱۳۰۵ / ۲۵ اکتبر ۱۸۸۷، به منظور توسعه تجاری شهر برنامه های عمرانی وسیعی از جمله احداث باراندازها و اسکله های جدید، اجرا گردید. قرنطینه ای ساخته شد و مأموران گمرک و کارگزاران ایرانی در این شهر مستقر شدند.

در ۱۳۰۵، ناصرالدین شاه در دو طرف شهر دو بندر صاحبقرانیه (در محل گمرک فعلی خرمشهر که همان بخش قدیم و مرکزی شهر است) و قاجاریه (در محل کنونی نیروی دریایی) و چند سربازخانه برای برقراری امنیت دایر کرد. شیخ مزعل نیز در فیلیه قصری برای سکونت خود

ساخت که کشتی های انگلیسی به هنگام عبور از آنجا چند گلوله توپ به نشانه سلام و احترام شلیک می کردند. میرزا قاسم خان تفنگدارباشی در ۱۳۰۶ به عنوان نخستین کارگزار ایران در خرمشهر منصوب شد. در ۱۳۰۷، وبا حدود چهل درصد از ساکنان شهر را به هلاکت رساند، به طوری که در شهر فقط دو هزار تن سکنه ماند و تجارت خارجی محدود و صادرات کم گردید و بازار آن به رفع نیازهای داخلی محدود شد.

در دوره پهلوی اول و از ۱۳۰۷ش، پس از گشایش راه شوسه تهران - خرمشهر، بر اهمیت این بندر افزوده شد. در ۱۴ آبان ۱۳۱۱، برای نخستین بار ناوگان دریایی ایران در آنجا پهلو گرفت. بعدها اداره کل بنادر (تأسیس در ۱۵ بهمن ۱۳۱۴) به توسعه و تکمیل باراندازهای این بندر اقدام کرد. و بر تعداد کشتی هایی که در آنجا پهلو می گرفتند، افزوده شد. بدین سان، اقدامات شهرسازی در آنجا آغاز شد و معماری خانه ها از شیوه سنتی، با مصالحی چون گل و خشت و نی، به شیوه جدید تغییر یافت.

گرچه با احداث بندر شاپور (بندر امام خمینی) اندکی از موقعیت تجاری بندر خرمشهر کاسته شد. در زمان جنگ جهانی دوم (۱۳۱۷ش - ۱۳۲۴ش / ۱۹۳۹-۱۹۴۵) از بندرهای مهم متفقین به شمار می رفت و آمریکایی ها از آن اسلحه و مهمات به روس ها می رساندند. آمریکایی ها در ۱۳۲۰ش بیمارستانی در خرمشهر احداث کردند. شهر در این زمان به سوی جنوب و مغرب رو به گسترش بود. خرمشهر را در سوم شهریور ۱۳۲۰، بار دیگر نیروهای انگلیسی اشغال کردند.

از ۱۳۳۰ش، با بالا رفتن اهمیت تجاری بندر، بر توسعه شهر در جهات شمال غربی، شمال و جنوب افزوده شد. و در حدود همین سال جمعیت آن بالغ بر ۲۱۷۰۰ تن گردید. به علت بسته شدن آبراهه سوئز به مدت شش ماه (بازگشایی آن در فروردین ۱۳۳۶ / آوریل ۱۹۵۷)، صادرات و واردات این بندر کاهش یافت و بیشتر کالاهای قاچاق از طریق اروندرود به این منطقه وارد می شد. در ۱۳۳۷ش، خرمشهر یکی از پنج بندر مهم خلیج فارس به شمار می رفت و در چهارم خرداد ۱۳۳۹ با تأسیس سازمان بنادر و کشتیرانی زیر نظر گمرکات و انحصارات، اداره کل بندر خرمشهر، که طبق تصویب نامه ۲۸ فروردین ۱۳۳۹ به طور مستقل اداره می شد، تابع این سازمان شد. خرمشهر در این سال ها ثروت فراوانی را در خود جای داده بود و از بندرهای زیبا و مهم خاورمیانه و پرجمعیت ترین بندر جنوب ایران، پس از آبادان، به شمار می رفت. وجود تجارتخانه های بزرگ داخلی و خارجی و شرکت های عظیم کشتیرانی نیز آنجا را شهری بین المللی کرده بود.

وقوع جنگ عراق با ایران و اشغال شهر به مدت بیست ماه از ۴ آبان ۱۳۵۹ تا ۳ خرداد ۱۳۶۰، موجب ویرانی شهر و کشته و آواره شدن بسیاری گردید و خرمشهر مدتی خونین شهر خوانده شد، ولی یک سال پس از آزادسازی آن در ۱۳۶۱ش، دوباره خرمشهر نامیده شد.

امروزه تأسیسات گمرک و اسکله در حاشیه شرق اروندرود، تأسیسات راه آهن و حمل و نقل و انبارها در شمال و شمال شرق، تأسیسات کشتیرانی و قایقرانی در حاشیه کارون و پادگان ها و اراضی نظامی متعلق به نیروی دریایی در شمال شهر ساختار کالبدی شهر خرمشهر را تشکیل می دهد.

این بند دارای چهارده اسکله است که از این تعداد دو اسکله غیرفعال است. به جز اسکله های



کناره ای بندر خرمشهر و اسکله فیلیه در شمال بندرگاه که به راه آهن متصل است و برای تخلیه آهن و فولاد کاربرد دارد و اسکله ای چوبی (احداث در ۱۳۵۰ش)، خرمشهر دارای بار اندازی ساحلی است که ظرفیت پهلوگیری سیزده کشتی اقیانوس پیما دارد. همچنین بار اندازی در دهانه بندرگاه برای

پهلوگیری دوهه ها به همراه انبارهای سرپوشیده و روباز، از تأسیسات بندری خرمشهر است. و رقم قابل توجهی از واردات و صادرات ایران از طریق این بندر انجام می گیرد، چنانچه طبق آمار ۱۳۸۳ش، مقدار واردات انواع کالا از گمرک خرمشهر ۴۱۹۴۲۷ تُن و مقدار صادرات آن ۸۶۹۱۴۰ تُن ثبت شده است. (۱)

### خرمشهر از اسارت ناهایی

خرمشهر آزاد شد. این خبر نتیجه عملیات بزرگی با عنوان بیت المقدس بود که با نیرویی متشکل از دلیرمردان نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، جان بر کفان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سلحشوران بسیجی و با پشتیبانی نیروهای هوایی و دریایی ارتش، جهاد سازندگی به مدت ۲۶ روز از ۱۰ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ تا ۳ خرداد همان سال به اجرا درآمده بود. این نبرد درخشان ترین فصل کارنامه عملیاتی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در کل ۸ سال دفاع مقدس بود.

دستاوردهای نظامی و سیاسی این عملیات چنان عظیم است و به حق می توان آن را بزرگ ترین نقطه عطف در طول دفاع مقدس نامید. رئیس رژیم بعثی عراق که پیوسته ادعا می کرد چنانچه ایران بتواند خرمشهر را باز پس گیرد، کلید شهر بصره را به ایرانیان خواهد داد، با دریافت این ضربه سهمگین چنان مات و مبهوت شد که نه تنها وفای به عهد خود را فراموش کرد بلکه پس از پایان این عملیات و آزادی خرمشهر، به دلیل بیم از آسیب پذیری بیشتر در مقابل تهاجمات گسترده تر نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، در پوشش «صلح طلبی و لزوم آمادگی برای نبرد با اسرائیل به مناسبت اشغال جنوب لبنان» در آستانه تشکیل کنفرانس کشورهای غیر متعهد، به صورت یک طرفه اعلام آتش بس کرد و دست به عقب نشینی عمومی از سایر مناطق اشغالی زد و شکست خفت بار خود و به ویژه از دست دادن خرمشهر را یک عقب نشینی تاکتیکی عنوان کرد. همان گونه که اشاره شد، عملیات بیت المقدس دارای ویژگی هایی است که آن را از عملیات های پیش و پس از آن متمایز می کند به اختصار این ویژگی ها عبارتند از:

۱- کوتاه بودن زمان برای آمادگی

طرح ریزی این عملیات بلافاصله پس از عملیات غرور آفرین فتح المبین آغاز و در کمتر از یک ماه به اجرا در آمد.

۲- وسعت منطقه نبرد

وسعت منطقه عملیات بیت المقدس ۶ هزار کیلومتر مربع یعنی معادل ۲/۴ برابر وسعت عملیات

ص: ۶۲

فتح المبین بود.

### ۳- مداومت زیاد عملیات

بیت المقدس طولانی ترین عملیات تصدی دوران دفاع مقدس با ۲۶ روز مداومت است.

۴- اجرای عملیات عبور از رودخانه که از پیچیده ترین و مشکل ترین نوع عملیات رزمی چه از نظر طرح ریزی و چه از نظر اجرا و چه از نظر تدارک وسایل ویژه است. به ویژه آن که عملیات عبور در مقیاسی وسیع و با وجود محدودیت های بسیار از نظر تجهیزات انجام گرفت.

۵- حجم تلفات و خسارات وارده و نیز اسرای گرفته شده از دشمن بی سابقه بود.

عملیات بیت المقدس در ۳۰ دقیقه بامداد روز ۱۰ اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۱ با رمز یا علی بن ابی طالب علیه السلام آغاز شد و رزمندگان اسلام با عبور از رودخانه کارون و طی ۳ مرحله عملیات، خرمشهر را پس از نزدیک به ۲۰ ماه اسارت آزاد کردند. این نوشتار در دو بخش تقدیم خوانندگان عزیز می گردد. در بخش اول با عنوان «خرمشهر چگونه سقوط کرد»، می کوشیم به طور خلاصه چگونگی سقوط این بخش از میهن اسلامی و در عین حال فداکاری ها و ایثارگری های رزمندگان مدافع این شهر را که با کمترین نیرو و امکانات روزهای متمادی در مقابل یورش چندین لشکر ارتش بعث عراق مقاومت کردند، تشریح نماییم و سپس در بخش دوم با عنوان «سرود رهایی» به چگونگی آزادسازی خرمشهر، رشادت ها و دلیری های رزمندگان برای تحقق این امر خطیر پردازیم. البته همچنان سخن حکیمانه آن پیر سفر کرده را فراموش نخواهیم کرد که: «خرمشهر را خدا آزاد کرد».

### سقوط خرمشهر

ارتش عراق در ۳ محور اصلی زیر پیشروی خود در استان خوزستان را آغاز کرد:

۱- جبهه غرب دزفول و شوش

۲- جبهه بستان - سوسنگرد و هویزه

۳- جبهه اهواز و خرمشهر

در جبهه اهواز و خرمشهر، ابتدا لشکر ۵ مکانیزه از سپاه ۳ عراق با استفاده از محورهای زیر، اهواز و خرمشهر را مورد هجوم قرار داد:

- محور بصره، تنومه، کوشک، جفیر، اهواز

- محور بصره، تنومه، پاسگاه زید، ایستگاه حسینیه، پادگان حمید، اهواز

- محور بصره، تنومه، شلمچه، پل نو، خرمشهر

زمانی که دشمن با مقاومت دور از انتظار رزمندگان ایثارگر ایرانی در محور شلمچه روبه رو می شود، تصمیم می گیرد خرمشهر را از سمت شمال تحت فشار قرار دهد. از این رو، عناصری از لشکر ۵ مکانیزه عراق در امتداد جاده آسفالت اهواز - خرمشهر از شمال به جنوب نیروهای مدافع خرمشهر را مورد هجوم قرار می دهند. اما زمانی که دشمن احساس می کند قادر نیست با لشکر ۵ مکانیزه اهواز و خرمشهر را تصرف کند، عناصر لشکر ۳ زرهی را که در احتیاط سپاه ۳ قرار داشته است، در منطقه خرمشهر وارد عمل کرده، لشکر ۵ مکانیزه را مأمور تصرف شهر اهواز می نماید. علاوه بر بمباران هوایی



آبادان و تأسیسات دریایی و ترمینال گمرک خرمشهر، در مرز زمینی فشار دشمن از جبهه شلمچه آغاز شد و نیروهای ارتش بعث بعد از ظهر روز ۳۱ شهریور تلاش کردند شلمچه را اشغال کنند.

بدین منظور تا ساعت ۱۸ آن روز پاسگاه را محاصره کردند ولی نیروهای مدافع پاسگاه که ترکیبی از عناصر نیروی زمینی ارتش، ژاندارمری و نیروهای مردمی بودند، موفق شدند عناصر دشمن را از حوالی پاسگاه دور سازند. این پایداری شجاعانه کاملاً برخلاف انتظار نیروهای عراقی بود، زیرا ظاهراً به آنها تفهیم شده بود که به محض عبور از خط لوله به جز مقاومت مرزی بسیار ضعیف، دیگر مقاومتی روبه روی آنها نخواهد بود و به سادگی خواهند توانست به اهداف تعیین شده دست یابند. ولی در همان برخورد اول خلاف این وعده برای سربازان عراقی ثابت شد. از سوی دیگر، حوادث روز ۳۱ شهریور سبب آمادگی نسبی نیروهای ایرانی در مواضع پدافندی مرز شد.

حملات متجاوزان عراقی برای تصرف خرمشهر روز اول مهرماه سال ۵۹ نیز ادامه یافت، اما با وجود برتری کامل متجاوز، نیروهای دشمن موفقیت چندانی کسب نکردند و نتوانستند مقاومت نیروهای ایران را در خط مرز درهم بشکنند و مجبور به توقف در مواضع نزدیک مرز شدند.

بر اساس گزارش های پایگاه های دریایی و هوایی ایران در خلیج فارس و کرانه آن در روز اول مهرماه، ۱۱ فروند هواپیمای میگ و ۶ فروند ناوچه لوزا متعلق به ارتش عراق در نیروهای هوایی و دریایی منهدم شدند و نیروی دریایی ایران کنترل کامل تنگه هرمز را به دست گرفت.

با وجود فشارهای خردکننده ارتش عراق، متأسفانه به دلیل شرایط موجود نیروی قابل توجهی در مقابل هجوم وحشیانه ارتش بعث عراق وجود نداشت و نیروهای موجود فقط می توانستند نقش نیروی پوشش را ایفا کنند و این در حالی بود که در پشت سر آنها نیروی عمده ای که عهده دار دفاع از مواضع اصلی شود، وجود نداشت.

بدین ترتیب بود که مسئولان متوجه شدند با یک لشکر زرهی (۹۲ زرهی اهواز) آن هم با کمیت و کیفیت نه چندان مطلوب نمی توان در ۵۰۰ کیلومتر از کرانه اروندرود تا دهلران در مقابل تجاوز چندین لشکر زرهی و مکانیزه عراق پایداری کرد و از این رو اعزام نیروهای تقویتی از مناطق داخلی کشور به خوزستان آغاز شد.

۲ مهرماه به دانشکده افسری دستور داده شد از دانشجویان سال دوم و سال سوم به صورت گردان رزمی پیاده سازمان داده شوند تا به خوزستان اعزام گردند و به این ترتیب تعداد کثیری از دانشجویان، افسران و درجه داران دانشکده افسری در قالب ۳ گردان پیاده و مجهز به جنگ افزارهای انفرادی، تیربار و آرپی جی ۷ به جبهه های نبرد جنوب اعزام شدند که در مقاومت دلیرانه قبل از سقوط خرمشهر نقش بسزایی ایفا کردند و تعدادی از آنان به شهادت رسیدند. فشار دشمن برای تصرف خرمشهر هر روز بیشتر می شد و تا قبل از روز ۲۴ مهرماه که خرمشهر به اشغال نظامیان ارتش بعث عراق در آمد، نیروهای مدافع خرمشهر در نهایت ایثار و از خود گذشتگی و رشادت و جوانمردی در مقابل دشمن ایستادگی کردند. این رزمندگان که مرکب از افراد نیروی زمینی ارتش، تکاوران نیروی دریایی و دلیرمردان سپاه پاسداران بودند هر آنچه داشتند در طبق اخلاص گذاشتند تا مانع از سقوط خرمشهر

شوند اما سرانجام در روز ۲۴ مهرماه سال ۵۹ سقوط خرمشهر رسماً اعلام شد و این در حالی بود که رزمندگان باقی مانده در شهر درگیر خونین ترین نبرد با نیروهای متجاوز بودند و از همین رو خرمشهر، خونین شهر نامیده شد.

## سرود رهایی

بعد از ظهر ۸ فروردین ماه سال ۱۳۶۱ هنگامی که عملیات فتح المبین به پایان موفقیت آمیز و درخشان خود رسیده بود، فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش (سپهبد شهید علی صیاد شیرازی) عناصر طراح عملیات طریق القدس را که در اهواز مستقر بودند به دزفول (قرارگاه عملیاتی کربلا ۲) احضار و خطوط کلی عملیات آفندی بعدی (طرح کربلا ۳ که در مرحله اجرا بیت المقدس نام گرفت) را به آنها ابلاغ و خط مشی طرح ریزی عملیات بیت المقدس را نیز مانند عملیات فتح المبین بر مبنای هماهنگی و همکاری نزدیک و صمیمانه میان ارتش و سپاه تعیین کرد. در نخستین نشست شور ستادی دو راهکار کلی مطرح گردید که عبارت بودند از:

(۱) تک از شمال به جنوب از جبهه کرخه کور و نisan با هدف وصول به جفیر، کوشک و طلایه و ادامه پیشروی به سوی خرمشهر

(۲) تک از شرق به غرب با عبور از رودخانه کارون، با هدف گسستن جبهه دشمن از وسط و تجزیه آن به دو بخش شمالی و جنوبی و سپس احاطه جفیر در شمال و خرمشهر در جنوب

تدبیر کلی روی سرعت در طرح ریزی و تهیه مقدمات و آمادگی به منظور شروع عملیات تأکید می کرد و با تدبیر یاد شده به دشمن فرصت به خود آمدن از ضربه ای که در عملیات فتح المبین دریافت داشته بود، داده نمی شود و در نتیجه به نوعی غافلگیری می انجامید. از این رو، ۹ فروردین ماه ۶۱ با وجود این که هنوز طرحی برای عملیات تهیه نشده بود ولی منطقه عملیات آتی از قبل مشخص گردیده بود، به ارتش و سپاه دستور داده شد تا تعدادی از یگان های خود را برای پدافند از منطقه عملیاتی فتح المبین نگه دارند و بیشتر نیروهای خود را به مناطق تعیین شده در جنوب اهواز و شرق کارون اعزام کنند.

## عملیات بیت المقدس

### اشاره

با خلع بنی صدر (رئیس جمهور وقت) از فرماندهی کل قوا و تغییر و تحولی که در سیستم فرماندهی نیروها پیش آمد، رزمندگان ارتش و سپاهی که از آغاز جنگ دوشادوش یکدیگر جنگیده بودند، وحدت و انسجام بیشتری یافتند و این وحدت که در صحنه های عملیاتی به صورت ترکیب و ادغام رزمندگان و یگان های ارتش و سپاه در یکدیگر تجلی یافت و از آن پس عملیات ها به صورت مشترک اجرا گردید. شهید صیاد شیرازی، فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش، این وحدت و یکپارچگی رزمندگان را که ثمرات ارزنده ای داشت، «ترکیب مقدس» نامید.

در عملیات بیت المقدس، قرارگاه عملیاتی کربلا در جنوب که در ۳۱ فروردین سال ۱۳۶۱ افتتاح

شده بود، هدایت و کنترل عملیاتی دو بازوی توانمند دفاع مقدس را که چون یک روح در دو جسم بودند به عهده داشت.

## فرماندهی و هدایت

عملیات بیت المقدس در ۴ مرحله به شرح زیر طرح ریزی شد:

مرحله اول: عبور از رودخانه کارون، تصرف و تحکیم سرپل (تلاش اصلی) و همزمان درگیر کردن دشمن در جبهه کرخه کور (تلاش پشتیبانی)

مرحله دوم: ادامه تک نیروها از سرپل و پیشروی به سوی خط مرز در باختر همزمان با احاطه خرمشهر و پیشروی در جبهه کرخه کور در صورت امکان.

مرحله سوم: ادامه تک از خط مرز به سمت شرق بصره و رسیدن به کرانه شرقی اروندرود در حد فاصل نشوه تا بصره.

مرحله چهارم: پدافند در ساحل شرقی اروندرود.

در عمل، به دلایل متعدد و از جمله واکنش ها دشمن وقوع رویدادهای غیرقابل پیش بینی، فقط مراحل اول و دوم با موفقیت کامل به اجرا در آمد و از اجرای مراحل سوم و چهارم صرف نظر شد. در اجرای مرحله اول عملیات، عبور از رودخانه کارون ۲ ساعت زودتر از زمان پیش بینی شده و در ساعت ۴ بعدازظهر آغاز شد. فرماندهان که از روز قبل پیش بینی صدور دستور حمله را کرده بودند. صبح روز ۹ اردیبهشت ماه عملیات پل زنی را آغاز و پل های شناور را در محل های تعیین شده نصب کردند. سرانجام در ۳۰ دقیقه بامداد روز جمعه ۱۰ اردیبهشت ماه، ۱۳۶۱ قرارگاه کربلا با صدور رمز «بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله القاصم الجبارين، يا على بن ابي طالب» به قرارگاه های قدس، نصر و فتح دستور آغاز عملیات بیت المقدس را صادر کرد. بدین ترتیب، نیروهای سلحشور ارتش جمهوری اسلامی ایران و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و دلاور مردان مخلص بسیجی، عملیاتی را آغاز کردند که حیرت کارشناسان نظامی جهان را برانگیخت. رزمندگان اسلام با طرح ریزی، هدایت و اجرای عملیات بیت المقدس ضمن آزادسازی خرمشهر پس از حدود ۲۰ ماه اسارت، توانمندی خود را نه تنها به رخ رژیم بعث و ارتش عراق بلکه به رخ همه جهانیان کشیدند.<sup>(۱)</sup>

مآخذ

تحلیلی بر وقایع صحنه عملیات خوزستان در سال اول جنگ تألیف سرتیپ ستاد نصرت الله معینی وزیر، سازمان حفظ آثار و ارزش های دفاع مقدس ارتش

- هشت سال دفاع مقدس، جلد چهارم، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش

- اطلس نبردهای ماندگار، نیروی زمینی ارتش، نوشته: سرهنگ علی سجادی

روابط عمومی ارتش جمهوری اسلامی ایران، علی سجادی

**گزارش نبرد خرمشهر: فرار از "محمرة" به بغداد**

ص: ۶۶

عراق پیش از حمله متجاوزانه به خاک ایران، نقشه‌هایی در کتاب‌های درسی مدارس چاپ کرده بود که از خوزستان ایران را به عنوان "عربستان" نام برده، به جای آبادان نوشته شده بود "عبادان"، به جای خرمشهر "محره" به جای سوسنگرد "خفاجیه"، و به جای اهواز "الاحواز" مهرماه سال ۵۹ هنگامی که ارتش تا دندان مسلح عراق در برابر تعداد کمی از رزمندگان محلی مستقر در خرمشهر زمین گیر شد و ۴۵ روز تلفات داد تا بتواند شهر را بگیرد، در توجیه مقاومت سپاه و نیروهای مردمی در خرمشهر، رادیو عراق برای اینکه بر این افتضاح عظیم ارتش عراق سرپوش بگذارد، اعلام کرد "مقاومت نیروها در خرمشهر، در اثر ترس از جوخه‌های اعدامی است که به منظور اعدام افراد فراری از جبهه، در پشت سر نیروهای ایرانی تشکیل شده است". عراق برای اشغال خرمشهر در پاییز سال ۱۳۵۹، که فقط ده‌ها تن از بچه‌های سپاه و بسیج و مردم محلی با کمترین سلاح و مهمات در آن بودند، ۴۵ روز پشت دروازه‌های خرمشهر جنگید و تلفات داد.

در عملیات "بیت المقدس" - اردیبهشت / خرداد سال ۱۳۶۱ - که منجر به آزادسازی شهر خرمشهر و مناطق وسیعی از جنوب کشور شد، ارتش عراق با به جای گذاردن ۱۶ هزار کشته و زخمی و ۱۹ هزار اسیر، مجبور به فرار شد. - در عملیات "بیت المقدس" ۵۴۰۰ کیلومتر مربع از اراضی جمهوری اسلامی از جمله مراکز مهمی چون شهر خرمشهر، هویزه، و پادگان حمید، طی ۲۵ روز نبرد سخت توسط رزمندگان اسلام از اشغال دشمن آزاد شد.

- خرداد سال ۶۱ رزمندگان اسلام فقط در یک روز و نیم نبرد در خرمشهر، که ده‌ها هزار سرباز عراقی مجهز به پیشرفته‌ترین سلاح‌ها، تانک‌ها و تجهیزات در آنجا مستقر بودند، این شهر را آزاد کردند.

- در عملیات بزرگ فتح المبین، تبلیغات عراق از "تار و مار شدن ۱۲ لشکر ایران"، در حملات موفق عراق و "به کنترل گرفتن اوضاع جبهه‌های شوش و دزفول" سخن گفت، و در عملیات بیت المقدس که به آزادسازی خرمشهر انجامید، عراق از "وارد آوردن خسارات سنگین به نفرت و تجهیزات ایرانی‌ها" و "سرکوب نیروهای ایرانی و به اسارت گرفتن آنها" سخن به میان آورد.

- عراق در سال ۶۱ سنگین‌ترین ضربه‌ها را از ایران خورد که عمده آن فتح خرمشهر بود. در آن سال، رژیم متجاوز صدام، هر لحظه کار خود را تمام شده می‌دانست ولی با کمک‌های تسلیحاتی و مالی کشورهای غربی از جمله آمریکا این ضعف را جبران کرد. صدام، در مراسم اعطای نشان به "حمید شعبان" فرمانده نیروی هوایی عراق، در این باره گفته است:

- سال ۱۹۸۲م (۱۳۶۱) برای ما سال خیلی دشواری بود. در آن سال از محره (خرمشهر) عقب نشینی کردیم و از بوق و کرناهای ایران، آهنگ اشغال بصره و اشغال سرزمین‌های عراق شنیده می‌شد. با وجود همه اینها، تصمیم گرفتیم فقط از بغداد دفاع کنیم، چون با خود گفتیم باید به فکر آن لحظه بود که سربازان ایرانی به پیش می‌تازند و به سوی بغداد می‌آیند. از این رو، گارد ریاست جمهوری را فقط برای دفاع از بغداد بسیج و آماده کردیم. بنا داشتیم گارد ریاست جمهوری را در اطراف شهر

بغداد مستقر کنیم تا بتواند در خارج از پایتخت همراه با پرسنل دیگر ارتش با دشمن پیکار کند". (۱).

### شرح کامل عملیات بیت المقدس

در حالی که اشغال خرمشهر توسط عراق به عنوان آخرین و مهم ترین برگ برنده این کشور برای وادار ساختن ایران به شرکت در هرگونه مذاکرات صلح تلقی می شد، آزادسازی این شهر می توانست سمبل تحمیل اراده سیاسی جمهوری اسلامی بر متجاوز و اثبات برتری نظامی اش باشد.

بر همین اساس، با توجه به این که منطقه عمومی غرب کارون آخرین منطقه مهمی بود که هم چنان در اشغال عراق قرار داشت، از یک سو فرماندهان نظامی ایران برای انجام عملیات در این منطقه اشتراک نظر داشتند، و از سوی دیگر عراق نیز که طراحی عملیات آزادسازی خرمشهر را پس از عملیات فتح المبین قطعی و مسجل می پنداشت، با در نظر گرفتن اهمیت این شهر و جایگاه آن در دفاع از بصره، به ضرورت حفظ این منطقه معتقد بود. از این رو، بلافاصله پس از اتمام عملیات فتح المبین، در حالی که قوای ارتش عراق در منطقه عمومی خرمشهر تقویت می شد، به تمام یگان های تحت امر قرارگاه مرکزی کربلا دستور داده شد تا ضمن بازسازی و تجدید قوا، به شناسایی و طراحی عملیات پردازند.

اهداف: مهم ترین اهدافی که در این عملیات دنبال می شد، شامل پنج سرفصل بود:

- انهدام نیروی دشمن، حداقل بیش از دو لشکر.

- آزادسازی حدود ۵۴۰۰ کیلومتر مربع از خاک ایران؛ از جمله شهرهای خرمشهر، هویزه و پادگان حمید.

- خارج نمودن شهرهای اهواز، حمیدیه و سوسنگرد از برد توپخانه دشمن

- تأمین مرز بین المللی (حدفاصل پاسگاه طلائی تا شلمچه).

- آزادسازی جاده اهواز - خرمشهر و خارج شدن جاده اهواز - آبادان از برد توپخانه دشمن.

منطقه: منطقه عمومی عملیات بیت المقدس در میان چهار مانع طبیعی محصور است، که از شمال به رودخانه کرخه کور، از جنوب به رودخانه اروند، از شرق به رودخانه کارون و از غرب به هور الهویزه منتهی می شود.

منطقه مزبور به جز جاده نسبتاً مرتفع اهواز - خرمشهر، فاقد هرگونه عارضه مهم برای پدافند است. همین امر موجب شد تا زمین منطقه - به دلیل مسطح بودن - برای مانور زرهی مناسب، و برای حرکت نیروهای پیاده - به دلیل در دید و تیر قرار داشتن - نامناسب باشد. نقاط حساس و استراتژیک منطقه شامل بندر و شهر خرمشهر، پادگان حمید، جفیر، جاده آسفالت اهواز - خرمشهر، شهر هویزه و رودخانه های کارون، کرخه کور و اروند بود.

استعداد دشمن: تا قبل از آغاز عملیات بیت المقدس، استعداد نیروهای دشمن به ترتیب زیر

ص: ۶۸



بود:

- لشکر ۶ زرهی؛ از جنوب رودخانه کرخه تا هویزه.
  - لشکر ۵ مکانیزه؛ از غرب اهواز تا روستای سی عبود.
  - لشکر ۱۱ پیاده از سید عبود تا خرمشهر - تیپ های ۲۲، ۴۸، ۴۴ مأمور حفاظت از خرمشهر بودند.
  - لشکر ۳ زرهی در شمال خرمشهر.
- با شروع عملیات نیز یگان های دیگری از ارتش عراق به منطقه اعزام شدند که در مجموع تمامی یگان هایی که در منطقه درگیری حضور یافتند، عبارت بودند از:
- لشکر ۵ مکانیزه؛ شامل: تیپ های ۲۶ و ۵۵ زرهی و تیپ های ۱۵ و ۲۰ مکانیزه.
  - لشکر ۶ زرهی؛ شامل: تیپ های ۱۶ و ۳۰ زرهی و تیپ ۸ مکانیزه.
  - لشکر ۳ زرهی؛ شامل: تیپ های ۱۲، ۶ و ۵۳ زرهی و تیپ ۸ مکانیزه.
  - لشکر ۹ زرهی؛ شامل: تیپ های ۳۵ و ۴۳ زرهی و تیپ ۱۴ مکانیزه.
  - لشکر ۱۰ زرهی؛ شامل: تیپ های ۱۷ زرهی و ۲۴ مکانیزه.
  - لشکر ۱۱ پیاده؛ سه تیپ سازمان ۴۴، ۴۸ و ۴۹ پیاده و سه تیپ تحت امر ۴۵، ۱۱۳ و ۲۲ پیاده.
  - لشکر ۱۲ زرهی؛ شامل: تیپ های ۴۶ مکانیزه و ۳۷ زرهی.
  - لشکر ۷ پیاده؛ شامل: تیپ های ۱۹ و ۳۹ پیاده.
  - تیپ مستقل ۱۰ زرهی.
  - تیپ های مستقل ۱۰۹، ۴۱۹، ۴۱۶، ۹۰، ۴۱۷، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۶، ۴۰۹، ۲۳۸ و ۵۰۱ پیاده.
  - تیپ های ۳۱، ۳۲، ۳۳ نیروی مخصوص.
  - تیپ های ۹، ۱۰ و ۲۰ گارد مرزی.
  - تعداد ۳۰ گروهان کماندو.
  - تعداد ۱۰ قاطع جیش الشعبی (هر قاطع ۴۵۰ نفر).
  - گردان تانک مستقل سیف سعد.

- گردان های شناسایی حطین، صلاح الدین، حنین.

- توپخانه دشمن نیز از ۵۳۰ قبضه توپ در انواع مختلف تشکیل شده بود که به طور تقریبی عبارت بود از ۳۰ گردان.

طرح عملیات: در طراحی عملیات، تهاجم از طریق عبور از رودخانه کارون و پیشروی به سوی مرز بین المللی و سپس آزادسازی شهر خرمشهر مدنظر قرار گرفته و چنین استدلال می شود که حمله به جناح دشمن، که عمدتاً به سمت شمال آرایش گرفته بود، عامل موفقیت عملیات است.

همچنین، شکستن خطوط اولیه دشمن و عبور از رودخانه و گرفتن سرپل در غرب کارون تا جاده آسفالته اهواز - خرمشهر به عنوان اهداف مرحله اول و ادامه پیشروی به سمت مرز و تأمین خرمشهر به

ص: ۶۹

عنوان اهداف مرحله دوم تعیین شدند.

بر همین اساس، محورهای عملیاتی هر یک از قرارگاه‌های به ترتیب زیر مقرر گردید:

۱- محور شمالی؛ قرارگاه قدس (با عبور از رودخانه کرخه).

۲- محور میانی؛ قرارگاه فتح (با عبور از رودخانه کارون و پیشروی به سمت جاده اهواز - خرمشهر).

۳- محور جنوبی؛ قرارگاه نصر (با عبور از کارون و پیشروی به سمت خرمشهر).

شرح عملیات: سرانجام عملیات بیت المقدس در ۳۰ دقیقه بامداد روز ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۱ با قرائت رمز عملیات بسم الله الرحمن الرحيم. بسم الله القاسم الجبارین، یا علی بن ابی طالب از سوی فرماندهی آغاز شد.

شهید آیت الله صدوقی و آیت الله مشکینی نیز که در کنار فرماندهان سپاه و ارتش در قرارگاه کربلا حضور داشتند، هر یک به طور جداگانه، پیام‌هایی را به وسیله بی سیم خطاب به رزمندگان اسلام قرائت کردند.

عملیات بیت المقدس را به چهار دوره زمانی به شرح زیر می‌توان تقسیم کرد:

مرحله اول: در محور قرارگاه قدس (شمال کرخه کور) به دلیل هوشیاری دشمن و وجود استحکامات متعدد، پیشروی نیروها به سختی امکان پذیر بود و در این میان تنها تیپ‌های ۴۳ بیت المقدس و ۴۱ ثارالله موفق شدند از مواضع دشمن عبور کرده و منطقه‌ای در جنوب رودخانه کرخه کور را به عنوان سرپل تصرف کنند. عدم پوشش جناحین این یگان‌ها باعث شده بود که فشار شدید دشمن بر آنها وارد شود.

در محور قرارگاه فتح، یگان‌های خودی ضمن عبور از رودخانه به سرعت خود را به جاده اهواز - خرمشهر رسانده و به ایجاد استحکامات و جلوگیری از نقل و انتقالات و تحرکات دشمن در جاده مذکور پرداختند.

در محور قرارگاه نصر، به دلیل تأخیر در حرکت و وجود باتلاق در کنار جاده اهواز - خرمشهر و همچنین تمرکز دشمن در شمال خرمشهر، نیروهای این قرارگاه نتوانستند به اهداف مورد نظر دست یافته و با قرارگاه فتح الحاق کنند.

الحاق کامل قرارگاه نصر با قرارگاه فتح و همچنین تصرف اهداف مرحله اول قرارگاه قدس در دستور کار عملیات شب دوم قرار گرفت که با انجام آن تا حدودی اهداف مورد نظر محقق شد، لیکن برخی رخنه‌ها همچنان باقی بود تا این که سرانجام پس از ۵ روز، جاده اهواز - خرمشهر از کیلومتر ۶۸ تا کیلومتر ۱۰۳ تثبیت و کلیه رخنه‌ها ترمیم شد.

مرحله دوم: در این مرحله آزادسازی خرمشهر از دستور کار عملیات خارج و تصمیم گرفته شد که قرارگاه‌های فتح و نصر از جاده اهواز - خرمشهر به سمت مرز پیشروی کنند و قرارگاه قدس نیز مأموریت یافت تا به صورت محدود برای تصرف سرپل در جنوب کرخه کور اقدام نماید و سپس آن را گسترش دهد.

عملیات در این مرحله در ساعت ۲۲:۳۰ روز ۱۶/۱۲/۱۳۶۱ آغاز شد. نیروهای قرارگاه فتح در

همان ساعات اولیه به جاده مرزی رسیدند. یگان های قرارگاه نصر نیز با اندکی تأخیر و تحمل فشارهای دشمن، به مرز رسیده و با قرارگاه فتح الحاق کردند.

دشمن با مشاهده جهت پیشروی نیروهای ایران به طرف مرز، لشکرهای ۵ و ۶ خود را به عقب کشاند. به نظر می رسید این عقب نشینی با دو هدف انجام شده باشد: یکی جلوگیری از محاصره و انهدام این لشکرها، و دیگری تقویت هر چه بیشتر خطوط پدافندی بصره و خرمشهر.

در پی این عقب نشینی که از ساعات اولیه روز ۱۸/۱۲/۱۳۶۱ آغاز شده بود، نیروهای قرارگاه قدس ضمن تعقیب نیروهای دشمن، تعدادی از آنها را که از قافله عقب مانده بودند، به اسارت خود در آوردند و در نتیجه جاده اهواز - خرمشهر (تا انتهای جنوب منطقه ای که توسط قرارگاه نصر به عنوان سرپل تصرف شده بود) و نیز مناطقی همچون جفیر، پادگان حمید و هویزه آزاد شدند.

مرحله سوم: در این مرحله، قرارگاه نصر مأموریت یافت تا حرکت خود را به سمت خرمشهر آغاز نماید. نیروهای عمل کننده که متشکل از چهار تیپ مستقل سپاه پاسداران و دو تیپ ارتش بودند، در آخرین ساعات روز ۱۹/۱۲/۱۳۶۱ عملیات خود را آغاز کردند؛ اما به دلیل هوشیاری دشمن و تمرکز نیرو در خطوط پدافندی اش، نیروهای خودی در انجام مأموریت خود توفیق نیافتند. تکرار این عملیات در روز بعد نیز به شکست انجامید. به همین خاطر تصمیم گرفته شد تا برای انجام عملیات نهایی فرصت بیشتری به یگان ها داده شود. همچنین مقرر شد دو تیپ المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و امام سجاد علیه السلام از قرارگاه فجر نیز در حرکت بعدی استفاده شود.

مرحله چهارم عملیات از ۱ تا ۴ خرداد ۱۳۶۱: سرانجام در ساعت ۲۲:۳۰ اول خرداد ۱۳۶۱ تلاش برای آزادی سازی خرمشهر با رمز «بسم الله القاسم الجبارین یا محمد بن عبدالله علیه السلام» آغاز شد در برابر تک سریع و غافلگیرانه، نیروهای عراقی دچار وحشت و سرگردانی شدید شدند و نتوانستند واکنش مهمی از خود نشان دهند و ارتباط یگان های دشمن با یکدیگر قطع شد. فرار افسران و درجه داران و سربازان عراقی از منطقه خرمشهر گویای از هم پاشیدگی سازمان یگان های دشمن بود.

در روز دوم خرداد نتیجه پیکار بسیار درخشان بود و قرارگاه کربلا به هدف خود که احاطه کامل خرمشهر بود، رسید. تعداد اسرای عراقی در این روز از ۲۸۳۰ نفر تجاوز کرد و یگان هایی از دشمن که در منطقه بین نهر عرایض و شلمچه مستقر بودند، به میزان زیاد منهدم شدند.

به وجود حضور گسترده هواپیماهای عراقی در آسمان منطقه، عقابان تیز پرواز نیروی هوایی ارتش در پشتیبانی از یگان های رزمنده، در صحنه عملیات بیت المقدس حضوری فعال داشتند و با بمباران پل شناور عراقی ها بر روی اروندرود و مناطق تجمع آنان در آن سوی رودخانه، نقش ارزنده ای در آزادسازی خرمشهر ایفا کردند.

در اواخر روز دوم خرداد، قرارگاه کربلا پس از بررسی آخرین وضعیت، تصمیم گرفت تا نیروها با ورود به شهر، آن را از لوث وجود نیروهای عراقی پاک گردانند. و در سه بامداد روز سوم خرداد واحدهایی از رزمندگان ایران به آن سوی رودخانه وارد شدند.

از طرف دیگر جمعی از نیروهای عراقی با استفاده از تاریکی شب و قایق اقدام به فرار کردند که تعدادی از این قایق ها توسط تکاوران نیروی دریایی هدف قرار گرفت و سرنشینان آنها غرق شدند.

نیروهای عراقی از ساعت سه و پنجاه دقیقه بامداد تا نیم بعدازظهر روز سوم خرداد از سمت شلمچه ۳ بار اقدام به پاتک کردند و تلاش نمودند تا از طریق جاده شلمچه - خرمشهر حلقه محاصره خرمشهر را بشکنند، اما هر بار با پایداری و مقاومت دلاورانه رزمندگان ایرانی مواجه شدند و با دادن خساراتی عقب نشینی کردند.

در ساعت ۱۱ صبح روز سوم خرداد در حالی که درگیری شدیدی بین قوای ایرانی و نیروهای عراقی در شمال نهر خین جریان داشت و دشمن در فکر شکستن حلقه محاصره خرمشهر بود، رزمندگان ایرانی از جناح غرب و خیابان کشتارگاه وارد شهر شدند. ناحیه گمرک خرمشهر در کنار اروند اندکی مقاومت کرد که آن هم به سرعت در هم شکسته شد.

در ساعت ۱۲ قوای ایران از سمت شمال و شرق وارد شهر شدند و نیروهای متجاوز بعضی که ۲۴ ساعت در محاصره کامل قرار داشتند، راهی جز اسارت یا فرار و یا کشته شدن نداشتند. بدین جهت واحدهای عراقی گروه گروه به اسارت رزمندگان اسلام در آمدند.

در ساعت ۲ بعدازظهر، خرمشهر به طور کامل آزاد شد و پرچم پر افتخار جمهوری اسلامی ایران بر فراز «مسجد جامع» و پل تخریب شده خرمشهر به اهتزاز در آمد.

بدین ترتیب این شهر مقاوم که پس از ۳۵ روز پایداری و مقاومت در ۴ آبان ۱۳۵۹ به اشغال دشمن درآمده بود، پس از ۵۷۸ روز (۱۹ ماه) اسارت، بار دیگر به آغوش گرم میهن اسلامی بازگشت و پیکره پاک آن از لوٹ وجود متجاوزان تطهیر گردید.

رزمندگان اسلام در اولین اقدام خود پس از آزادسازی شهر، نماز شکر را در مسجد جامع خرمشهر اقامه کردند. خبر آزادسازی خرمشهر به سرعت در همه جا طنین افکند و ملت ایران اسلامی را که مدت ها در آرزوی شنیدن چنین خبر مسرت بخشی بودند، غرق در شادی و سرور کرد. مردم به خیابان ریختند و با پخش شیرینی به جشن و شادی پرداختند. در پایان آن روز امت شهید پرور ایران با حضور در مساجد، نماز شکر به جای آورده و با فرا رسیدن شب به یمن پیروزی حق بر باطل بر پشت بام ها ندای الله اکبر سر دادند.

نتایج: فتح خرمشهر تأثیر بسیار زیاد بر جبهه های خودی داشت و موجب تقویت گردید و نیز تأثیر منفی بر دشمن داشت. برخی از این آثار و نتایج به این شرح است:

- طی عملیات بیت المقدس ۵۰۳۸ کیلومتر مربع از اراضی اشغال شده از جمله شهرهای خرمشهر و هویزه و نیز پادگان حمید و جاده اهواز - خرمشهر آزاد شدند. علاوه بر این شهرهای اهواز، حمیدیه و سوسنگرد از تیررس توپخانه دشمن خارج گردیدند. همچنین ۱۸۰ کیلومتر از خط مرزی تأمین شد.

- با فتح خرمشهر، برتری نظامی ایران بر عراق مورد تأیید کارشناسان و تحلیل گران نظامی قرار گرفت.

- فتح خرمشهر موجب انفعال ارتش عراق شد؛ به گونه ای که نظامیان عراقی تا مدت زیادی نتوانستند از لاک دفاعی خارج شوند.

- عملیات بیت المقدس موجب شد تا کشورهای عرب منطقه به تقویت مالی و نظامی عراق مبادرت ورزند.

- طی این عملیات حدود نوزده هزار تن از نیروهای دشمن به اسارت درآمده و بالغ بر شانزده هزار تن کشته و زخمی شدند.

انهدام یگان های دشمن: آمار از بین رفتن تجهیزات نظامی دشمن به شرح زیر است:

لشگر ۳ زرهی و لشگرهای ۱۱ و ۱۵ پیاده: ۸۰ درصد.

لشگرهای ۹ و ۱۰ زرهی: ۵۰ درصد.

لشگر ۷ پیاده: ۴۰ درصد.

لشگر ۵ مکانیزه و لشگرهای ۶ و ۱۲ زرهی: ۲۰ درصد.

تیپ های ۹، ۱۰ و ۲۰ گارد مرزی: ۱۰۰ درصد.

تیپ ۱۰۹ پیاده: ۶۰ درصد.

تیپ های ۶۰۱، ۶۰۲، ۴۱۶، ۴۱۹ پیاده: ۵۰ درصد.

تیپ های ۳۱، ۳۲ و ۳۳ نیروهای مخصوص به میزان زیاد.

### عملیات بیت المقدس در نگاه رسانه های جهان

نگاهی به اخبار و گزارش های منعکس شده از خبرگزاری ها، شبکه های مختلف تلویزیونی مطبوعات معتبر جهان درباره عملیات بیت المقدس و آزادسازی خرمشهر نشان می دهد با وجود نگاه جانبدارانه و جهت دار در ارسال اخبار و اطلاعات یومیه در این باره جملگی این رسانه ها زبان اعتراف گشوده و با بهت و حیرت به شکست نیروهای عراقی در این عملیات اذعان کرده اند مطلب ذیل که با تلاش روابط عمومی سازمان حفظ نشر آثار و ارزش های دفاع مقدس سپاه پاسداران تهیه شده نگاهی دارد به اخبار و مواضع رسانه های جهان پس از آزادسازی خرمشهر.

عملیات پیروز بیت المقدس که منجر به آزادسازی خرمشهر پس از ۵۷۵ روز گردید، ضربه اساسی و تعیین کننده ای بر پیکر دشمن وارد ساخت و تمامی معادلات، و ذهنیت هایی را که در مورد توانایی و قابلیت های نظامی ایران وجود داشت، تغییر داد. بسیاری از کارشناسان نظامی تحلیل گران رسانه های خارجی، در برابر سرعت عمل و ویژگی های عملیاتی نیروهای ایرانی به هنگام فتح خرمشهر، غافلگیر، مبهوت و شگفت زده شدند.

رادیو دولتی انگلیس که در شامگاه نهم اردیبهشت ۱۳۶۱ اعلام می کرد: «چنانچه ایرانیان درصدد باز پس گرفتن خرمشهر برآیند، سخت ترین» گردو «را برای شکستن برگزیده اند.» سرانجام ناچار شد سکوت خود را بشکند و طی گفتاری در روز پنجم خردادماه سال ۶۱ یعنی دو روز پس از آزادسازی خرمشهر توسط رزمندگان اسلام حیرت زده اعلام کند: «از زمانی که خبرنگاران غربی از نیروهای عراقی در خرمشهر دیدن کرده و از روحیه خوب آنها گزارش داده اند، بیش از سه یا چهار روز نمی گذرد



که ناگهان همه شهر از دست عراقی‌ها بیرون کشیده شد.»

در ساعت ۱۰:۵۵ دقیقه بامداد چهارشنبه، چهارم خرداد ۶۱ خبرگزاری‌های بین‌المللی، در گزارش‌هایی که با عنوان «بسیار مهم» از بغداد به سراسر جهان مخابره کرد برای نخستین بار ضمن استناد به بیانیه بغداد اعلام داشتند که عراق «تلویحاً به شکست خود اعتراف کرده است. به نوشته وزیر خارجه وقت جمهوری اسلامی ایران، خبرگزاری رسمی عراق \_ آی.ان.ا\_ طی یک اطلاعیه کوتاه ضمن آن که از خرمشهر با عنوان «بندر خرمشهر» نام برد، اعلام کرد: سخنگوی ارتش عراق اعلام کرده است بندر خرمشهر را ترک کرده و تا مرزهای بین‌المللی عقب نشینی کرده اند. این خبرگزاری افزود که عقب‌نشینی نیروهای عراقی، از روز یکشنبه اول خرداد ۱۳۶۱ آغاز شده است.»

همین اطلاعیه تلکس بین‌المللی خبرگزاری عراق، عصر روز چهارم خرداد ۱۳۶۱ به صورت دیگری از سوی رادیو صوت الجماهير بغداد به اطلاع افکار عمومی عراق رسانده شد: «یک سخنگوی ارتش عراق اعلام کرده است که نیروهای پیرومند قادسیه صدام پس از آن که تمامی حمله‌های قوای دشمن منحوس و نژادپرست فارس را در مناطق الخفاجیه (سوسنگرد) و الاهواز (اهواز) با اقتدار کامل دفع کردند... صبح روز ۲۴/۵/۱۹۸۲ (۳/۳/۱۳۶۱) در یک جابه‌جایی تحسین برانگیز، عقب‌نشینی تاکتیکی (!) خود را از جبهه محمره (خرمشهر) با موفقیت کامل انجام داده اند.»

این دعاوی درست در شرایطی از رادیوی دولتی بغداد پخش می‌شد که خبرگزاری آمریکایی «یونایتد پرس» در ساعت بیست و چهار و بیست و دو دقیقه همان روز، در گزارش ارسالی خود از بیروت، سربازان عراقی را در حال فرار توصیف کرده و نوشت: «... سربازان در حال فرار عراق، سرگرم گریختن از خرمشهر و مناطق اشغالی هستند.» پس از پخش گزارش‌های مستند و خبری و تصاویر تهیه شده از جبهه خرمشهر توسط رسانه‌های ایران و خارجی که در آنها شکست نیروهای عراقی در قالب صفوف هزاران نفره اسرا و انبوه ادوات و تجهیزات منهدم شده یا به غنیمت درآمده دشمن، به گویاترین وجهی به نمایش در آمد، دیگر حتی کشورهای جنوب خلیج فارس نیز که همواره از صدام حمایت می‌کردند، اکنون به واهی بودن دعاوی حکام بغداد اذعان داشتند. از طرف دیگر رژیم عراق برای فریب افکار عمومی و سرپوش گذاشتن بر شکست‌های بیت‌المقدس، اقدام به اعطای «مدال شجاعت» «نشان لیاقت» «نشان» رافدین «به تعدادی از فرماندهان خود کرد. رادیو دولتی صدای آمریکا پس از پنج شبانه روز سکوت و امتناع از انعکاس خبر فتح خرمشهر توسط نیروهای ایران، سرانجام در «گزارش ویژه» هشتم خردادماه سال ۱۳۶۱ خود می‌گوید: «با وجود مشکلات تدارکاتی، ناآرامی‌های ناشی از انقلاب و کاهش تدریجی قدرت عملیات نیروهای هوایی ایران، ماشین نظامی ایران به گونه‌ای اعجاب‌آور عمل کرد.»

روزنامه گاردین چاپ انگلستان درباره سقوط فتح خرمشهر می‌نویسد: «سقوط خرمشهر یعنی سقوط آخرین و مهم‌ترین افتخار جنگی عراق که ایرانی‌ها با بازپس گرفتن آن، این برگ برنده را که به وسیله آن عراق می‌کوشید ایران را به پای میز مذاکره بکشاند، از دست بغداد ربودند.»

همچنین وزیر امور خارجه آمریکا «الکساندر هیک» رسماً در شورای امور خاورمیانه وزارت



خارج‌ه‌شان می‌گوید: «پیروزی‌های اخیر ایران در جنگ با عراق برای آمریکا نگران‌کننده است و منافع غرب خصوصاً آمریکا را در منطقه به خطر انداخته است.»

## آزادسازی خرمشهر

مهم‌ترین تحرک نظامی ایران در جنگ عراق با ایران که در جریان عملیات بیت‌المقدس به بازپس‌گیری خرمشهر در ۳ خرداد ۱۳۶۱/۲۴ مه ۱۹۸۲ منجر شد. پس از اشغال خرمشهر در ۴ آبان ۱۳۵۹/۲۶ اکتبر ۱۹۸۰، برای عراق و حامیان منطقه‌ای و بین‌المللی آن فرصتی فراهم شد. تا ضمن فرسایش توان نظامی ایران، خواست خود را برای پایان دادن به جنگ، به دولت ایران تحمیل کنند. ایران پس از اجرای عملیات موفقیت‌آمیز فتح‌المبین در فروردین ۱۳۶۱/مارس ۱۹۸۲، درصدد آزادسازی کامل مناطق اشغالی برآمد و عملیات بیت‌المقدس با این هدف آغاز شد. اما اهمیت راهبردی خرمشهر برای دو کشور و گستردگی منطقه‌عملیاتی سبب طولانی شدن آن گردید. عملیات بیت‌المقدس در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۱/۳۰ آوریل ۱۹۸۲، در چهار مرحله، با هدف آزادسازی شهرهای خرمشهر، هویزه و جاده اهواز - خرمشهر و رسیدن به مرزهای بین‌المللی، در منطقه‌ای با وسعت بیش از ۵۴۰۰ کیلومتر مربع انجام شد. در مرحله اول، نیروهای ایرانی با عبور از رود کارون و استقرار در جاده اهواز - خرمشهر، بیش از هشتصد کیلومتر را پاک‌سازی کردند. مرحله دوم، در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۱/۶ مه ۱۹۸۲، به منظور آزادسازی بندر خرمشهر شروع شد. نیروهای ایرانی تا شلمچه پیش رفتند و پس از آزادسازی هویزه، در هفده کیلومتری نوار مرزی استقرار یافتند. در مرحله سوم، ۱۹-۲۰ اردیبهشت همان سال، عملیات برای آزادسازی خرمشهر ادامه یافت، ولی در محور شلمچه - خرمشهر، عراق برتری نظامی داشت و بازپس‌گیری خرمشهر میسر نشد و نیروهای ایرانی به بازسازی و تجدید قوا پرداختند. در مرحله نهایی، اول خرداد همان سال، پیشروی از منطقه شلمچه در شمال غربی خرمشهر آزاد شد و نیروهای ایرانی خرمشهر را محاصره و در ۳ خرداد آزاد کردند. در این عملیات به جز شلمچه و کوشک و طلائی که در اشغال عراق باقی ماند، بقیه مناطق آزاد شدند.

بازپس‌گیری خرمشهر، موجب تغییر توازن سیاسی - نظامی در جنگ و منطقه خلیج فارس به سود ایران شد. از نظر نظامی، اجرای چهار عملیات طی هشت ماه، بیانگر تجدید توان نظامی ایران بود. از حیث سیاسی نیز به منزله از بین رفتن برتری عراق در مذاکرات سیاسی بود و این کشور را در وضع تحقیرآمیزی قرار داد. در این مدت احتمال سقوط حکومت عراق نیز می‌رفت.

صدام حسین در ۱۹ خرداد ۱۳۶۱/۹ ژوئن ۱۹۸۲، به طور یک‌جانبه آتش بس اعلام کرد. او در ۲۰ خرداد همان سال، به بهانه کمک به سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) و نیروهای سوریه در برابر تجاوز اسرائیل به لبنان در ۱۶ خرداد/۶ ژوئن همان سال، دستور عقب‌نشینی به نیروهای عراقی از اراضی ایران را صادر کرد. او در پی برقراری صلح با ایران بود و در ۳۰ خرداد/۲۰ ژوئن همان سال با صدور بیانیه‌ای، عقب‌نشینی از خاک ایران را با از بین بردن هرگونه بهانه‌ای برای ادامه جنگ توجیه کرد.

دولت عراق در نامه‌ای در ۱۰ تیر ۱۳۶۱/اول ژوئیه ۱۹۸۲ به دبیر کل سازمان ملل، عقب‌نشینی

کامل نیروهای عراقی از اراضی ایران را اعلام کرد، اما نماینده ایران در سازمان ملل، در همان روز در نامه ای به رئیس شورای امنیت اظهار داشت که نیروهای متجاوز عراقی، برخلاف ادعاهای عراق، هنوز بخش هایی از اراضی ایران را در تصرف دارند و به حملات خود ادامه می دهند. از سوی دیگر، پیروزی ایران در جبهه های جنگ و شرایط این کشور برای برقراری صلح، صدام حسین را، که در آغاز تجاوز به ایران آرزوی رهبری جهان عرب را داشت، در وضع بسیار دشواری قرار داد. او مجبور شد برای جلب حمایت جهان عرب، به دولت های میانه رو عرب نزدیک شود. افزون بر این ناچار شد از میزبانی اجلاس سران کشورهای جنبش عدم تعهد که قرار بود در شهریور ۱۳۶۱/ سپتامبر ۱۹۸۲ در بغداد تشکیل شود، صرف نظر کند. صدام حسین، شورای فرماندهی انقلاب عراق را منحل و شماری از افراد کابینه و افسران عالی رتبه را اخراج کرد. او حتی برخی از آنان را به بهانه اهمال و مخالفت با جنگ اعدام نمود.

پس از آزادسازی خرمشهر، شورای امنیت سازمان ملل نیز پس از ۲۲ ماه از صدور قطعنامه اول، در ۲۱ تیر ۱۳۶۱/ ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۲، قطعنامه ۵۱۴ را، که در آن موضع نسبتاً جدی تری در برابر جنگ گرفته بود، صادر کرد، بی آنکه در آن هیچ اشاره ای به متجاوز، تنبیه متجاوز یا اصل تجاوز شده باشد. از سوی دیگر، باز پس گیری خرمشهر نگرانی های عمیقی در بین کشورهای عرب منطقه خاورمیانه پدید آورد. قدرت های بزرگ بین المللی از جمله آمریکا نیز ضمن ابراز نگرانی از پیشروی نیروهای ایران، به حمایت گسترده از عراق پرداختند.

ایران که از نظر سیاسی و نظامی برتر بود، چند راه حل داشت:

۱) آغاز مذاکره سیاسی با عراق و قدرت های حامی آن برای تأمین حقوق خود درباره محکومیت متجاوز و پرداخت غرامت به ایران.

این گزینه با سیاست کلی غرب در برابر قدرت گرفتن انقلاب اسلامی در منطقه تعارض داشت؛ ۲) ترک مخاصمه بدون اتمام جنگ و برقراری حالت نه جنگ و نه صلح در مرزها که به فرسایش توان سیاسی و نظامی ایران می انجامید؛ ۳) صلح تضمین شده. مقامات ایرانی این گزینه را تنها راه حل برای تأمین حقوق این کشور می دانستند و برای رسیدن به همین خواست، ناگزیر از ادامه جنگ شدند. (۱)

ص: ۷۶

اکبر رضانی کسی است که از ابتدا با شهید اکبر نوری در کردستان و در آبادان و بعد در خرمشهر بوده و در آخرین لحظاتی که اکبر بر اثر گلوله توپ یا گلوله خمپاره آسیب می بیند کنار او بوده است.

رضانی در روز تاسوعا و عاشورای سال ۹۶ به قم آمد و مهمان آقای محمد نوری بود خاطره اش از تیر خوردن اکبر را هم بیان کرد. عیناً گفته او را اینجا می آورم.

به طرف خرمشهر و در حال پیش روی بودیم ظهر بود پس از اذان ظهر اکبر گفت نماز بخوانیم و بعد شروع به پیش روی کنیم، گودالی با طول و عرض یک متر در یک متر و نیم پیدا کردیم من و یکی از بچه های دیگر نماز خواندیم، نوبت اکبر شد به گودال رفت، در نماز حالت خاص داشت، در سجده ها بلند بلند گریه می کرد بین دو نماز بسیار زار زد و بلند گریست.

اولاً برای ما تعجب آور بود چون اکبر را همه می شناختند اهل گریه نبود دائم می خندید ولی چرا امروز گریه می کند، دوم اینکه عجله داشتیم و چند بار گفتیم اکبر بیا بیرون باید برویم و کار داریم؛ الآن وقت گریه نیست بعد هر چه می خواهی گریه کن. ولی او کار خودش را می کرد. من او را رها کردم و چند ده متر عقب آمدم پیش بچه ها و به آنها گفتم نمی دانم چه خبر شده اکبر دائم گریه می کند یک مرتبه دیدم صدایی آمد و بعد بچه ها داد می زدند آمبولانس. وقتی سر آن گودال رسیدم دیدم اکبر را بلند کرده و به داخل آمبولانس گذاشته اند. تازه متوجه شدم او چرا اینقدر زار می زد. بالاخره در نماز عصر در قنوت یک گلوله خمپاره ۱۲۵ آمد و درست به پهلوی او اصابت کرد و هر چه داخل بطن او بوده بیرون ریخت.

یک مسئله مهم دیگر اینکه در این جایی که اکبر گلوله خورد، محل سازماندهی نیروها بود و با خط مقدم فاصله داشت و گلوله توپ و خمپاره اصلاً به اینجا نمی رسید و فقط همان یک گلوله با مأموریت اکبر آمد و بعد از آن هم خبری نبود.

### سروده هایی درباره آبادان، خرمشهر و شلمچه

اقدس کاظمی شاعر معاصر ایرانی (متولد ۱۳۱۸) درباره آبادان، حصر این شهر و شکست حصر و نیز درباره خرمشهر و اشغال آن و نیز شلمچه سروده های زیبایی دارد که می آورم.

آبادان

سلام، ای سرزمین سرفرازان

سلام ای موطن دشمن ستیزان

سلام، ای خطّه زرخیز ایران

که داری در بغل صد گنج پنهان

سلام، ای جایگاه نرّه شیران

که رنگین گشتی از خون جوانان

تو آبادان ایران، نام داری  
برای کشور خود، افتخاری  
اگر نام تو آبادان نهادند  
چو گنج زر به دامانت نشانند  
تو هستی در حقیقت قلب ایران  
که خون این وطن داری به شریان  
به زیر پای تو ثروت نهفته است  
دو صد افعی کنار گنج خفته است  
از این رو دشمنانت در کمینند  
تو را سرسبز و آبادان نبینند  
همانطوری که آن خصم تبه‌کار  
به تو یورش نمود از بهر پیکار  
تو را از هر طرف محصور کردند  
جوانان تو را در گور کردند  
ولی مردم به راهت ایستادند  
چه خون‌ها در رهایی تو دادند  
تو می رفتی جدا گردی از ایران  
ولی با همت خاص دلیران  
جوانان حصر آبادان شکستند  
و پیمان شهادت نیز بستند  
جوانانی که تو از دست دادی  
مقاوم روی پایت ایستادی

جوانه سرزدد از باغ و بستان  
به آب دیده و اشک یتیمان  
شهیدان آب را جاری نمودند  
تو را در فتنه ها یاری نمودند  
تو ماندی تا وطن جاوید گردد  
که دشمن از عمل نومید گردد  
ولیکن با تمام سرفرازی  
چرا بینم که در سوز و گدازی  
چرا بر لب نداری نقش لبخند  
چه دیدی تو مگر در (روند ارونند)

ص: ۷۸

چه حادث شد مگر در (رود کارون)

که از آن پس شدی نالان و محزون

چه دیدی بر سرِ نهرِ (عجب شیر)

که غمگین و پریشانی و دلگیر!

چه می بینی در این دشت و بیابان

مگر پیداست نقش روی یاران؟

که اینگونه غمین در ره نشستی

به یاد جاده های عشق هستی

که ره پر بود از آلاله عشق

نشسته بر سر سجاده عشق

تو که هر دم کنی یاد شهیدان

نمایی یاد ناکامی آنان

گروهی هم شهید زنده هستند

که هر یک دردمندانه نشستند

پیامی را بده اکنون به ملت

که آنان جمله بنمایند همّت

به جانبازان نظر معطوف دارند

به محو فقرشان همّت گمارند

تو آبادان همی جاوید مانی

ولی مدیون این رزمندگان

به محرومین خوزستان نظر کن

عنایت بر اهالی بیشتر کن

کنون از راه دور، از شهر تهران

فرستم نامه را با مهر شایان

بود این چامه خود از سوی (مژگان)

که باشد خادم راه شهیدان(۱)

شکست حصر آبادان

سلام ای سرزمین سرفرازان

سلام ای موطن دشمن ستیزان

ص: ۷۹

---

۱- فراخوان مقالات و مسابقات، اقدس کاظمی، قم، مثلث عشق، ۱۳۸۹، ص ۱۳۴-۱۳۵.

سلام ای خطّه زرخیز ایران  
که داری در بغل صد گنج پنهان  
سلام ای جایگاه نزه شیران  
که رنگین گشتی از خون جوانان  
تو آبادانِ ایران نام داری  
برای کشور خود، افتخاری  
اگر نام تو آبادان نهادند  
چو گنج زر به دامانت نشانند  
تو هستی در حقیقت قلب ایران  
که خونِ این وطن داری به شریان  
به زیر پای تو ثروت نهفته ست  
دو صد افعی کنار گنج خفته ست  
از این رو دشمنان در کمینند  
تو را سر سبز و آبادان نبینند  
همانطوری که آن خصم تبه‌کار  
به تو یورش نمود از بهر پیکار  
تو را از هر طرف محصور کردند  
جوانان تو را در گور کردند  
ولی مردم به راهت ایستادند  
چه خونها در رهایی تو دادند  
تو می رفتی جدا گردی از ایران  
ولی با همّت خاص دلیران



جوانان حصر آبادان شکستند  
و پیمان شهادت با تو بستند  
جوانانی که تو از دست دادی  
مقاوم روی پایت ایستادی  
جوانه سر زدت از باغ و بستان  
به آب دیده و اشک یتیمان  
شهیدان آب را جاری نمودند  
تو را در فتنه ها یاری نمودند  
تو ماندی تا وطن جاوید گردد  
که دشمن از عمل نومید گردد

ص: ۸۰

ولیکن با تمام سرفرازی

چرا بینم که در سوز و گدازی

چرا بر لب نداری نقش لبخند

چه دیدی تو مگر در (رود اروند)

چه حادث شد مگر در (رود کارون)

که از آن پس شدی محزون و دلخون

چه دیدی بر سر (نهر عجب شیر)

که غمگین و پریشانی و دلگیر!

چه می بینی در این دشت و بیابان

مگر پیداست نقش پای یاران؟

که اینگونه غمین در ره نشستی

به یاد جاده های عشق هستی

چو ره پُر بود از آلاله عشق

همه بنشسته بر سجاده عشق

لذا هر دم کنی یاد شهیدان

شوی دلخون ز داغ آن عزیزان

گروهی هم شهید زنده هستند

که با رنج و غم و ماتم نشستند

پیامی هست ما را بهره ملت

که آنان جمله بنمایند همت

به جانبازان نظر معطوف دارند

به محو فقرشان همت گمارند

تو آبادان همی جاوید مانی  
ولی مدیونِ این رزمندگانِ  
به محرومین خوزستان نظر کن  
عنایت بر اهالی بیشتر کن  
منم چون خادم راه شهیدم  
خط عشقی بر این دفتر کشیدم  
کنون از راه دور از شهر تهران  
فرستم نامه را با مهر شایان  
بُود این چامه گر از سوی (مژگان)  
چو باشد خادم راه شهیدان(۱)

ص: ۸۱

---

۱- سروده در ۹ شهریور ۱۳۷۸، ایثارگران دفاع مقدس، قم، ۱۳۸۱، ص ۳۲-۳۳.

شبی در شلمچه

ای شلمچه سرزمین خوب من

با تو امشب ساعتی دارم سخن

هستم امشب ساعتی مهمان تو

تا که گویم با تو از یاران تو

بینم امشب یاد یاران کرده ای

یاد روی گلعداران کرده ای

ای شلمچه با تو صحبت می کنم

صحبتی از درد غربت می کنم

صحبت از هجران و درد لاله ها

از بخون غلطیدن آلاله ها

ای شلمچه خاک گلگونت چه شد؟

دوستان غرقه در خونت چه شد؟

وه عجب گلهای پرپر دیده ای!

یاوران ماه پیکر، دیده ای!

یاد داری دشمن بعضی دون

سرزمینت را نموده لاله گون

ای شلمچه خون به دلها کرده ای

وه چه خونها در دل ما کرده ای!

سر به خاکت می گذارم از میخن

تا بگویی از عزیزانم سخن

زان جوانانی که با صد شور و شین

آمده سوی تو با عشق حسین

تا برد زین سرزمین پُر بلا

کاروان خویش، سوی کربلا

دشمنِ غدار، در حدّ جنون

بسترت را کرد یکسر قیرگون

دشت ناگه شد سیه از روی قیر

آسمانت پُر شد از رگبار تیر

سینه های مادران بریان بُود

دیده های پاکشان گریان بُود

ص: ۸۲

هر کدامین یک عزیزی داشتند  
در زمین گرم تو بگذاشتند  
سرو قدّانی که اینجا بوده اند  
حالی از رنج تن آسوده اند  
مانده بر جا نخلهای سوخته(۱)  
دیده را در راه جانان دوخته  
حالی گر قدّ هر نخلی خمید  
چونکه بود او شاهدِ صدها شهید  
این شهیدانی که در خون خفته اند  
راز دل با نخلهای گفته اند  
حال چون جای عزیزان خالی است  
قامتِ هر نخل از دوری شکست  
این شهیدانی که غیرت داشتند  
یکه و تنها، ترا نگذاشتند  
شاهد ایثار آنان، خاک تست  
مرکز عشاق خاک پاک تست  
ای شلمچه از رهی دور آمدم  
با دو چشمی تار و کم نور آمدم  
آمدم تا دیده ام روشن کنی  
سینه پاک مرا گلشن کنی  
آمدم در کویت ای دشت و دَمَن  
تا بگویی از شهیدان وطن

بر تو داریم ای زمین روی نیاز  
تربت پاک تو شد مهر نماز  
قبله دلهای پاکان گشته ای  
پاک از خون شهیدان گشته ای  
ای زمین گر خود شدی یک نینوا  
چونکه داری صد حسین سر جدا  
ای شلمچه ای زمین مهربان  
داشتی صدها علمدار جوان

ص: ۸۳

---

۱- . تصاویر آن در صفحات ۸۴ و ۸۵ مشاهده شود.

در میان، صد قاسم داماد بود

که اسیر فتنه و بیداد بود

هم جوانانی که خود مه پیکرند

هیجده ساله، علی اکبرند

این جوانانی کز اینجا رفته اند

صد سخن از عشق با ما گفته اند

هر کسی راه شهادت برگزید

با نثار خونِ خود، آنرا خرید

داد یزدان عاقبت توفیق شان

گشت ثارالله. خونِ پاکشان

تا که ما بر دشمنِ دون بنگریم

قلبِ دشمن را به (مژگان) بردریم (۱)

کوچه های شهر

دوش دیدم. کوچه های شهر نجوا می کنند

گاه صحبت از زلیخا، گه ز عذرا می کنند

دیدم آنان هر کدامین با دل مجنون خویش

صحبت از دلدادگی و هجر لیلا می کنند

دیدم آنجا آن غزلساران عشق و آرزو

با کلام خویشتن، هنگامه بر پا می کنند

کوچه ها، پس کوچه ها هم، در سکوتی غمفزا

جملگی اسرار پنهان را هویدا می کنند

مادران منتظر، گم کرده های خویش را



در میان کوچه های شهر پیدا می کنند  
کوچه های شهرها با هم غریبه نیستند  
در سکوت نیمه شبها درد دلها می کنند  
یادم آمد صاحبان کوچه های آشنا  
قفل دلهای پریشان گشته را وا می کنند  
قصر صد رنگ فلک را زیر پا بنهاده اند  
همچو گل در سینه های خاک مأوا می کنند

ص: ۸۴

---

۱- . سروده ۳۱ شهریور ۱۳۷۷؛ همان، ص ۳۴-۳۵.

سوخت از این فتنه ها (مژگان) غم پروردمان

بسکه با این داغها، خون در دل ما می کنند(۱)

خرمشهر آزاد شد

بچه ها این شهر، خرمشهر ماست

هر وجب خاکش برایم آشناست

پاره ای از قلب ایران عزیز

که مقاوم بود در یک رستخیز

این همان خاکی ست کان قوم پلی

ناگهان آنرا به خاک و خون کشید

تا ز خون پاک گلگون جامگان

گشت خونین شهر خرمشهرتان

شهر خونین شهر و ظلم بعثیان

خاطراتش کی رود از ذهنمان

هر وجب خاکش گواه لاله هاست

شاهد جانبازی آلاله هاست

سرزمینش شاهد صد ماجراست

شاهد ایثار و خون بچه هاست

تا رسید این نغمه و آوای پیک

سوم خرداد ماه شصت و یک(۲)

خیز، خرمشهر ما، آزاد شد

خود رها از فتنه و بیداد شد

با دلاور مردی مردان پاک

خالی از آن بعثیان گردید، خاک

ای دریغا آنکه اکنون بین ما

نیست آن حال و هوای جبهه ها

کس نمی پرسد که خونین شهر چیست!

چون کسی دیگر به فکر جنگ نیست

ص: ۸۵

---

۱- . سروده در ۱ بهمن ماه ۱۳۷۴؛ همان ص ۳۶.

۲- . سال شصت و یک در تاریخ اسلام برای آیندگان از دو نظر حائز اهمیت است. یکی آن که در دهم محرم سال شصت و یک هجرت حسین بن علی علیه السلام و یارانش به درجه رفیع شهادت رسیدند و در سوم خرداد شصت و یک در آزادی خرمشهر کربلایی دیگر داشتیم و شاهد اینار خون شهیدانی بودیم که حسین گونه پای در راه شهادت گذاشتند تا از حریم خویش حراست نمایند.

از چه رو در نیمه ره جا مانده ایم  
در پس این کاروان وا مانده ایم  
می نویسم حال با بغض قلم  
ز آنهمه بیداد و افغان و ستم  
این قلم هم عاجز و درمانده است  
یا به گل در وصف یاران مانده است  
می نویسم با سکوت سرد خویش  
از فضای سینه ی پر درد خویش  
از سلوک رهروان کربلا  
از جوانانی به غربت، آشنا  
از عروج روح پاک عاشقان  
وسعت دید همه افلاکیان  
می نویسد این قلم از سرنوشت  
از شما ای سینه سرخان بهشت  
ای شما ای فخر ابناء زمان  
زینت اسلام باشد نامتان  
چون حسینی گونه اینجا آمدید  
با خدا بودید و تنها آمدید  
ای کیوترهای خونین بال ما  
پر زنان رفتید سوی کربلا  
سینه ی این خاک مأوای شماست  
ای شهیدان این زمین کربلاست

ای دلاور مردمان سرزمین

حامیان دین و قرآن مبین

قامت مردانگی افراختید

دشمن دون را ز پا انداختید

ای شهیدانی که در خون خفته اید

راز دل را با احبّا گفته اید

وقت رفتن همچو طایر پر زنان

صف به صف رفتید سوی آسمان

حالیا در عرش مأوا کردید

در بر معراجیان جا کرده اید

زاهدان شب شکن، شیران روز

شمع ره بودید، اما دلفروز

ص: ۸۶

در جوانی همچو شمعی سوختید

بر همه درس وفا آموختید

چون ز اهداف شما دل کنده ایم

حال از روح شما شرمنده ایم

از شهیدان این ندا آمد به گوش

ای شما یاران پر جوش و خروش

پس چه شد آن شور و حال جبهه ها

گویا رفته است از یاد شما

بانک تکبیر شما کم رنگ شد

بی خبر از جبهه های جنگ شد

با شما ما رازهایی داشتیم

بذر دین در سنگر دل کاشتیم

ما به سنگر عهد و پیمان بسته ایم

پای عهد خویشتن بنشسته ایم

پس چه شد ما را ز خاطر برده اید

گول این دنیای دون را خورده اید

در جواب آن شهیدان وطن

گفتم ای روشنگر ایمان من

با شما چون دست بیعت داده ایم

در نثار خون خود آماده ایم

مملکت را پاسداری می کنیم

سینه را آینه کاری می کنیم

تا که چشم ما شود روشن بر آن

چهره ی تابنده ی صاحب زمان

صاحب این مملکت چون مهدی است

پرچم نهضت بُود ما را به دست

نصرت اسلام ما را آرزوست

چونکه از اسلام ما را آبروست

بر شما ای پاسداران امام

این تذکر داده ایم و والسلام(۱)

ص: ۸۷

---

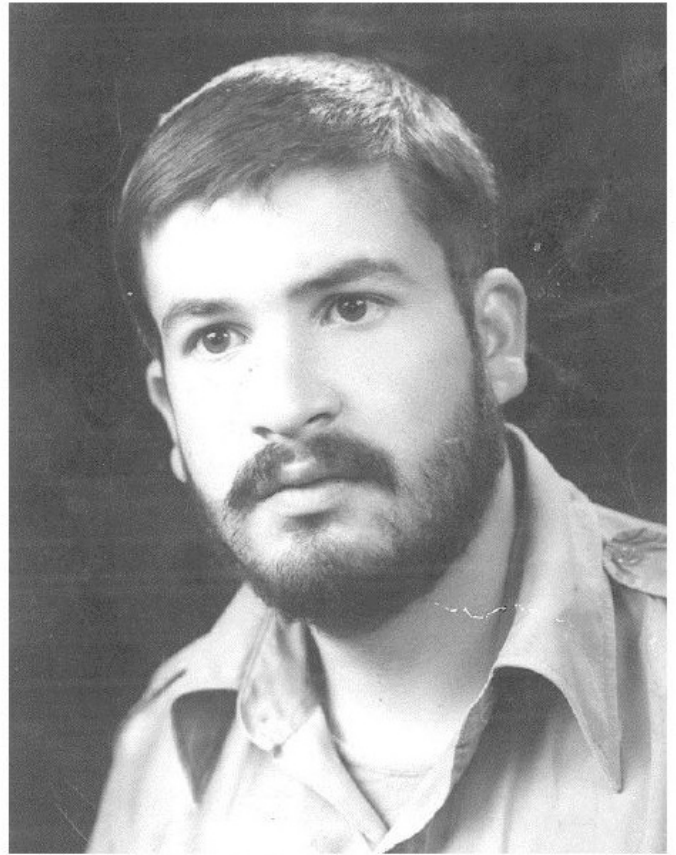
۱- . جانپاز کیست؟ زنان ایثارگر کدامند؟ قم، مثلث عشق، ۱۳۹۰، ص ۱۱۶-۱۱۹.

## در آینه تصویر

اکبر نوری، یک سال قبل از شهادت

فرزند اکبر نوری به نام علی اکبر (محمد)





اکبر نوری، یک سال قبل از شهادت



فرزند اکبر نوری به نام علی اکبر (محمد)

فرزند خردسال اکبر نوری به نام علی اکبر (محمد)

اکبر همراه با دوستانش



فرزند خردسال اکبر نوری به نام علی اکبر (محمد)

حاج یدالله نوری (پدر اکبر نوری) سید عزت حسینی (مادر اکبر نوری)

### مراسم تشییع و فاتحه و هفت و چهلم

#### اشاره

اکبر ۲۷ اردیبهشت ۶۱ در بیمارستان شریعتی اصفهان پس از نماز صبح به شهادت رسید. و ۲۸ اردیبهشت همراه با یکصد تن از شهدای جبهه های جنوب و غرب کشور در میدان فیض به طرف گلستان شهدا تشییع شد و در آنجا به خاک سپرده شد. در مراسم تشییع همه اقوام و بستگان و آشنایان و هم محلی ها حضور داشتند مدارک زیر گواهی شهادت است.



سید عزت حسینی (مادر اکبر نوری)



حاج یدالله نوری (پدر اکبر نوری)

این گواهی توسط ثبت احوال پنج سال بعد از شهادت اکبر و به درخواست محمد برادر اکبر صادر شده است. در این گواهی آمده که ۲۷ اردیبهشت ۶۱ در جنوب کشور و منطقه عملیات جنگی به شهادت رسیده است. در حالی که چند روز قبل از ۲۷ بوده است. حداکثر ده روز و حداقل ۵ روز یعنی ۱۷ تا ۲۲ مجروح شده و به بیمارستان منتقل شده و در بیمارستان شریعتی در اصفهان به شهادت رسیده است. بنابراین، این گواهی در مورد تاریخ شهادت و محل شهادت دقیق نیست.

تصاویر زیر گویای جنبه هایی از این رخداد است.

ص: ۹۱

مراسم تشییع جنازه اکبر نوری با حضور انبوه مردم

مراسم سالگرد شهادت بر سر مزار شهید



مراسم تشییع جنازه اکبر نوری با حضور انبوه مردم



مراسم سالگرد شهادت بر سر مزار شهید

مراسم هفت شهادت اکبر نوری در مسجد النبی - اصفهان، خیابان آتشگاه

نشسته از راست: سید علی حسینی (دایی)، حسین نوری (دایی پدر)، - -، مهدی هاشمی، رسول نوری، حاج غلام نوری (عمو)، حاج یدالله نوری (پدر)، حسن ترکی (همسایه)

ایستاده از راست: مجید وحید، محمد هاشمی، مرتضی زارع، سید رضا حسینی، احمد هاشمی

نشسته از راست: رسول نوری، مهدی هاشمی، حاج غلام نوری، حاج یدالله نوری، حسن ترکی



مراسم هفت شهادت اکبر نوری در مسجد النبی - اصفهان، خیابان آتشگاه

نشسته از راست: سید علی حسینی (دایی)، حسین نوری (دایی پدر)، - -، مهدی هاشمی، رسول نوری، حاج غلام نوری (عمو)، حاج یدالله نوری (پدر)، حسن ترکی (همسایه)



ایستاده از راست: مجید وحید، محمد هاشمی، مرتضی زارع، سید رضا حسینی، احمد هاشمی  
نشسته از راست: رسول نوری، مهدی هاشمی، حاج غلام نوری، حاج یدالله نوری، حسن ترکی

اکبر گویا چند وصیت دارد؛ البته وصیت کامل اکبر را در اختیار نداشتیم ولی قسمتی از آن به خط همسرش است:

ص: ۹۴





(قسمتی از وصیت نامه پاسدار شهید اکبر نوری)

ای ملت شما و همه ما در مقابل خون هزاران شهید مسئول هستیم و باید خون اینها را پایداری کنیم پس من به جبهه رفتم تا به ندای امام امت خمینی بت شکن پاسخ مثبت داده و شما با کمک کردن به جبهه ها و باشکوه تر کردن تمام جبهه ها کمک بزرگی است به انقلاب و پاسداری از خون شهیدان اسلام از زمان پیامبر اسلام تا به امروز و این انقلاب تا برقراری کامل جمهوری اسلامی ادامه دارد تا برسد به دست امام زمان و شما گوش به فرمان امام امت باشید و نکند امام را تنها بگذارید و حمایت از روحانیت را اهمیت بدهید و به این قشر جامعه احترام بگذارید چون اسلام از این روحانیت بوده که تا به حال به دست ما رسیده اینها اسلام را حمایت کرده اند باید از این قشر حمایت کنیم و برویم مسجدها را پر کنیم چون دشمنان اسلام از این ستاد اسلامی می ترسند.

والسلام نوری ۱۰/۱/۶۱

(گوشه ای از توصیه های شهید اکبر نوری)

بعد از نیروی لایزال الهی این نیروی پر جوش و خروش مردم است که به ما تحریک و سعی در جبهه ها داده است.

والسلام

### تذکار عمومی

به منظور یادآوری (تذکار) خدمات و تلاش های انسان های بزرگ و فرهیخته معمولاً جاهایی را به نام آنها می کنند. به ویژه امکان عمومی را به نام آنان نام گذاری می نمایند. این سنت حسنه از قدیم متداول بوده است.

دبستان بزرگی در محله گلستان جدید در خیابان کهندژ (نام این محله در گذشته کرم بوده) به نام دبستان شهید اکبر نوری نام گذاری شده است. نیز یک کوچه وسیع در محله کلیجان (کلچه قدیم) به نام اکبر نوری نام گذاری شده است. همچنین کوچه دیگری در محله میدان بهار خیابان آتشگاه به نام شهیدان نوری نام گذاری شده است.

خانواده نوری از آموزش و پرورش این منطقه و ناحیه و از شهرداری این منطقه تشکر ویژه دارد.



اکبر چند ماه پس از ازدواج و عروسی با خانم افسانه ربیعی به شهادت رسید در زمانی که شهید شد، خانمش شش ماهه بود. از این رو فرزندی را به یادگار گذاشته است که سه ماه پس از شهادتش متولد شد.

فرزند اکبر نوری به نام محمد (یا علی اکبر) نوری اکنون مهندس در نیروگاه برق شهید منتظری اصفهان اشتغال دارد. جهت حل و فصل مسائل شرعی حضانت و مسائل مالی و تسویه حساب های اکبر در بدهکاری به همسرش بابت مهریه، چند جلسه با آقای مقدس (امام جمعه موقت اصفهان) و در بنیاد شهید برگزار و همه مسائل حل و فصل شد. تمامی مهریه توسط پدر اکبر پرداخت گردید. سند زیر یکی از اسنادی است که در اختیار داشتیم.





در جلسه ای با شرکت آقای مقدس یدالله نوری، محمد نوری، بتول حسینی، قرار شد (طبق حکم شرعی که آقای مقدس به نمایندگی آقای منتظری و آقای طاهری که به واسطه امام) قرار شد که خانم افسانه ربیعی قیمومت فرزند شهید اکبر نوری، علی اکبر نوری را پذیرا و تقبل کنند و به بهترین وجه از مال و منال این فرزند حراست و پاسداری کنند و در جهت تربیت اسلامی ایشان سعی و کوشش خویش را مبذول دارند.

توضیح: البته این قیمومت و قیم بودن خانم افسانه ربیعی موقتی هست تا موقعی که از طرف دادگستری قانونی گردد.

۲۰/۱۱/۶۱

بسمه تعالی

در جلسه ای با شرکت آقای مقدس یدالله نوری - محمد نوری - بتول حسینی، قرار شد (طبق حکم شرعی که آقای مقدس به نمایندگی آقای طاهری و آقای منتظری) قرار شد که خانم افسانه ربیعی قیمومت فرزند شهید اکبر نوری، علی اکبر نوری را پذیرا و تقبل کنند و به بهترین وجه از مال و منال این فرزند حراست و پاسداری کنند و در جهت تربیت اسلامی ایشان سعی و کوشش خویش را مبذول دارند.  
توضیح: البته این قیمومت و قیم بودن خانم افسانه ربیعی موقتی هست تا موقعی که از طرف دادگستری قانونی گردد.

۲۰/۱۱/۶۱  
  


فرزند شهید اکبر اکنون افتخار همه فامیل و خانواده است. او با تلاش و سخت کوشی توانست مدارج دانشگاهی را طی کند و لیسانس تکنولوژی الکترونیک دریافت نماید. اکنون به عنوان مهندس برق در نیروگاه برق شهید محمد منتظری اصفهان در سمت کارشناس استخدام شده و اشتغال دارد.

مهندس نوری الگوی خوبی برای فرزندان شهیدان و نیز همه جوانان است. خانواده های ربیعی و نوری هر جا تجمع دارند و دور هم جمع می شوند از اخلاق نیک، مردم داری، سخت کوشی، جوانمردی مهندس سخن به میان می آورند.



چند مطلب و مقاله از آشنایان و اقوام درباره اکبر هست. نیز بعضی خویشاوندان و دوستانش با نشست جمعی و بحث جمعی درباره اکبر، نظراتشان و خاطراتشان را مطرح کرده اند.

### اخلاق و معاشرت شهید اکبر

#### اخلاق و معاشرت شهید اکبر (۱)

پس از گذشت چندین سال، نوشتن و سخن گفتن از بزرگانی مثل اکبر نوری دشوار است. چون بسیار از خاطرات و مسائل از خاطر انسان رفته و فراموش شده است. از طرف دیگر عظمت خود این افراد، داوری درباره آنها را مشکل می نماید. اما مشهور است هر حادثه و هر شخصیت هر مقدار زمان بر آن بگذرد و تاریخی تر بشود، حجاب معاصرت از روی آن برداشته می شود و ابعاد آن شخصیت یا آن حادثه روشن تر و شفاف تر می گردد.

تنها محرک و عاملی که مرا وادار می کند که درباره شهید اکبر چیزی بنویسم، مسئولیت و وظیفه ما نسبت به این شهیدان است. حداقل ما باید راه و روش و شخصیت آنان را به نسل جوان معرفی کنیم تا به عنوان یک الگو به آنها اقتدا و تأسی گردد. اما واقعاً الگوسازی از آنها هم دشواری های خاص خودش را دارد.

ابتدا باید به اخلاقیات و شیوه رفتار و سلوک آنان را پردازیم و موفقیت هایش را به دست آورد؛ سپس این موارد را با استدلال و همراه با سند و مدرک به صورت خلق و خو و شیوه رفتاری صحیح ثبت کرد و به نسل جدید معرفی نمود. به هر حال ما مدیون فعالیت ها و تلاش های این شهدا هستیم. آنان می توانستند زندگی راحت داشته و به کسب و کار مشغول باشند ولی به همه راحتی ها پشت کرده و به جبهه ها رو آوردند تا از کیان میهن دفاع کنند. راحتی ما را بر آسودگی خودشان ترجیح دادند. گرمای طاقت فرسای جبهه های جنوب یا سرمای ۳۰ درجه زیر صفر در زمستان های سخت غرب کشور را تحمل کردند و با دلاوری و شجاعت مانع پیشروی ارتش صدام شدند. همه اینها به خاطر این بود که دانش آموزان در شهرها به راحتی به درس و تحصیل پردازند؛ کارگران در کارخانه ها بدون دغدغه، چرخ صنعت را به گردش در آوردند؛ کشاورزان بدون احساس ناامنی به کشت و کار مشغول باشند. اگر رزمندگان مانع پیشروی نمی شدند، همه بخش های جامعه با ناامنی مواجه و مختل می گردید. اما بیشتر ما به اهمیت فعالیت های آنان فکر نمی کنیم و مادیات زندگی چشمان ما را به روی حقایق بسته است.

در سال ۶۰ با برادر اکبر، ازدواج کردم و یک سال بعد اکبر به شهادت رسید. آنچه بیشتر در ذهنم

ص: ۱۰۱

مانده است که گشاده رو بود و دائماً لبخند بر لب داشت. مهربان بود و از بیچارگان حمایت می کرد. هیچ وقت او را عبوس و اخم کردن نمی یافتی. چون همیشه شاد به نظر می رسید و با رفتارش، دوستان زیادی داشت. هر وقت در خانه بود، مهمان داشت. در جبهه هم می گفتند چون رفتارش با بچه ها خوب بود. او را به عنوان فرمانده تعیین کرده اند.

یکی از خصلت های خوب اکبر، سر زدن به اقوام، همسایگان بود. هر ماه به خانه عموها، عمه ها، دایی ها می رفت و از حالشان مطلع می شد. هر ماه چند بار به تهران می رفت و برای جبهه مواد غذایی و مواد خوراکی و لباس تهیه می کرد. چون در لشکر کربلا مسئول تدارکات بود. در مسیر جنوب تا تهران هر در راه مانده و مسافری می دید سوار می کرد. اقوامی که می خواستند به تهران بروند می برد و خلاصه خیرش به همه می رسید.

برادر بزرگتر بود و بعد از پدر، او نقش رهبری و مدیریت داشت. لذا به درس و امور برادران کوچکترش رسیدگی می کرد.

پس از ازدواج، نه ماه در قید حیات بود، از این نه ماه، اکثر وقت ها در جبهه بود و بعید است بیشتر از سی روز با همسرش بوده باشند.

هوای خواهران و برادران خود را داشت و در هر مناسبتی و موقعیتی که فرصت داشت و کاری از دستشان بر می آمد کوتاهی نمی کردند بسیار مهربان و با وفا بودند. و در نه ماهی که با همسرشان ازدواج کرده و اگر حساب کنیم آیا دو ماه کامل با همسرشان بودند یا نه و همیشه در جبهه به سر می بردند ولی وقتی می آمدند نه تنها به فکر او بودند بلکه با خواهش و تمنا از ما هم می خواستند که با آنها همراهی کنیم و در گردش ها و خریدها در کنار آنها باشیم و اگر چیزی می خرید با اصرار برای ما هم می خرید و هر چه می گفتم نمی خواهیم با اصرار به ما می داد اصلاً حاضر نبود غذایی یا چیزی را تنها بخورد همیشه دوست داشت که همه با هم سر سفره باشند و تا همه خانواده جمع نمی شدند غذا نمی خورد و آرام نمی گرفت اگر می دید خواهرانش نیستند می رفت و آنها را با بچه هایشان از خانه هایشان می آورد و همیشه لبخندی بر لبانشان بود و می خندیدند با اینکه ما در شهر دیگری زندگی می کردیم او هر موقع از جبهه می آمد خود را موظف می دانست که سری به ما بزند و همسر مرا هم خیلی دوست داشت و به او محبت می کرد قبلاً هم مثل اکنون تلفن و ارسال پیام دهی و خبر کم بود و شب و یا نیمه های شب زنگ در خانه به صدا در می آمد و بیشتر وقت ها با دوستان هم رزمش می آمدند و حتی برای چند ساعتی هم که شده یک سر می زدند و احوالی می پرسیدند و می رفتند.

خیلی آرزو داشتند به کربلا بروند و همیشه به ما و مخصوصاً مادرشان می گفتند ان شاء الله به زودی می برمتان کربلا در اولین باری که به کربلا مشرف شدم تا چشمم به گنبد امام حسین علیه السلام افتاد به یاد سخن آن عزیز افتادم و تمام شهیدان که برای آزادی کشور و امنیت ما جانشان را فدا کرده و به آرزویشان نرسیدند افتاده و اولین سلام و نماز را برای آن دلاوران پاک هدیه کردم. تکیه کلام او نکته بود که در تمام این چهل سال به صورت یک حقیقت تلخ کهنه نشده است، هر موقع از دست مردم رنجیده خاطر می شد می گفتم سی میلیون دزد به جان هم افتاده ایم. اکنون هم که نگاه می کنم

می بینم فقط تعداد دزدها زیادتر و بدتر شده است. اگر فرصتی پیدا کنیم هر کداممان در فکر کیسه کردن دیگری هستیم. فرزند شهید اکبر، دو ماه بعد از شهادت پدر به دنیا آمد. این فرزند با چشم باز کردن در این دنیای بی رحم، مجبور بود بدون پدر راهش را به پیش ببرد. پدری که شاهد بودم که چگونه بچه های خواهرانش را دوست داشت و با علاقه وافر با آنها بازی می کرد وقتی از بیرون می آمد، حتماً با کیسه ای از خوراکی برای تمام اهل خانه می آمد. اکنون پسر به دنیا آمده که هر چه و هر کسی به آن محبت کند اصلاً به پای محبت و مهربانی این چنین پدری نمی رسد و چون با فرزند ما تقریباً هم سن بودند واقعاً جای خالی پدرش را درک می کردم و زحمات مادرش که با تلاش فراوان مخصوصاً مادر بزرگش که خداوند رحمت کند نام پسرش را نام نوه خود گذاشت تا در آینده ان شاء الله جای پای پدر بگذارد و جای خالی پدر را برای مادر بزرگ پر کند که روزگار وفق مراد نیست و آن زن شیر زن آخرین فرزند که محمود بود که شهید شد و قلب مریضی که داشتند نتوانست تحمل کند و بعد از هفت سال که با صبوری نوه عزیزش را همراه عروسش بزرگ می کرد به فرزندان دلبنده خود شتافت و چون خود ایشان هم در کودکی پدر خود را از دست داده بودند بیشتر از همه اکبر کوچولو را درک می کرد و می گفت: یک کودک که پدر ندارد ماک دل ندارد، یعنی آن طراوت و شادی که بچه ها دارند آنها ندارند. امیدوارم خداوند تمام رفتگان خاک را بیمارزد غریق رحمت خود گرداند که آنها به وظیفه خود عمل کردند ولی ما چی...؟

### مصاحبه با پدر شهیدان

پس از شهادت اکبر چند گفت و گو با پدر و مادر و برادرش انجام و منتشر شد. یکی از آنها به نام مسافران شب در مجله هم محله (شماره ۱۰، آبان ۱۳۸۶) منتشر شده است. این نشریه توسط شهرداری اصفهان با مدیر مسئول سید مرتضی سقائیان منتشر می شد.

متن گفت و گو با حاج یدالله نوری پدر اکبر و محمود نوری چنین است:

مسافران شب

مصاحبه با پدر شهیدان اکبر و محمود نوری کوهانی

نام و نام خانوادگی: اکبر نوری کوهانی

محل تولد: اصفهان، کوچه المهدی

محل شهادت: شلمچه

نام و نام خانوادگی: محمود نوری کوهانی

محل تولد اصفهان، کوچه المهدی

محل شهادت: بیمارستان هزار تختخوابی

ص: ۱۰۳



مادر با صدای او از خواب پرید، قلبش درد گرفت. با همان قلب دردمند از جایش برخاست و به سمت در رفت بله حدسش درست بود. محمود دوباره همان اورکتی را که پدر از بازار برایش خریده بود را به تن کرده و شبانه به سوی جبهه رفته بود.

مادر با چشمان گریان آیهالکرسی را خواند و پشت سر مسافرش فوت کرد. به رختخوابش بازگشت و چشمانش را بست اما تا صبح نخوابید. و در فکر محمودش بود.

با خودش می گفت یعنی محمود هم مثل اکبر شهید خواهد شد. آن موقع بود که به یاد اکبر افتاد. اکبر هم شبانه و هنگامی که همه خواب بودند به جبهه می رفت.

اکبر شیشه بُر بود، اما در جنگ راننده شده بود و در سیاهی شب رزمندگان را به مناطق می برد. گاهی هم وسایل جنگ را به رزمندگان را به رزمندگان می رساند.

مادر یاد شبی افتاد که اکبر آمد گفت: پدر بیا برویم آبادان، قدرت خدا را ببین، همان عراقی هایی که آبادان را محاصره کرده بودند، باران آمد و به گل نشستند ولی پدر به خاطر بیماری مادر نتوانست برود.

و باز یاد روز آخری که اکبر رفت و زن پا به ماهش را تنها گذاشت.

اینجا صدای حق هق مادر بود که پدر را بیدار کرد. اما پدر چیزی نپرسید. ولی فهمید که او یاد اکبرش افتاده که خبر شهادتش را با خبر به دنیا آمدن فرزندش با هم آوردند.

اکبرشان رفته بود ولی برایشان علی اکبری تازه به دنیا آمده پاک و معصوم بر جای گذاشته بود.

روزها از شبی که محمود رفته بود می گذشت که خبر آوردند بیاید محمود را در بیمارستان هزار تخته خوابی بستری کرده اند.

هر دویشان با نگرانی به بیمارستان رفتند. محمود با لبخندی بهشتی در تخت خوابیده بود. خیالشان راحت شد، حداقل این بود که شهید نشده بود. اما تمام شکمش از ضرب ترکش پاره شده بود. آن شب را پدر باید پیشش می ماند.

دکتر که آمد به محمود گفت: «تو که می دانستی زخمی هستی چرا دوباره به جبهه رفتی، محمود جواب داد: اگر دوباره هم خوب شوم می روم». بعد از اذان صبح محمود به پدر گفت: پدر نمازت را خواندی که جواب داد: بله پسر. محمود فکری کرد و دوباره گفت: خوب بلند شو برو دکتر را بیاور.

پدر رفت اما زمانی که برگشت محمود بر روی تخت به خواب شهادت رفته بود.

حالا مادر هر دو پسرش را در راه خدا قربانی کرده بود. اما باز هم راضی بود. از ابتدا با پدر نیتش این بود که پسرانش در راه خدا باشند. حالا چه زنده چه مرده.

خدا هم این نیت مادر را بی پاسخ نگذاشته بود از همان زمان انقلاب اکبر و محمود مبارزه می کردند. آن زمان ها منزل آقا صادقی می رفتند و به مبارزه بر ضد حکومت شاه می پرداختند. روزها از شهادت محمود می گذشت. پدر و مادر شب ها با هم خلوت می کردند و از خاطرات پسران شان می گفتند.

پدر می گفت: حاجیه خانم یادت هست دوستان محمود که از قم آمده بودند اینجا، در موردش چه می گفتند؟ می خندید و می گفتند: درس هایی که ما در چهار سال در حوزه ی علمیه خواندیم، محمود در یک سال همه را خواند.

یا حاجیه خانم می گفت: آقا یدالله یادت هست من مریض بودم، می خواستید من را به تهران ببرید. آن وقت ها اکبر به جبهه بار می برد و کوپن بنزین داشت.

وقتی از او خواستی به ما کوپن بدهد تا به تهران برویم نداد و گفت اینها مال بیت المال است نمی توانم استفاده شخصی بکنم یا وقتی به سپاه رفتی تا سوابقش را برای بنیاد شهید تحویل بگیری فهمیدی، اسمش را از لیست خط زده تا حقوق بگیر نباشد و با نام بسیجی به جبهه رفته بود.

مادر یاد روزهایی کرد که مریض بود و محمود، هفته ای یک بار به اصفهان می آمد و کارهایش را انجام می داد. هر دوی شان زود از پیش پدر و مادر رفتند، یکی در ۲۵ سالگی و دیگری در ۱۸ سالگی.

حالا اکبر، علی اکبرش را به یادگار گذاشته بود اما محمود تنها خاطرات کودکی اش را برای پدر و مادر باقی گذاشته بود.

مادر طاقت دوری فرزندانش را نداشت. قلبش که درد می کرد، دلش هم سوخته بود. همین بود که زود خودش را به فرزندانش رسانید و حاج یدالله را با یک دنیا تنها و بی کسی تنها گذاشت.

حالا علی اکبر ۲۴ سال است و شده عصای پیری، پدر بزرگ، پدر بزرگ الان پیر شده و حتی یادش نیست اکبر و محمود کی به دنیا آمده اند و کی شهید شده اند اما خوب می داند که خودش دوست می داشت بچه هایش در راه خدا شهید شوند.

الآن تنها چیزی که از خدا می خواهد این است که آقا مهندس ۲۴ ساله اش جایی برسد تا نام پدر و عمویش را زنده نگه دارد.

خبرنگار در جاهایی از این مصاحبه هر چه خواستند نوشته است و به نکاتی که پدر شهیدان نوری گفته توجه نکرده است. لذا چند اشتباه در این مصاحبه هست.

۱- محمود در عملیات کربلای ۵ در جبهه شلمچه به شهادت رسید نه در بیمارستان. بلکه اکبر در بیمارستان شریعی در اصفهان به شهادت رسید.

۲- اکبر در جبهه های جنوب از ابتدای جنگ حضور داشت و به عنوان فرمانده یا مسئول تدارکات در لشکر کربلا بود که به شهادت رسیدی و صرف راننده نبود.

۳- محمود سه بار در چند عملیات مجروح شده بود ولی در اهواز یا در مشهد بستری بود آن هم یک تا سه روز و فرصت رفتن پدر و مادر بر سر بالینش نبود.

# مصاحبه ۹

معلمی همهجمله ویوی آملی منطقه نه حشمی منطقه‌ای روزنامه‌ی اصفهان زیبا	خبری فرهنگ اجتماعی ساحب امتیاز: شهرداری اصفهان مدیر مسئول: سید مرتضی سقاییان‌زاد	نشانی: خیابان میرفخرسکی - دهفاسل خیابان‌های تنگ صلیبی و محسن پلاک ۱۶۱ تلفن: ۸ - ۶۶۹۹۳۵	Email:mashrieh@isfahan.ir صفحه‌های: گروه فرهنگی هنری مسک (۱۳۵۷-۹)
--	--	--	--

نمازت را خواندی که خواب زاده به سرم. محمود فکری کرد و خواره گفت: خوب باند نمود برو دکتر را بنیور. پدر رفت اما زمانی که بوگشت محمود بر روی تخت به خواب شهادت رفته بود. حالا مادر حر دو سیرش را در راه خدا قربانی کرده بود. اما باز هم راضی بود. از اسفا یا پدر نیتش این بود که پسرانش در راه خدا باشند حالا چه زنده چه مرده. خدا هم این تبت مادر را بی‌ساخت نگذاشته بود از همان زمان انقلاب اکبر و محمود مبارزه می‌کردند. آن زمان‌ها منزل آقا صادق می‌رفتند و به مبارزه بر ضد حکومت ناس می‌رفتند. روزها از شهادت محمود می‌گذاشت پدر و مادر. سبها با هم خلوت می‌کردند و از خاطرات پسران‌شان می‌گفتند. پدر می‌گفت: حاجه خانم یادت هست دوستان محمود که از قم آمده بودند این جا در موردش چه می‌گفتند؟ می‌شدید و می‌گفتند: درسی‌هایی که ما در چهار سال در خودی علمیه خواندیم. محمود در یکسال ضمه را خواند. یا حاجیه خانم می‌گفتند آقا بدالله یادت هست: من مریض بودم. می‌خواستید من را به تهران ببردن آن وقتها اکبر به جبهه بار می‌برد و کین بزمین داشت. وقتی از او خواستی به ما کین بدهد تا به تهران برویم نداد و گفت: اینها مال بیت‌المال است نمی‌توانم استفاده شخصی بکنم با وقتی به سپاه رفتی تا سولفتش را برای بنیاد شهر. تحویل بگیر می‌گفتی. امسش را از لیست خط زده تا حقوق بگیر تا شد و با نام بسیجی به جبهه رفته بود.



نام و نام خانوادگی  
اکبر نوری کوهانی  
محل تولد:  
اصفهان، کوچه‌ی المهدی  
محل شهادت: شلمچه  
نام و نام خانوادگی  
محمود نوری کوهانی  
محل تولد:  
اصفهان، کوچه‌ی المهدی  
محل شهادت: سمانستان هزار نخته‌خواهی

مادر با صدای در از خواب بیدار قیاس کرد. کریمه با همان قلب دردمند از جایش برخاست و به سمت در رفت له خودش درست بود. محرمه دوباره همان آرزوی را که پدر از بازار برایش خریده بود را به تن کرده و شبانه به سوی به سوی جبهه رفته بود. مادر با چشمان گریان آنالکسی را خواند و پشت سر مسافری فوت کرد. به رختخوابش بازگشت و چشمش را بست اما تا صبح نتوانید و در فکر محرمه‌اش بود. با خودش می‌گفت بعضی محمود هم مثل اکبر شهید سواره شدن آن موقع بود که به یاد اکبر

## مسافران شب

مصاحبه با پدر شهیدان اکبر و محمود نوری کوهانی

مادر یاد روزهایی کرد که سیرش بود و محمود. هفتاد یک بار به اصفهان می‌آمد و کارهایش را انجام می‌داد. هر نوبت‌شان زود از پیش پدر و مادر رفته بکر در ۲۵ سالگی و دیگری در ۱۸ سالگی.

حالا اکبر، علی‌اکبرش را به یادگار گذاشته بود اما محمود تنها خاطرات کودکیش را برای پدر و مادر مانده گذاشته بود.

مادر طاعت جوری فرزندانش را نداشت. قیاس که کرد می‌گفت: دلش هم سوخته بود. همین بود که زود خودش را به فرزندانش رساند و حاج بدالله را با یک دنیا تنها و بی‌کسی تنها گذاشت.

حالا علی‌اکبر ۲۴ سال است و شده عضای پیروی، بهروزگرد، بدر بزرگ الان بیو شده و حتی پایش نیست اکبر و محمود کی به دنیا آمدند و کی شهید شدند اما خوب می‌داند که خودش دوست می‌داشت جبهه‌اش در راه خدا شهید شوند.

الان تنها چیزی که از خدا می‌خواهد این است که آقا مهدی ۲۲ ساله‌اش به جایی برسد تا نام پدر و عموش را زنده نگه دارد.

به دنیا آمدن فرزندی با هم آوردند. اکبرشان رفته بود ولی برای‌شان علی‌اکبری تازه نه دنیا آمده پاک و معصوم بر جای گذاشته بود.

روزها از شبی که محمود رفته بود می‌گذاشت که خبر آوردند بیاید محمود را در بیمارستان هزار نخته‌خواهی بستری کردند.

هر نوبت‌شان با نگرانی به بیمارستان رفتند محمود با بختی پختی در تخت خوابیده بود. خیال‌شان راحت شد، حالا لال این بود که شهید شده بود. اما تمام شکمن از ضرب ترکش پاره شده بود آن شب را پدر باید پیشش می‌رفت.

دکتر که آمد به محمود گفت: بنو که می‌دانستیم رگس هستی چرا درباره به جبهه رفتی. محمود جواب داد: اگر دوباره هم خوب نوم می‌روم. بعد از آن صبح محمود به پدر گفت: پدر

افتاد اکبر هم شهادت و هنگامی که همه خواب بودند به جبهه می‌رفت. اکبر شش‌هفته بود اما در جنگ راننده شده بود. و در سبهای شب رزمندگان را به مناطق می‌برد. کاهی هم وسایل جنگ با به رزمندگان را به رزمندگان می‌رساند.

مادر یاد شبی افتاد که اکبر آمد گفت: پدر بیا برویم ایادان. قدرت خنارابین، همین حرفی‌هایی که ایادان را محاصره کرده بودند، ما را نهد و به گل نشستند ولی پدر به خاطر بیماری مادر خواست برود.

و بار یاد روز آخری که اکبر رفته و زن با به ماهش را تنها گذاشت. این جا صدای خرقه‌ی مادر بود که پدر را بیچار کرد. اما پدر چیزی نپرسید. ولی فهمید که او یاد اکبرش افتاده که خبر شهادتش را با خبر

آقا بدالله یادت هست من مریض بودم، می‌خواستید من را به تهران ببرید. آن وقتها اکبر به جبهه بار می‌برد و کین بزمین داشت.

وقتی از او خواستی به ما کین بدهد تا به تهران برویم نداد و گفت: اینها مال بیت‌المال است نمی‌توانم استفاده شخصی بکنم با وقتی به سپاه رفتی تا سولفتش را برای بنیاد شهید تحویل بگیر می‌گفتی. امسش را از لیست خط زده تا حقوق بگیر تا شد و با نام بسیجی به جبهه رفته بود.



اشاره

بعد از ظهر ۳۰ تیرماه ۱۳۹۶ در خانه حاج یدالله نوری نشستی با حضور پدر (حاج یدالله نوری)، نامادری (سید احترام هاشمی)، خواهران (زهره و زهرا)، برادران (محمد و رسول)، فرزند (علی اکبر نوری)، زن برادرها (بتول صلواتی و مصلحی)، شوهر خواهر (مهدی هاشمی) برگزار شد و افراد خاطرات و تحلیل های خود درباره اکبر و محمود را بیان کردند.

ابتدا محمد نوری (برادر شهیدان) درباره اهمیت خاطره گویی و خاطره نویسی شهیدان گفت و درباره کتابی که در دست تألیف است توضیح داد. سپس با پرسش هایی از افراد حاضر آنها را به گفتن وا می داشت.

محمد نوری: ابتدا با حاجی (پدر) شروع می کنیم، شما در بیمارستان بودی و بالای سر بودید، در آخرین لحظات حضور داشتید. آن روز صبح نمازش را خواند، درست است؟

یداله نوری: نمازش را خواند، آنوقت به من گفت پاشو نمازت را بخوان. گفتم من نماز خوانده ام.

محمد نوری: آیا خودش می توانست راه برود صبح؟

یداله نوری: با صندلی خودش را می کشید پشت دستشویی، دست و صورتش را می شست. به من گفت برو دکتر را پیدا کن، دکتر گفته صبح زود می آیم، بیاید داروی من را عوض کند. من رفتم سراغ دکتر، اما وقتی آمدم دیدم، در اتاق شلوغ شده. من متوجه شدم و توی اتاق رفتم، آمدم این طرف بیمارستان نشستم.

محمد نوری: دکتر نگفت چرا اینجوری شده؟ پرستارها نگفتند علت فوت و شهادت چه بوده است؟ مثلاً آیا کراتینش کشیده بالا؟

یداله نوری: تا رفتم و برگشتم یک ربع بیشتر طول نکشید و در این فاصله شهید شد؛ شاید می خواسته من کنارش نباشم.

محمد نوری: اینها نیامده توی سندها، که مثلاً این طهالش رفته بود، یک بخش معده رفته بود،

خب این کراتین می رود بالا، عفونت رفته توی خون.

یداله نوری: ظاهراً هیچ چیزش نبود و حالش خیلی خوب بود و عادی بود.

محمد نوری: سرم بهش وصل بود؟

یداله نوری: سرم بهش وصل بود. من دوازده شب خودم آنجا بودم

محمد نوری: یک اختلافی هست اینجا، این ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۱ شهید شده، بعضی ها می گویند بیست و هشتم این را برده اند دفن. ولی من یادم است همان روز بردند. همان روز بردیم برای شستشو.

زهره نوری: پسر روح الله سال ۶۰ به دنیا آمد. همان سال اکبر آمد خانه ما و عمو را هم آورده بود. او گفت این دفعه آخرم است که می آیم اینجا.

محمد نوری: کدام خانه ساکن بودید؟

زهره نوری: خانه خاله عزت بودیم، در محله شمس آباد. گفت اسمش را بگذار روح الله، دفعه آخرم هست که می آیم، دیگر نمی آیم.

بعد سعید وحید پسر خاله ام را که گرفته بودند، خانه بابام بودیم، سعید را اسیر کرده بودند، یادم است خاله صدیقه را دلداری می داد و می گفت این دستم یعنی دست راستم از کار افتاده. چون در سنندج اسیر کومله شده بود. گفت سه نفر بودیم، بعد فرار کردیم. روزها زیر خاشاک های کنار رودخانه پنهان می شدیم و شب ها راه می افتادیم و می آمدیم، دو هفته آمدیم تا به سنندج رسیدیم.

بتول صلواتی: یکبار هم زهرا نوری (خواهر) می گفت که بابات گفته بیا کمک من نانوایی، وقتی می خواسته دست در جیب کند، دیده که نمی تواند درست با دستش کار کند. بعد می گوید دست چطور شده؟ می گوید دستم مجروح شده ترکش خورده، رفتم تهران بیمارستان عمل کردم و تازه آمدم.

زهره نوری: یک شب من اینجا بودم خوابیده بودم، بعد بلند شدم رفتم سالن دیدم لباس هایش پاره پوره و خونالود یک وضعی داشت. رفت توی حمام خودش را شست و لباس هایش را شست و آمد بیرون. از جبهه آمده بود رفته بود توی سردخانه و آنجا این شهیدها را جابجا کرده بود.

بتول صلواتی: چند ماه آمبولانس دستش بود و مجروحین را جابجا می کرد.

محمد نوری: یکبار دیگر بگو جریان رفتن به کردستان را.

زهره نوری: سال ۵۹ و ۶۰ می رود کردستان اسیر کومله ها می شود. یک ماه اسیر کومله ها بوده، سه نفر بودند. گفت ما فرار کردیم شبانه، یک جا را خراب کردیم و سوراخی درست کردیم و فرار کردیم و آمدیم. روزها زیر لجن غایم می شدیم، شب ها راه می افتادیم می آمدیم.

محمد نوری: درسش را تا کجا خوانده؟ دیپلم گرفته، نه. ششم ابتدایی؟

رسول نوری: ششم ابتدایی بود.

محمد نوری: مدرکش کجاست؟

رسول نوری: مدرکش را داریم اتفاقاً و اگر بگردم پیدا می کنم، ولی حالا پیدا نمی شود. معافیش را هم داریم.

محمد نوری: خاطره از اکبر بگو، از اخلاقیاتش، از بچگی هایش.

زهره نوری: اخلاقش خیلی خوب بود. بی ریا، دلرحم، فداکار، دائم خندان و خوششور بود، با همه فامیل رفت و آمد داشت و صله ارحام را خیلی دوست داشت.

احمد که به دنیا آمده بود، صبح زود که فارغ شده بودم به خانه ما آمد. به فکر همه بود و درصدد حل مشکلات مردم بود.

محمد نوری: سال چند بود؟

زهره نوری: سال ۵۲.

محمد نوری: یعنی اکبر چند سالش بود؟ سال ۳۴ به دنیا آمد و در سال ۵۲، ۱۸ سالش بود؟

زهره نوری: پدرم شناسنامه اکبر و من را مثل هم گرفته، حالا یا من را بزرگ گرفته یا کوچک یا

ص: ۱۰۹

همسن، نمی دانم چکار کرده. ولی ما یک سال و نیم با هم فرق داشتیم. اما شناسنامه من و اکبر ۳۶ است. یک روز و یک تاریخ، مثل دوقلوها.

محمد نوری: خب خاطره دیگر دارید؟ مثلاً از مجروحیت هایش خاطره دارید؟

زهره نوری: یک دفعه این رفته بود جبهه و آمده بود، آمد خانه و رفت. وقتی که رفت گفت که من می روم تهران و بیایم. بعد صبح که آمد از تهران، اتفاقاً ما توی حیاط داشتیم لباس می شستیم با ننه ام بودیم. بعد دیدیم یک پاکت در آورد گفت این ترکش بود، رفته بودم تهران اینها را دریاورم.

محمد نوری: آیا سال آن یادتان هست؟

زهره نوری: نه، سالش یادم نیست. گفت اینها نقل و نبات است برایتان آورده ام. گویا در اوج جنگ بود. بعد جنگ کردستان که می آمد و می رفت خودش برایم گفت، یکدفعه با ماشین سوراخ سوراخ آمد، آنوقت گفت که تا خدا نخواهد شهید نمی شویم.. الان که می آمدم از روی سرم تیر می رفت، از زیر پایم هم تیر می رفت، اما به خودم نمی خورد. ماشین سوراخ سوراخ شده بود، اما به خودش نخورده بود.

یکدفعه هم می گفت: کردستان بودیم، آن روز توی ماشین بمب جاسازی شده بود. من با بچه ها آمدم لب یک چشمه آب بخوریم. گفت دم چشمه رسیدیم، به همه بچه ها گفتیم پیاده شوید تا هم یک خورده دست و صورتمان را بشوییم و هم یک آب بخوریم و اگر یک چیزی توی کوله بارمان هست بخوریم. گفت وقتی پیاده شدیم سر این چشمه این ماشین رفت به هوا. یعنی بمب تویش جاسازی شده بوده و اینها نمی دانستند.

محمد نوری: جایش را نگفت مثلاً کجای کردستان؟

زهره نوری: نه، این را نگفت.

محمد نوری: حالا از محمود هم اگر خاطره داری بگو.

زهره نوری: محمود، یادم است ماه رمضان بود، روزها می رفت، سرکار و در دکان بابام کار می کرد. اوج گرما بود و آن روزها تکلیف هم نشده بود، آن موقع روزه می گرفت. بعد از ظهرها می آمد بدون اینکه بگوید من خسته شده ام یا مثلاً روزه ام و اینها، همینطور آب به بچه ها می پاشید و آب بازی می کرد تا افطار بشود. یا مثلاً می رفت آش می خرید و می آمد، اسباب سماور را قشنگ می چید و این کارها.



اصلاً نمی‌گفت من خسته شده‌ام.

یک شب از جبهه آمده بود، نمی‌دانم از جبهه آمده بود یا قم، به خاطر اینکه ننه ام بیدار نشود، رفته بود توی آن اتاق که آن زمان موکت بود خوابیده بود. صبح که رفتم دیدم زیر موکت خوابیده است.

آن موقع اتاق توی ایوان بود، می‌رفت از توی آشپزخانه اسباب‌سماور و قابلمه را می‌برد توی اتاق، اسباب‌سفره و اسباب‌شام را درست می‌کرد که یک وقت مبادا مادرش از جایش بلند شود. حتی داروهای ننه ام را می‌برد می‌گذاشت پهلوش.

محمد نوری: زمانی که رفت قم برای طلبگی، نگفت چرا می‌خواهم به قم بروم؟

زهره نوری: من یک بار ازش پرسیدم، گفت دوست دارم پزشک بشوم، اول دلم می‌خواهد بروم عملش را یاد بگیرم، مثلاً خودساخته بشوم که به مردم کمک کنم، بعد بیایم بروم درسش را بخوانم.

محمد نوری: آخرین بار که رفت جبهه خاطره ای ندارید؟ آخرین بار اسفند ۶۵ بود.

زهره نوری: نه، اسفند نبود، اسفند شهید شد. آنوقت که شهید شد، ۲۵ روز بود که جبهه بود.

رسول نوری: نه، سه روز بود.

زهره نوری: نه، نه، تلگرافش آمد،

رسول نوری: روز سه شنبه بود، چهارشنبه رفت توی خط، صبح پنجشنبه شهید شد.

زهره نوری: نه، شما دارید اشتباه می‌کنید. من یادم است، محمود که شهید شد یا ۲۰ روز بود یا ۲۵ روز بود که رفته بود جبهه. شب که از خط برگشته بود تلگراف زده بود، آمده بودند درب خانه به ننه ام گفته بودند که اینها از خط برگشته‌اند. خودش هم گفته بود مادر من مریض است، گفته بود من برگشته‌ام ناراحت من نباشید، من پشت خط هستم الآن. بعد هم‌رمز هایش گفتند وقتی آمده زیر چادرها لباسش را درآورده خوابیده، دوباره آمده‌اند گفته‌اند که ما کمک‌های اولیه می‌خواهیم، خیلی مجروح داریم. این بلند شده دوباره لباس پوشیده. گفته‌اند تو که بعد از چند روز تازه از خط برگشته‌ای، دیگه حالا نباید بروی. گفته‌اند، نیاز هست که من بروم، باید بروم. رفته و همان شب هم شهید شده بود.

زهره نوری: اینها با حاج حسین خرازی با هم شهید شده بودند، در یک شب شهید شده بودند، آن

را سه روز زودتر آوردند، یادتان هست که محمود را گفتند گم شده، بعد پیدایش کردند و آوردند؟ یک دوره جنازه گم شده بوده رفته بودند پیدا کرده بودند.

ماه رمضان آخر این خانه که بودیم، یک اتاق بود و یک آشپزخانه، آشپزخانه اش هم آجری بود، حتی موزاییک هم نداشت. من عصر که سماور را روشن می کردم هر روز می دیدم یک کاسه آش روی سماور، و یک خرما هم پهلوی سماور هست. تا یک ده بیست روز، حالا یادم نیست چند روز از ماه رمضان گذشته بود. یک روز من به آقا مهدی گفتم هر روز این آش را می گیری می آوری چکار کنم. گفت من آش نگرفته ام بیاورم توی این خانه. بعد فهمیدم این را محمود می آورد می گذارد و می رود. من نفهمیده بودم تا آن روز.

اکبر آقا هم هر روز صبح می آمد خانه ما. حاج خانم همیشه می گفت صبح اول وقت که زنگ را می زدند می گفتم اکبر آقا است که از یک جایی آمده. از هر جا که می آمد صبح جلو اذان زنگ خانه ما را می زد که خانه خارسوم بودم. می آمد، آن موقع احمد بود، بعدش هم که سه تا شده بودند، می گفت سه تایشان را من می گذارم توی فرقون برای تهل می دهم می برم. آنوقت می آمد بچه ها را می بردشان خانه بابام. می گفت تا موقعی که من توی اصفهانم حق نداری بروی خانه تان. باید اینجا بنشینی، من هر کاری دارم باید تو اینجا باشی. بعد هر روز هم یک پاکت کییک و بستنی می گرفت عصرها می آورد خانه. من می گفتم چرا پول هایت را اینجوری خرج می کنی؟ همیشه می گفت اینها را بده بچه های آجی خودم بخورند، من اختیار بچه های آجییم را هم ندارم؟

روز آخری که اکبرمان رفت جبهه، رفت افسانه خانم را آورد، و چند لحاف را ریخت وسط اتاق. به من گفت که آجی بیا این لحاف را با افسانه بدوزید. به افسانه خانم هم گفت لباس من را اتو بکن بگذار روی میخ، من زود برمی گردم.

محمد نوری: این چه زمانی بود؟

زهره نوری: برج دو بود.

محمد نوری: این سندها هم برج دو است. یعنی برج ۲ اوایلش می رود، اواسطش شهید می شود.

زهره نوری: بیست و ششم شهید شد.

محمد نوری: یادت نیست، بیمارستان راجع به علت شهادت چه نظری داده بود؟

رسول نوری: من ده شب پهلویش بودم. طحال نداشتم، روده هایش را چیده بودند، خون کثیف بهش زده بودند خون یرقانی بوده. خون کثیف را توی اهواز زده بودند.

ص: ۱۱۲

زهرای نوری: تختش چرخ داشت، شب آخر به بابام گفته بود هل بده. این را هل داده بود پای روشویی وضو گرفته بود در همان حالت خوابیده، نماز صبحش را خوانده بود، و به بابام گفته بود من به آرزویی که می خواستم رسیدم.

محمد نوری: گفته بود به آرزویم رسیدم؟

یداله نوری: گفت نمازت را بخوان، گفتم نمازم را خوانده ام. گفت برو دکتر را بیاور داروهایم را عوض کند.

محمد نوری: لحظه آخر را بگو.

رسول نوری: من آن شب کنارش بودم، بقلش بودم که شهید شد. نمازش را خوانده بود، کارهایش را کرده بود.

توپ ۱۳۰ خورده بود و نصف دل و پهلویش رفته بودند. خارج از خرمشهر رفته بودند برای اطلاعات. اصلاً اینها اطلاعات دادند برای فتح خرمشهر. برای شناسایی رفته بودند. با کی رفته بود، با این {استاد صاحب شیعه}.

محمد نوری: وقتی که شهید می شود، همان روز می آورند برای دفن یا فردا؟

زهرای نوری: همان روز. با خرازی سیصد تا شهید شده بودند، سه روز بعدش که اکبر شهید شد، هفتاد تا با هم شهید شده بودند.

محمد نوری: یعنی با خرازی و اینها دفن نشدند؟

زهرای نوری: نه، آن که برای محمود است.

اصلاً زمانی که خبر آوردند درب خانه ما آوردند که اکبر زخمی شده. ما فرستادیم دنبال بابام، گفتیم که بیا، اول هم به بابام گفتیم حاج آقا مریض است. رفتند با هم بیمارستان، توی راه آقام یکی دو بار بابام گفته بود اکبر می گویند مجروح شده. تا آمده بود توی خانه ننه ام گفته بوده کی بوده، گفته حاج آقا مریض شده، رفتیم حاج آقا را بردیم دکتر. آن موقع احمد بچه بود و آمده بود خانه مادرم. بعد ننه ام گفته بود احمد، حاج آقا خوب شد؟ گفته بود ننه بتول حاج آقا که چیزیش نبوده، دایی اکبرم مجروح شده آوردنش. ناراحت شد و گفت من را باید ببرید.

تا ننه ام را بردیم بیمارستان، آنوقت اکبرمان را گذاشته بودند پیش اینهایی که شهید شده بودند. توی این اتاق که می خواستند سیصد تا را خاک کنند، این هم پیش آنها بوده. من ندیدم، خود مادرم اینها را گفت. گفت پیش هم بودند. ما را اول راه ندادند. وقتی که رفته بوده گفته بودند این اکبر است. تا رویش را پس کرده بوده، دیده بوده و گفته بوده نه، این که بچه من نیست. بعد اکبرمان از آن ته گفته بوده ننه بیا بیا من اینجا هستم. تا برده بودنش، می دانید که نیروی بدنش خیلی خوب بود، هی جیق و داد کرده بوده من را چرا پهلوی مرده ها خوابانده اید. من را ببرید بیرون، من می خواهم خانواده ام را ببینم.

وقتی که اتاق شخصی دادند و آوردندش، برای اینکه قدرت بدنیش خوب بود ده دوازده روز دوام آورد.

وقتی که آورده بودندش بیرون، من که رفتم، گفت تو اگر آبجی منی اگر تو من را دوست داری، برو یک پارچ آب یخ بیاور برای من. خب دلش می سوخت دیگه. به همه می گفت آب بدهید، یک پارچ آب یخ به من بدهید. آنوقت آب هم دکترها گفته بودند بهش ندهید. بعدش که دکترها ناامید شدند گفتند بدهید. روز آخر وقتی که آبمیوه می گرفتیم می ریختیم توی یخ بهش می دادیم، همان وقت که می دادیم روده هایش نبود، یک کیسه گذاشته بودند، بلافاصله چیزی که می دادیم می آمد می رفت توی این کیسه. یعنی چیزی توی دلش نبود که این را بگیرد.

این آخر هم که می خواست شهید بشود با ننه ام حرف زده بود. گفته بود که من فردا نیستم. افسانه خانم که فارغ می شود، اگر دختر بود اسم بچه من را بگذارید زینب، اما اگر پسر بود اسم خودم را رویش بگذارید. من می خواهم اسمم توی یاد و خاطره باشد.

بعد مثلاً همیشه به من می گفت، می گفت من شهید شدم، این که برایش کار می کرد این شیشه بری بود. گفت نیاید بگویند این بچه یتیم است و فلان است و این را از پنجا نون بازش کنید. بگذارید این پنجا نون توی این دکان بخورد. یک وقت بیرونش نکنید. گفت بگذارید این باشد توی این دکان، بگذارید پنجا نون در بیاورد بخورد.

محمد نوری: چرا تلاش نکردی ببریش تهران؟

رسول نوری: نمی گذاشتند، اصلاً امکانات نبود، اصلاً امکانات جایی نبود.

زهره نوری: می گفتند هر وقت می آمدند زخمش را عوض کنند اصلاً آخ و وای نمی گفت. همه اش می گفت اسلام را یاری کنید، امام را یاری کنید. ننه ام این ده روز را با آن حالش صبح تا شب را آنجا بود. من هم می رفتم و می آمدم. هر وقت پرستارها می آمدند این زخم را عوض کنند، اصلاً دست دودستی می رفت تویش و درمی آمد.

مهدی هاشمی: نه، اصلاً آخ و وای نمی کرد. یک شب یک تبریزی را آورده بودند که دو تا پا را نداشت. توی راهرو عربده می کشید که چرا من را آورده اند اینجا، من می خواهم بروم جبهه. یک هیكل درستی داشت. دو تا پایش را از بیخ نداشت، فقط یک بالاته بود. عربده می کشید و می گفت من می خواهم بروم جبهه. اکبر می گفت بروید ببینید این چش است.

یک شب مادرم تهران خوابیده بود، من با آقا رسول رفته بودم تهران سر بزیم به مادر من. اکبر هم نمی دانم از کجا آمده بود با ماشین جبهه. آن موقع بنزین کوپنی بود. آقا رسول هر کاری کرد که دو سه تا کوپن بگیرد، نداد. گفت کوپن نمی دهم، ولی پولش را به شما می دهم.

رسول نوری: یک گونی ساعت اورینت از خرمشهر آوردند اینجا توی همین خانه. یکیش را من برداشتم. تا پانصد تومان از من نگرفت ول نکرد. آن زمان پانصد تومان پول زیادی بود. هنوز جنازه آن ساعت را یادگاری نگهداشته ام.

ساعت ها را فروختند رفتند سیستان بلوچستان اسلحه خریدند، فردا شبش آمدند دوباره توی همین خانه. دو تا سه تا کیسه اسلحه بود.

اسلحه اینها نداشتند، رفتند ماهشهر، خرمشهر توی محاصره بود، آبادان توی محاصره بود. گفت می رویم ماهشهر، با لنج شبانه می رویم آبادان. شش ماه اینها توی آبادان محاصره بودند که حتی آب هم نمی توانستند بخورند، آب هم نبود. آب را هم از ماهشهر با بشکه می بردند با لنج.

محمد نوری: آن موقع که اکبر شهید شد، توی فتح خرمشهر سمتش چه بود، نگفت؟ اینطور که توی اسناد آمده مسئول تدارکات لشکر کربلا بوده.

رسول نوری: آن روزها مقام و اینها خیلی مهم نبوده. آن دوره بنی صدر به اینها اسلحه نمی داد. می آمدند اینجا، می رفتند سیستان بلوچستان اسلحه می خریدند، دوباره می آمدند اینجا بار می زدند می رفتند ماهشهر.

زهره نوری: اکبرمان وقتی که هنوز شهید نشده بود، توی بیمارستان رفتم بالا سرش، به من گفت برو شکر خدا کن که چیزی توی روده های من نیست. منظورش این بود که من خوب می شوم. منظورش این بود که حالا- اگر چیزی توی روده هایم بود حالا- می گندید و اینها. گفتم چرا؟ گفت ما چند روز بود که غذا نخورده بودیم. بعد از چند روز آمدیم پشت خط نماز بخوانیم. پشت خط یک جا رسیدیم به یک چشمه، ماشین را نگهداشتیم پیاده شدیم. {گفت ... بودم}

محمد نوری: کردستان؟

زهرای نوری: نه، این مال همین خرمشهر است، وقتی که می خواست شهید شود. گفت وقتی که پیاده شدیم، یک خورده نان خشک بعد از چند روز ما توی کوله بارمان داشتیم. یعنی می خواست بگوید چیزی توی روده های من نیست، من خوب می شوم. گفت که وقتی که پیاده شدیم گفتم اول نماز می خوانیم و بعد این نان خشک هایمان را می خوریم. گفت وضو گرفتیم ایستادیم برای نماز. اکبر گفت من نماز اولم را خواندم تمام شد. نماز دوم را که ایستادم بخوانم خمپاره آمد. این را خودش برای من گفت، با زبان خودش گفت.

محمد نوری: توی بیمارستان گفت؟

زهرای نوری: توی بیمارستان برایم گفت. بعد اینها را هم برایم گفت، گفت وقتی که خمپاره آمد دورم گود شد، چیزهای توی شکم افتاد توی گودیها، پر خون شد. گفت من چیزها را برداشتم گذاشتم توی شکم، شکم را اینجوری گرفتم. خب آنوقت خودش راننده بوده. گفت به بچه ها گفتم بنشینید پشت ماشین، بیمارستانی که بلد بودم را گفتم من را برسانید به فلان بیمارستان صحرایی. گفت بردند آنجا شکمش را دوخته بودند. آنها عمل نکرده بودند، شکمش را دوخته بودند و آورده بودند اصفهان. یعنی به من می گفت من خوب می شوم.

یکی از همزمهایش که پهلویش بود آمده بود گفته بود وقتی که اکبر ایستاد نماز بخواند دست هایش را بلند کرد و دعا کرد که خدایا من شهید بشوم. گفت نماز دوم را که ایستاد شهید شد.

این یک جمله را خودش به من نگفت.

محمد نوری: اکبر آذر ۵۹ می رود جبهه. یعنی سه ماه بعد از حمله عراق می رود جبهه.

زهرای نوری: حمله عراق به ایران که شروع شده بود اکبر کردستان بود. بعد رادیو خاطراتش را گفت من گوش دادم. گفت که یک گروه چهل نفره مثلاً- از جمله اکبر نوری. آن موقع این را گفت توی رادیو. این از کردستان می آید اصفهان، اما نیامده خانه، از همان جا رفته پادگان اعزام شده بودند و رفته بودند، یک گروه چهل نفره، گفت اینقدر توی پادگان صدا کرده بودند، چهل نفر شده بودند، رفته بودند جنگ ایران و عراق حالا نمی دانم آبادان کجا.

علی اکبر پنج روز بعد از باباش به دنیا آمده، این را بنویسد خیلی مهم است.

محمد نوری: ما نوشته ایم دو ماه، درستش می کنیم.

علی اکبر: من فهمیدم بابام می خواست گمنام بشود. چون عکس هایش را که بردم مدرسه یک تصادف بدی کردم، دیگه چند روز بود نمی توانستم بروم. روز آخر هم که بردم.

رسول نوری: دوربین را برداشتم ولی او گفت نه، عکس نه، عکس نه، عکس را اکبر قبول نداشت.

بتول صلواتی: من یادم است بعد از عروسی همه عکس هایش را پاره کرد.

محمد نوری: علی اکبر، چرا دوست داشت گمنام بشود؟

علی اکبر: مثلاً توی سپاه که بوده استعفا داده نوشته من بسیجی داوطلبم.

محمد نوری: کجا نوشته؟

علی اکبر: توی پرونده اش است. حقوقمان را از بسیج می دهند، با اینکه سپاهی بوده. آن سالی که امام خمینی گفته تشکیل بسیج، فرم پر کرده که من بسیجی داوطلب هستم. حقوقش را هم از بسیج می گیریم.

زهره نوری: صبح که پیام رزمنده ها را رادیو پخش می کرد، آنوقت ننه ام همیشه پای رادیو می نشست می گفت پیام بچه هایم بیاید بفهمم. آنوقت رادیو هیچ وقت پیام اینها را نمی گذاشت. اکبر یک دفعه پیام داده بود آن هم بیمارستان بود به ننه ام گفته بود چهل روز دیگر پیام من می آید. اما گفته بود اینها وقتی می آیند مصاحبه کنند یا عکس بگیرند یا پیام بگیرند ما خودمان را نشان نمی دهیم، ما می رویم پشت تانک ها غایم می شویم. یعنی گمنام باشند.

محمد نوری: خب چرا گمنام باشند؟

زهره نوری: گفت که حضرت علی هم یک بسیجی بوده. گفت آدم که کارهایش را می کند همه

محمد نوری: اهل عمل باشد، اهل حرف نباشد

زهره نوری: هر دفعه که از خط می آمد می گفت این جنگ دیگر تمام می شود. می گفت این دفعه سیصد تا پانصد تا فقط من کشته ام. زود تمام می شود، ما اینها را داریم می کشیم. می گفت راه کربلا برای من مثل کف دست شده. انشاءالله این جنگ که تمام شد من می آیم همه تان را خودم می برم کربلا با ماشین.

ننه ام وقتی که خیلی حالش بد نبود، قلبش درد نمی کرد و به این صورت نبود، فقط دکتر می رفت و عمل نداشت و اینها، آن موقع اول را می گویم، رفته بود سربازی فرار کرده بود آمده بود. وقتی که فرار کرده بود آمده بود، این لباس هایش را ننه ام روی پشت بام غایم کرده بود. آن موقع مثلاً گفته بودند هر

جا گرفتید چند تا تیرش بزنید، سرباز فراری ها را که می گرفتند دیگه. بعد می گفت هر ماشین که می ایستاد انگار قلب من یکدفعه می ایستاد. می گفت شب تا صبح من همین برنامه را داشتم.

محمد نوری: یعنی مشکل قلبش که حاد شد سر این قصه بود؟

زهرا نوری: خودش این را به ما می گفت.

محمد نوری: کی رفت سربازی؟

زهرا نوری: بعد اینکه اکبر آمد این رفت.

محمد نوری: شهریور ۵۷ رفته سربازی.

رسول نوری: درست است.

محمد نوری: آذر ۵۷ فرار کردید.

مهدی هاشمی: آقا رسول فرار کرده بود، اما اصغر فرار نکرده بود.

رسول نوری: نه، ما لویزان بودیم، لویزان تاسوعا

محمد نوری: اکبر هم لویزان بود؟

رسول نوری: نه، اکبر عشرت آباد بود. روز تاسوعا {پنجاه شصت تا هلیکوپتر از اصفهان آمدند آنجا هوابرد نشستند.} صبح تاسوعا آمدند. ما همانجا توی قرارگاه بودیم. من سرباز که نبودم آنجا، آنجا راننده بودیم و توی ستاد. زیر ستاد ناهارخوری بود. دو نفر وارد شدند گرفتند به رگبار.

محمد نوری: یعنی آن درگیری اولی توی لویزان بود. بودی آنجا؟

رسول نوری: من یک متریش بودم. ما دیدیم بد شد و گفتند اصفهانی ها این کار را کرده اند و شب از آنجا فرار کردیم. از لویزان تا سر {زننگ آباد} چقدر راه است، ما پیاده آمدیم. بعد نصف شب آمدیم میدان ژاله. رفتیم خانه خاله بچه ها دو سه شب آنجا بودیم و یک شب هم رفتیم خانه طالقانی. یعنی دو شب هم خانه طالقانی بودم. بعد آمدم قم، یک ماه هم قم بودم. یک ماه قم بودیم با محسن، هر شب ته درگیری ها بودیم. خدا بیامزد خاله را، خیلی خوب بود.



محمد نوری: محسن خاله.

رسول نوری: شب‌ها با خود یعقوب رضایی (شوهر دخترخاله بابام) می‌رفتم تظاهرات. یک ماهی هم آنجا بودیم و بعد آمدیم اصفهان. خب اصفهان یک‌چند وقت بودیم تا انقلاب پیروز شد.

محمد نوری: بعد معافیت را گرفتی؟

رسول نوری: بله.

زهرا نوری: بعد اینکه انقلاب پیروز شد بهش دادند.

رسول نوری: ندادند، رفتم گرفتم.

محمد نوری: ۵۸ گرفتی؟ ماه چند؟

رسول نوری: بله ۵۸، ماه ۵.

محمد نوری: اولین بار بیمارستان که بستری شد کی بود؟

زهرا نوری: اولین بار اصفهان بیمارستان چمران نه ام را بستری کردند، دکتر نفیسی.

رسول نوری: خورشید بودیم، بعد هم

محمد نوری: سال چند بود؟

رسول نوری: سال ۵۶ بود ۵۷ بود

محمد نوری: ۵۷ نبوده.

یداله نوری: معاینه قلبش در بیمارستان چمران بود. به دکتر گفتم عملش کن، گفت عمل نمی‌کنم.

زهرا نوری: دکتر گفته من عمل نمی‌توانم بکنم.

محمد نوری: اسم دکتر چی بود؟

زهرا نوری: دکتر نفیسی.

یداله نوری: یک مدت هم در تهران بیمارستان قلب رضایی آنجا بردم خواباندمش.

رسول نوری: بیمارستان قلب شهید رضایی، سه ماه آنجا خوابید.

محمد نوری: خب بعد انقلاب آنجا بستری شد، سال ۵۸.

رسول نوری: درست است.

یداله نوری: { ... آمدم اصفهان دوباره آدرس گرفتم } رفتم کلینیک ایران. یک دکتر پیدا کردم

محمد نوری: دکتر میرسپاسی، میرسپاسی ساسان بستری کرد و عملش کرد.

آن بیمارستان { قلب رضایی } شش ماه بود، درست است؟

رسول نوری: سه ماه.

مهدی هاشمی: چهار ماه توی بیمارستان قلب شهید رضایی بود.

محمد نوری: خب آنجا عمل نشد، بعد رفت ساسان. چه سالی بود، یادتان نیست؟

زهرا نوری: آنوقت که اکبر شهید شد شش ماه بود که ننه ام را عمل کرده بودند. زمستان ۶۰ عمل شد.

محمد نوری: چقدر هزینه اش شد؟

رسول نوری: حدود شاید ۱۴۰ هزار تومان دادیم. همه سندهایش را بردیم جنب سازمان آب تهران بیمه، همه اینها را مهر کرد. بعد آمدیم رفتیم بیمه اینجا که پولش را بگیریم که گفتند ما اینها را قبول نداریم. یک خورده اش را به ما داد. یعنی از این پول یک دهمش را به ما دادند.

زهرا نوری: و زهره نوری: ننه خیاطی و گلدوزی بلد بود از بچگی

ص: ۱۲۰

رسول نوری: کت و شلوار آن زمان می دوخت.

زهرای نوری: ننه دایی می گفت وقتی که بچه بود برده بودمش خیاطی و گلدوزی

محمد نوری: چند سالگی؟

زهرای نوری: هفت سالگی رفته خیاطی، ده سالگی انگار چرخ خریده. مثلاً یک باغ ننه دایی رهن داده ۳۵۰ هزار تومان یا ۳۵ هزار تومان من نمی دانم حالا، به هر حال رهن یک باغ را که الآن سر خیابان است داده یک چرخ خیاطی برای ننه ام گرفته. چرخ خیاطیش هم آهنربا بود. ما نفهمیدیم چرخ خودش را به کی داد با اتویش و اینها. بعد این باغ را برای همان رهن ضبط کرده بودند، دیگه بهش نداده بودند.

رسول نوری: رهن برای چیز دیگه بود برای مکه اش می خواست. حاجی پولش را داد.

زهرای نوری: آن باغی که من می گویم پهلوی دکان علیمردان بود. این را ننه دایی ام برایم تعریف کرده. بعد می گفت یک روز که بچه بود خیلی کوچک بود من گذاشتمش از خانه رفته بیرون. وقتی آمدم دیدم دو تا سگ از درخت انار کنده، سرش را هم سوزانده، با این عقل بچگی، یک خورده هم نخ پیدا کرده یک کلاه بافته سر مرغش گذاشته. گفت همان وقت گفتم که این آمادگی خیاطی و بافتنی را دارد، یاد می گیرد. گفت یک استاد پیدا کردم، این هر روز می رفت خانه آنها یاد می گرفت.

محمد نوری: استاد اسمش چه بوده؟

زهرای نوری: نمی دانم. بعد آنجا می رفته خیاطی، بعد یک روز یکی آمده به ننه دایی گفته حاج خانم این بچه ات را بیا ببر، این صبح تا شب آنجا دارد خیاطی می کند، استادش از این سوء استفاده می کند. گفت رفتم آوردمش. گفت همان زمان یک سری اسباب حمام می دوخت و گلش را هم خودش می کشید، گلدوزی با دستش می کرد ۳.۵ تومان.

محمد نوری: خب یعنی ننه بچه یتیم بوده؟

زهرای نوری: بله.

محمد نوری: خرجشان را از این راه

زهرای نوری: نه، خرجشان را نمی گویم از این راه درمی آورده. ننه دایی که خودتان می دانید زرننگ

بوده توی این مثلاً باغ داشت ننه دایی ام

محمد نوری: خب کارخانه چه داشته؟

زهره نوری: من نمی دانم.

رسول نوری: مال آقاچانت بود. بعد ننه دایی اینجا کار کرد و پنج تا بچه را به ثمر رساند.

محمد نوری: چکار می کردند آنجا؟

رسول نوری: هم باغداری می کرد،

حاجیه خانم: کرباس می بافتند، و کارخانه پتوبافی هم داشتند.

محمد نوری: کی با ننه آشنا شدی؟

زهره نوری: یک روز فرخ با منی دانم کی می آیند خانه مادرشان، مادر ننه دایی یعنی.

محمد نوری: فرخ خاله بابام بوده.

زهره نوری: فرخ ننه جمیله بوده، منی دانم کی بابام می شود. می آیند خانه مادر ننه دایی. مادر ننه دایی آن روز توی خانه نبوده، می آیند خانه ننه دایی. اینها خانه هایشان روبروی هم بوده. ننه دایی هم ناهار و چایی بهشان می دهد. بعد بلند شدند رفتند نماز بخوانند. ننه من اصلاً از اتاق نیامده بیرون، توی اتاق برای خودش خیاطی می کرده. بعد آن روز اینجوری بوده، اینها گفتند ما برویم توی اتاق نماز بخوانیم. وقتی رفته اند توی اتاق نماز بخوانند، ننه ما را دیده اند گفته اند این کی است، گفته این دخترم است و اینها. این هم گفت من قصد نداشتم آن دو تا را شوهر داده بودم این را شوهر بدهم. ننه دایی ام پشیمان بود که ننه ام را شوهر داده. گفت من می خواستم این را برای خودم نگهدارم. بعد رفتند به بابام گفته اند و بابام را آورده اند عروس را دیده و دیگه عاشق شدند.

محمد نوری: سال چند بوده؟

زهره نوری: بعد می روند تحقیقش را از شاطر حسن می کنند. تحقیقشان از شاطر حسن بوده.

رسول نوری: ننه من هیچ چیز از خیاطی نمی دانست. {شش ماه رفت آموزش دید} شد خیاط

واقعا درجه يك. همه تان شاهد هستيد. خيلي هم حقش را خورديم براي آن دوخت ها.

زهر نوري: مادر من سواد نداشت، قرآن هم بلد نبود. اما معرفتش به حدی بود که از يك دکترا. مثلا- اذان که می گفتند این سر سجاده نمازش نشسته بود. از نظر تمیزی، از نظر سفره انداختن هایش، از نظر صبوری. وقتی که مریض بود صبح که بهش می گفتمی که مثلا دیشب خوب بودی، می گفت الحمدلله خيلي دیشب خوب بودم.

محمد نوري: تاريخی که ازدواج کردند چه تاريخی بوده؟

زهر نوري: ازدواجشان را نمی دانم، دو سه سال جلو من بوده. يا ۳۰ بوده يا ۳۱.

رسول نوري: سال ۳۱۱ بابات به دنيا آمده.

محمد نوري: چند سالش بوده ازدواج کرده؟

زهر نوري: بيست سالش بوده که ازدواج کرده. همين که من می گويم، سال ۳۱ ازدواج کرده.

محمد نوري: خانه تان کجا بوده؟

محمد نوري: دکانت کجا بوده؟

يداله نوري: سر چهارراه سيد جواد در خيابان کاشانی اصفهان بود.

محمد نوري: خانه تان کجا بوده؟

يداله نوري: کاشانی خانه مان همان جا اجاره اين بود.

رسول نوري: خيابان پشت مدرسه جهان، پشت هلال احمر بود.

محمد نوري: بابات چکاره بوده؟

يداله نوري: بابام کارگر بود.

رسول نوري: آسيابان بود.

محمد نوری: خب آقا مهدی شما خاطره ای دارید از ننه؟

مهدی هاشمی: خیلی زحمت کش بود علی الخصوص احمد، احمد را همیشه روی دست داشت.

محمد نوری: شب آخر که ننه فوت کرد پیش شما بود، درست است؟

مهدی هاشمی: خانم بتول حسینی روی دستان من در مقابل کلینیک اصفهان فوت کرد.

بتول صلواتی: خیلی به مادرش احترام می گذاشت. اول که من آمده بودم فکر می کردم ننه دایی چند وقت است نیامده خانه که اینجوری احترام می کنه. اصلاً همچین بلند می شد جلو پایش و چادرش را تا می کرد کفش هایش را جفت می کرد یک پتو برایش پهن می کرد یک پشته می گذاشت و می گفت بنشین. یکی هم این اساس سفره چیدنش و زندگی کردنش خیلی با سلیقه بود.

همان روزی که شبش فوت کردند ما با هم توی کوچه بودیم. بعد که من آمدم خداحافظی کنم بروم دم درب آنجا ایستاده بود. گفتم حاج خانم حلال کنید داریم می رویم. گفت چرا داری می گویی حلال کن، شما حلال کنید. گفتم بالاخره راه است ما داریم می رویم شما حلال کنید. اتفاقاً همان جا روسریش را من گرفتم گفتم شما حلال کنید، پیش شهدا ما روسیاه هستیم، شما شفیع ما هم بشوید. ما رسیدیم خانه ساک را که گذاشتیم، که زنگ زدند برگردید.



## خاطرات گذشته: نشست خویشاوندان درباره شهیدان اکبر و محمود نوری

جمعه ۲۰ مردادماه ۹۶ تعدادی از خویشاوندان اکبر و محمود نوری به قم آمدند و مهمان آقای محمد نوری برادر دو شهید بودند و حدود چهار ساعت به خاطره گویی پرداختند. حاضران در این نشست عبارت بودند از: اصغر نوری (عمو)، قاسم نوری (عمو)، علی نوری (عمو)، محمد ظاهری (داماد عمو)، حسین مظاهری، امیر نوری (داماد عمو) و محمد نوری (برادر).

قاسم نوری: وقتی در بیمارستان شریعتی اصفهان بستری شد همان روز رفتیم به عیادت او. می گفت بیمارستان اهواز رفته و آنجا خون بهش زده بودند، خون زردی یرقان داشته. خون زردی باعث شد که

محمد نوری: کدام بیمارستان؟

قاسم نوری: خودش گفت بیمارستان اهواز. وقتی ترکش خورده بود به روده بزرگ و پهلوی او، تعریف می کرد.

محمد نوری: گویا معده و طحالش نه روده بزرگه با گلوله خمپاره ۱۲۰ رفته بود.

قاسم نوری: من رفتم پیش دکترش، دکتر خیلی قوی بود، گفت ما معده و روده بزرگه اش را گلوله برده و ما کاری از دستمان بر نمی آید. اما خونی که بعد به او تزریق کرده بودند چون آلوده به زردی و یرقان داشته، آن زردی تعادل بدن و خونس را به هم زده بود.

محمد نوری: آیا توی بیمارستان دیدیش؟ چند بار توی بیمارستان دیدیش؟

قاسم نوری: ما سه چهار روز دائم و هر روز خیلی طلب بستنی می کرد، آب و عتش و دائم می گفت من بستنی می خواهم و دائم ما بستنی برایش می گرفتیم. به دکتر گفتیم بستنی ضرر دارد؟ دکتر گفت نه دیگر، بستنی بهش بدهید. دکتر گفت ناراحتش نباشید، هر چه می خواهد بهش بدهید.

علی نوری: بیمارستان که بود اتفاقاً من بالاسرش بودم، سه چهار مرتبه رفتیم، بعد از پزشکش هم پرسیدم.

ص: ۱۲۵

محمد نوری: پزشکشکش اسمش چه بود؟

علی نوری: پرستاری که آن دو روز بالا سرش بود.

محمد نوری: آیا دکتر اسفندیاری بود؟

علی نوری: دقیقاً نمی دانم. بعد، شکمش باز شده بود، گفت چون زخمش باز شده چسبندگی ایجاد شده. وقتی زخم شکم باز می شود، دکتر به من گفت چون چسبندگی ایجاد شده دیگر هیچ کاریش نمی شود کرد. گفت از آنجا که آوردند این را نتوانسته اند زخم بازش را ببندند، به خاطر عدم امکانات. خود پرستار گفت ما اینجا امکانات نداریم. اگر امکانات داشتیم می توانستیم زخم باز و عفونت را مهار کنیم. و یک موقعی بوده که پنی سیلین و امکانات فوق العاده کم بوده. من یادم است خود پرستار داشت افسوس می خورد. نه به وسیله ترکش، بلکه عفونت و چسبندگی اذیتش کرد.

محمد مظاهری: من یادم است که دکتر بهش اجازه نمی داد چیزی بخورد. ولی یک روز قبل از فوتش من آنجا بودم، دکتر آمد بیرون، پدرتان هم بود،

محمد نوری: اسم دکتر چه بود؟

محمد مظاهری: اسمش را نمی دانم. ولی پزشکشکش اسفندیاری بود کلا، می آمد آنجا سر می زد. یک روز قبل از فوتش بعد از ظهر روز ملاقات بود، صدا کرد بیرون، من آمدم بیرون، پدرتان هم آمد بیرون، یکی دو نفر دیگر هم آمدند بیرون که نمی دانم که بودند، دکتر گفت دیگه کار از کار گذشته، دیگه هر چه می خواهد بهش بدهید، بستنی هم می خواهد بهش بدهید. ولی حالا اینها می گویند قبلش بستنی خریدیم، اصلاً اجازه نمی دادند، اصلاً نمی توانست چیزی بخورد، هیچ چیز توی دلش نبود. به خاطر اینکه خیلی قوی بود، چند روز آنجور ماند.

حسین مظاهری: من مراجعه کردم به بیمارستان شریعتی، دیدمش و اتفاقاً یکی از دوستان ما هم بود به نام قدرت الله محمدی. قدرت الله محمدی هم آنجا در واقع او هم زخمی شده بود.

محمد نوری: چه کاره بود؟

حسین مظاهری: از هم دانشگاهی هایمان بود که الآن هم زنده است. اصلاً یک حال عجیب و



نزاری داشت که گفتیم حالا مثلا فوت می کند. اما برعکس اکبر حالش خوب بود و به نظر می رسید چیزیش نیست. حالا او زنده ماند، و اکبر شهید شد.

امیر نوری: اکبر، محمود را هم تشویق کرده بود برود جبهه. محمود رفت جبهه، اکبر آمد. بعد به شوخی بهش می گفتیم که خودت کم بود می رفتی، این داداشت را هم برداشتی بردی، گناه دارد بنده خدا. اکبر حرف های ما را می شنید و می خندید.

محمد مظاهری: ما خاطره خوبی که داریم، یکبار ما با ایشان خانه بابات بودیم، من و عمو اصغر و ایشان.

محمد نوری: در چه سال و چه تاریخی بود؟

محمد مظاهری: فکر کنم ۱۳۴۸ بود؟

محمد نوری: ۳۶ تا ۴۸ می شود ۱۴ سال. یعنی اکبر ۱۴ ساله بوده است. اما شما چند ساله بودید؟

محمد مظاهری: من کمتر از ۱۴ سال بودم. ما با اصغر آقا و اکبر خیلی زندگی کردیم، خیلی اینور آنور رفتیم، بیشتر با هم می رفتیم شنا. سه نفری با هم می رفتیم سینما. باباتون را یکجوری دکش می کردیم. خدا بیامرز. یکبار من و اصغر آقا را برداشت برد ما را توی باغ ننه دایی، باغ گیلاس داشتند. ما سه نفر بودیم، من و اکبر خدایامرز بود و اصغر آقا، کس دیگر هم نبود. ایشان رفت بالا اینقدر گیلاس، از بالا افتاد پایین.

اصغر نوری: یک سال من و محمد آقا و بابا آمدیم قم خانه خاله حمیده. ما می خواستیم به گردش برویم... آقا محمد را می خواستیم یکجوری دکش کنیم. می گفت من می دانم، شما می خواهید بروید سینما. هر چه گفتیم نه، گفت من به بابام می گویم، شما می خواهید بروید سینما.

محمد نوری: سال چند بود؟

اصغر نوری: سالی که فیلم لیلی و مجنون را گذاشتند، فکر کنم سال ۵۰ بود.

محمد مظاهری: من سال ۵۱ سینما را دیدم. قم خیابان تهران بود. یک فیلم گذاشته بود به نام

ص: ۱۲۷

الکلی، بازیگرش هم همان آقای جعفری بود که مرد. گفتند قرار است خرابش کنند و اعتراض آورده بودند. خانه یعقوب خدا بیامرز رفتیم، خانه خاله.

محمد نوری: شما چه سالی و با کی آمده بودید خانه خاله حمیده؟

امیر نوری: سال ۵۱. ما از کرمانشاه آمده بودیم، از اصفهان هم حاج غلام خدایبامرز. من با مادرم بودم و عموی بزرگم حاج علی آقا نوری.

محمد نوری: تهران بود؟

امیر نوری: بله. محمد آقا نوری فوت کرده بود، به این مناسبت توی قم جمع شدیم همه. چون بابای من وادی السلام قم خاک است. یک هفته ما اینجا بودیم، قم بودیم، تا مراسم هفتش اینجا بودیم، خانه یعقوب بود. برای مراسم پدر من بود، اینجا بودند ایشان.

محمد نوری: یعنی مراسم هفت پدر شما قم بوده؟

امیر نوری: بله، چون اینجا خاک بود دیگه.

محمد نوری: کدام مسجد؟

امیر نوری: یادم نیست کدام مسجد.

محمد نوری: خب شما پدرتان به رحمت خدا می رود، بعد اینجا مراسم، بعد اکبر هم اینجا می آید، اکبر شما را خیلی دوست داشت و ارتباط

امیر نوری: بعد از قم آنها رفتند کرمانشاه. فامیل های اصفهان چون من کوچک بودم،

محمد نوری: چند سالتان بود؟

امیر نوری: متولد ۱۳۳۵، پانزده سال. بعد ما را بردند اصفهان. حالا یعنی احترام بگذارند و هوایمان را داشته باشند، طفل یتیم و خلاصه از این حرف ها. از همینجا ما با اکبر جور شدیم. خب همسن بودیم به هر حال.

ص: ۱۲۸

محمد نوری: قبلش ندیده بودید همدیگر را؟

امیر نوری: نه، شناختی نداشتیم.

محمد نوری: سپس و مجدداً شما به کرمانشاه رفتید؟

امیر نوری: بیشتر باعث رفاقت و نزدیکی ما توی اصفهان موتور گازی اکبر بود. این خاطرات آن زمان.

محمد نوری: بعد شما رفتید کرمانشاه دوباره، بله؟

امیر نوری: بله دیگه. رفتیم کرمانشاه و تا سال ۵۳ یعنی دو سال بعد دوباره به اصفهان آمدم، و یک ماه اصفهان بودم.

محمد نوری: تابستان بود.

امیر نوری: بله اتفاقاً تابستان بود.

محمد نوری: در این مدت بچه های استاد حسن و جوانان دیگر اقوام بازی و تفریح داشتید؟

امیر نوری: بله با اینها بودیم و با اکبر هم بودیم؛ به خاطر سابقه و رفاقت قبلی با اکبر رفیق بودم.

حسین مظاهری: مطلبی که خیلی مهم است در رابطه با خدا رحمت کند اکبر آقا این بود که با جبهه ها خیلی متحول شد، یعنی اخلاقتش از این رو به آن رو شد. یعنی در واقع خودش ساخته شد و الحمدلله جبهه ها خیلی بهش کمک کرد و شخصیتش را ساخت، و خدا رحمتش کند رفت شهید شد. اما از این رو به آن رو شد از لحاظ شخصیتی. یعنی همه جوانان این تحول را پیدا کردند.

علی نوری: من یادم می آید با اکبر خیلی بودیم، ایشان یک شیشه بری داشت، شغلش شیشه بری بود. یک مغازه گرفته بود و یک وانت ژیان مانند بود که شیشه ها را حمل می کرد. اکثر وقت ها من را برمی داشت می برد کمکش برای شیشه بری، و خیلی وقت ها هم من را در دکان ماندم.

محمد نوری: دکانش کجا بود؟

علی نوری: دکانش جنب خانه دایی رضا بود. اکثرا من دنبالش می رفتم برای پادویی.

محمد نوری: مزد هم می داد؟

علی نوری: موقعی که شب می شد و اذان، باباش می رفت برای نماز، به من می گفت بیا کارت را بکن و برو. کار که می کردم یک دو تومان سه تومان می داد و می گفت که برو تا بابام نیامده است.

انقلاب که شد یک ساختمان جلوی مغازه بود که مال فرانسوی ها بود. ما گازوئیل آورده بودیم چیده بودیم در دکان. بعد بابات حرص می خورد می گفت بپا کاری نکنید. آن موقع که مردم راهپیمایی کردند، راهپیمایی دوم سوم بود، که از چهارراه تختی آمدند طالقانی که آن موقع به نام ولیعهد بود بعد آمدند آن ساختمان. تا که رسیدند اینجا یادم است اکبر به من اشاره کرد گفت تا بابام نیست، چند تا از این بیست لتری های گازوئیل ها را دادیم به راهپیمایی کننده ها. آنها رفتند ریختند توی این ساختمان، که همان موقع آن ساختمان آتش گرفت. البته حاج یدالله مخالف بود که ساختمان آتش زد. نیم ساعت بعد ساواکی ها ریختند. بعد دکان پر از خمیر بود گذاشتیم در رفتیم. فردایش که آمدیم خمیرها پف کرده بود و کف دکان چیده بودیم. ساختمان روبرویی سوخته بود و بعد ما رفتیم توی ساختمان، اساس ها و اینها را برمی داشتیم می آوردیم. البته یک صندلی بود که من برداشتم آوردم که ده سال این صندلی درب دکان بابات بود. رفتیم توی ساختمان، اینقدر لیوان بود، لیوان های خوب. هواپیما بود، رویش لیوان های آمریکایی خیلی قشنگ بود. یک کاری که من کرده بودم آنجا، رفتم زیرزمینش یک حدود چهل پنجاه تا پاسور برداشته بودم. پاسورها را ریختم توی دامنم. تا که آمدم بیرون پاسبان ها رسیدند. من که رسیدم یکی زدند پشت گردنم، من با پاسورها کف خیابان شدم. کف خیابان که شدم پاسبان ها پاسورها را جمع کردند، و من زدم به چاک.

اصغر نوری: در زمان حصر آبادان، اکبر و یک گروه از اصفهان رفته بودند. آنان برای حصر آبادان خیلی تلاش کرده بودند. وقتی به مرخصی آمده بود، تعریف می کرد و درباره پیروزی می گفت ضبط هایی که از لنج ها گرفته بودند در جبهه ها کار گذاشته بودیم و صدای آنها را بلند می کردیم و موجب انحراف آنها می شدیم. سه تا تقسیم شده بودیم، یکی اش من بودم فرماندهیش. آنها آتش را ریختند روی ضبط صوت ها و ما از آن طرف نفوذ کردیم و حصر آبادان را شکستیم. قبلش امام خمینی تاکید کرده بود که حصر آبادان باید شکسته شود، آبادان داشت سقوط می کرد.

قاسم نوری: این که حسین آقا فرمود راست می گویند، من و اکبر، من که کاسب بودم، اما اکبر با یک سری از بچه های محل با هم بودند. تا که رفت جبهه و آمد خیلی تحول پیدا کرد. آن زمان من توی

دلم حرص می خوردم می گفتم اکبر ما اهل اینها نیستیم. حسین کارت می و اینها سه چهار تا دور و برش بودند. رفت که جبهه و آمد، دیگر دنبال این بچه ها نرفت. اینها دیگر دورش را خط زدند.

علی نوری: من یادم می آید که توی مسجد النبی اکرم که در میدان بهار بود، آنجا محلمان بود. من یادم است که پیمان مسعودی تدارکات بود، ما که می آمدیم آنجا و وعده هایمان آنجا بود، و همیشه جلسات بسیج که می گذاشتیم خود اکبر مرتب آنجا بود. انقلاب هر خبری که می آمد از آنجا منتشر می شد. همیشه من با موتور می دیدمش آنجا می آمد.

علی نوری: یادم می آید من آنجا مسئول بهداری لشکر ۸ نجف بودم،

محمد نوری: محمود هم توی آن لشکر هشت بود؟ خودش آمده بود یا آورده بودنش؟

علی نوری: وقتی نیرو را اعزام می کردند، تقسیم بندی می کردند و یک تعدادی نیرو می دادن به تیپ یگان ها. ما که مسئول بهداری بودیم، صبح می رفتیم، می گفتند این نیروها امروز آمده اند. آنوقت ما می دیدیم نیروها به چه دردی می خورند، ما خودمان انتخاب می کردیم، می گفتیم این نیرو به درد می خورد، این نیرو به درد دکتر می خورد، و هر که را می خواستیم انتخاب می کردیم برای گروه خودمان.

بعد من یک روز صبح که بلند شدم رفتم، دیدم محمود جزو نیروهایی است که به ما داده اند. گفتم آقا محمود اینجا چکار داری؟ تابستان هم بود و خیلی هم گرم بود، ماه رمضان هم بود. بعد من گفتم عمو جان اینجا چکار می کنی؟ گفت من را اعزام کرده اند به نجف. گفتم چیزی هم دوره ای دیده ای؟ گفت من یک دوره امدادگری دیده ام. گفتم عمو جان می خواهی بیایی توی بهداشت. اگر بیایی توی بهداشت امکانات خوبی دارم. گفت نه، من با این رفیق هایم خیلی دوست هستم و نمی توانم رفیق هایم را رها کنم. ولی من همان روز بردمش دفتر بهداشت، زیر کولر و اینها حسابی استراحتش را کرد، بعدش گفتم اگر وایستی با ما بهداشت، احتیاج به نیرو داریم. ولی هر کاری کردم،

محمد نوری: شما توی بهداشت چکار می کردید؟

علی نوری: یکی وظیفه مواد غذایی بود، مواد غذایی که برای رزمندگان می آید مسمومیت ایجاد نکند. برنامه مواد غذایی بود، نگهداری بود، طبخ بود، توزیع بود.

محمد نوری: توزیع هم با شما بود؟

علی نوری: نه، توزیع را یک نیرو می گذاشتیم بالای سرش نظارت کند. ضد عفونی دستشویی ها که می کردند، سم پاشی هایی که توی منطقه می کردند. بعد کاری که ما می کردیم آموزش بود. سالن هایشان را ضد عفونی می کردیم. گال خیلی فراوان بود. اگر مورد گال بود این را برمی داشتیم می بردیم قرنطینه می کردیم. کار دیگری که می کردیم واکسیناسیون بود. هر نیرویی که می آمد واکسن بهشان می زدیم. اگر می رفتند زخمی می شدند واکسن کزاز می زدین.

محمد نوری: بعد شهید می شدند شما جمع می کردید؟

علی نوری: نه، آن یک گروه دیگر بود. وقتی شهید می شد می دادیم به یک گروه دیگر.

بعد محمود که آمد من خیلی تلاش کردم بیاورمش توی بهداشت. ولی گفت من با رفیق هایم از حوزه آمده ایم، دو ماه است که آمده ایم، می خواهم با این رفیق هایم باشم. دو سه تا رفیق داشت که خیلی دوستشان داشت.

محمد نوری: آن رفیق هایش کجا بودند؟

علی نوری: آنها امدادگری دوره دیده بودند، و خب عملیات که هم شد، ما مسئول بهداری اینها را بعنوان نیرو گردان پیاده فرستادیم. می دانید که یک گردان که می رفت سه چهار تا امدادگر هم با کوله پشتی دنبال این یگان می رفت. هر کس از یگان زخمی می شد این را کولش می کردند می آوردند عقب، یا با آمبولانس می بردنش عقب. {گفتم حتی می خواهی رزمنده، گفت نه من فقط امدادگر}. توی عملیات شلمچه که شهید شد که به من اطلاع دادند،

محمد نوری: کجا شهید شد؟

علی نوری: شلمچه بود، صبح زود بود.

محمد نوری: کجای شلمچه؟

علی نوری: از منطقه حمیدیه که یک کمی می آییم پایینتر تا خرمشهر، اینجا حدود پنجاه کیلومتر است. به عمق ده کیلومتر که می رفتیم به سمت عراق، اینجا را می گفتند شلمچه، که سایت شلمچه می گفتند. که تپه تپه مانند بود، آنوقت هر نیرو که می رفت جلو یک امدادگر هم دنبالش می رفت. آنجا آتش خیلی قوی بود که من خودم رفتم آنجا، حتی من خودم هم آنجا حضور داشتم. آنجا امدادگرها به ما می گفتند حتما یک امدادگر باید باهاتون باشد.

محمد نوری: خب آنجا ترکش خورد دیدیش؟

علی نوری: نه، به من خبر دادند، خبر دادند آورده بودنش عقب.

محمد نوری: کلا ندیدیش؟

علی نوری: نه، آنجا دیگر نه، چون نمی گذاشتند ما برویم. به من گفتند که فامیلتان شهید شده.

قاسم نوری: می گفت که توی قم سر درگیری آقای منتظری درگیر شده بودند و یک کتک سیر خورده بود و بدنش کبود بود. با بدن کبود رفته بود جبهه. از حرص و ناراحتی در قم که درگیری شده بود سر کار آقای منتظری کتک را خورده بود و بعد رفته بود جبهه.

امیر نوری: حاج غلام نوری عموی اکبر در روحیه و تجارب و زندگی اکبر مؤثر بود و مناسب است درباره حاج غلام هم محوری باز کنیم. او آدمی بود که سواد آنچنانی نداشت، پدر و مادر آنچنانی نداشت، موقعیت اجتماعی سیاسی یا اداری یا فلان ندارد، به چه دلیلی می تواند اینقدر محبوب بشود بین مردم. خوش اخلاق بودنش، کاسب بودنش، درست کار بودنش، متدین بودنش، قوه جاذبه قوی داشتنش، کار مردم راه انداختن و کار فامیل راه انداختن. حتی فامیل از شهرهای دیگر که می آمدند، فامیل های خود من که از کرمانشاه می آمدند، درست است که فامیلیت از قبل داشت، ولی این دلیل بر این نمی شد که مهمان این آقا بشوند. چون به غیر از این آقا ده تا دیگه توی اصفهان فامیل داشتند آنها. اما غیر ممکن بود که فامیل من نوعی از کرمانشاه بیایند و توسط این آقا و حاج خانم مهمان نشوند. یعنی اصلاً من یادم نیست.

محمد مظاهری: حاج غلام پیش سلام بود. یکی از محاسن بزرگش این بود که به کوچک و بزرگ سلام می کرد. هر جا وارد می شد سلام می کرد. یکی از عوامل موفقیت من فکر می کنم همین است. خیلی برخورد اولیه اش خوب بود و همیشه سلام می کرد.

قاسم نوری: استاد غلام اخلاق و ادب داشت که حتی روی همسایه های مغازه تاثیر داشت. چون محله شاپور جدید یک محلی است که خیلی چفت و بست ندارد ذهن ها و زبان ها و اینها. چون محل و مکان مردانه است و خیلی زن آنجا نیست، تقریباً آزادند. اما این ادب ایشان خود من هم شاهد هستم که شدیداً روی همسایه ها تاثیر می گذاشت. به هیچ عنوان بددهنی نمی کردند.

متدین بود. به نماز اول وقت خیلی مقید بود. سفارش به همه می کرد که نماز بخوانید.

شب آخری هم که بیمارستان بود، شب آخر عمر،

محمد نوری: حاج غلام در بیمارستان شریعتی بود، درست است؟

محمد مظاهری: بله. آن شب خانم من بالاسرش بود. می گفت تب کرده بوده شدید، یعنی بدنش را عفونت گرفته بوده و تب کرده بوده شدید، می گفت مرتب بی حال می شد و دوباره چشم هایش را باز می کرد و می گفت اذان صبح را گفته اند؟ می گفتم نه بابا هنوز زود است. گفت دوباره از حال می رفت بعد دوباره چشم هایش را باز می کرد و می گفت اذان گفته اند؟

قاسم نوری: ایشان یک سنگساز بی سنگر بود. با اینکه امکانات ادبیات آن زمان نبود یک آدم با ادبی بود. یک دانشگاه نرفته دانشگاه دار بود. یعنی مغازه اش حالت دانشگاه داشت. در مغازه اش شاگرد تربیت می کرد، مشتری تربیت می کرد، همسایه تربیت می کرد. با اینکه سوادش کم بود تربیت می کرد، مردمان محیطش را تربیت می کرد، با ادبش، با احترامش.

زمان شاه یک آقای بی یک ماشین از حاج غلام خرید برد، پولش را نداد. ما رفتیم ماشین را از او گرفتیم آوردیم. یارو آمد شبانه ماشین را دزدید از مغازه حاجی. ما رفتیم یارو را گرفتیم. یارو را گرفتیم {تا شاگردم خواست بزند} دستش را گرفت. گفت چرا می خواهید بزنیدش؟ گفتیم خب ماشین را دزدیده برده. گفت اگر بزنی توی گوش این اشتباه کردی. یک توگوشی نگذاشت به دزد ماشینش بزنیم. این قضیه مال پنجاه سال پیش است.

علی نوری: بنده با استاد غلام نوری بعنوان یک فرزندخوانده اش می شدم. یعنی یک روز در میان من به خانه اش می رفتم و اینقدر خاطرات جالب من از او دارم که گمان نکنم کسی اندازه من خاطرات از ایشان داشته باشد.

ایشان چهار خصلت داشت که استثنا بود. یکی ایشان یک عقل و خرد داشت که هر کس با ایشان مشورت می کرد سود می برد. ایشان آینده نگر فوق العاده ای بود. همه با ایشان مشورت می کردند. هر کس با ایشان مشورت می کرد چنان با عقلانیت جواب می داد، پیش بینی اقتصادی هم خوب می کرد که حد و حساب ندارد. خداوند آن حس عقلی که بهش داده بود، و مشورت و آینده نگری که داشت من تاحالا توی عمرم ندیده ام بجز ایشان. ببینید بعضی ها سواد ندارند ولی عقل خیلی بلندی دارند.

{امام صادق می گوید که خداوند هر کس را دوست دارد واسطه خیر قرار می دهد.} و ایشان خیلی خیرات می کرد. یعنی دست هیچ کس را رد نمی کرد. و صفت خیراندیشی و خیردار بودنش قشنگ در وجود ایشان بود.

یکی از صفاتش که خیلی برجسته بود این بود که ایشان متواضع بود. مراسم مهمانی که می شد یا مراسم عروسی یا عزا، خودش کفش ها را جفت می کرد و من پشت سرش کفش ها را جفت می کردم.



تنها کسی که از این داداشی‌ها از ایشان سیلی خوردم من بودم. من هر روز می‌رفتم درب دکانش، من را می‌برد توی خانه اش ناهار می‌داد، بعد دو سه تومان می‌داد من می‌رفتم پهلوی ننه اینها خرج زندگی. بعد یک روز من نرفتم مدرسه زود رفتم توی گاراژ. گفت چرا حالا آمدی، هنوز که ظهر نشده، عصبانی شد و یک سیلی زد توی گوش من. گفت این را می‌زنم که به مدرسه ات اهمیت بدهی. خیلی به سرنوشت من حساس بود. گفت من می‌خواهم دستت را به یک جایی برسانم. برای همین هم، من کبوترآباد ما کسی را نداشتیم. ایشان با کبوتر آباد با ده آشنا بود، {یکی بود به نام سعید میری} ایشان دبیر کبوترآباد بود، باهاش تماس گرفت که این داداش من را راه بده. من رفتم آنجا به واسطه استاد غلام من را قبول کردند. ایشان هم گفت من از استاد غلام تعهد گرفته ام یکبار ما را مهمانی بدهد. استاد غلام قبول کرده که تمام دبیرها را مهمان کند تا من را آنجا قبول کنند. که آن موقع انقلاب شد، وقتی انقلاب شد دیگه ایشان هم مهمانی نگرفت.

یکی دیگر از خاطراتم این است که، من زمانی که هنوز من توی نیروی سپاه بودم و می‌خواستم عروسی کنم. بعد من باید می‌رفتم یک دوره چهار ماهه. من قبول کردم که ازدواج کنم و بعد بروم دوره. دخترعمویم را همین برای من انتخاب کرد.

محمد نوری: چه سالی بود؟

علی نوری: سال ۶۲ بود. {هوشیاریش} از این بابت بود که من می‌خواستم ازدواج بکنم، بعد شبانه آمد خانه من گفت من شنیده ام که یک دوره چهار ماهه سپاه برایت گذاشته. دوره ات را برو، من می‌روم ازدواج را به هم می‌زنم، برو دوره چهارماه ات را ببین بعد بیا ازدواج بکن. ازدواج را که گذاشته بودیم شب جمعه تعطیلش کرد، گفت برو دوره ات را ببین بعد بیا ازدواج کن. برای همین من چهار ماه رفتم دوره آموزشی دیدم بعد

محمد نوری: عروسی هم گرفتی؟

علی نوری: بله، همین استاد غلام برایم گرفت. خودش هم پولش را داد، بعد من پولش را دادم. هفتاد تومان ایشان هزینه داد، بعد هم من بهش دادم.

اصغر نوری: هر سال ماه رمضان هفته ای یکی دو بار زولیا بامیه برای ما می‌آورد. خب ما هم بچه گشونه، تامین می‌کرد ما را. آن زمان بابام درآمد نداشت، حاج غلام ما را تامین می‌کرد. من توی کارم تنبلی کرده بودم، یک دستگاه بود، گفت تمیز کن، تمیز نکردم، خلاصه حسابی چربم کرد.

قاسم نوری: آن موقع یک کاری گفت که در سطح من نبود، من انجام دادم. من در سطح درس و

ص: ۱۳۵

مدرسه بودم، گفت {سیو} جلو شورلت را ببند. {سیو} جلو شورلت یعنی کل فنی شورلت. من بستم. تا که بستم و آمد دید کاملاً بی عیب است، آن سال من را تشویق کرد. آن تشویق باعث شد من از راه کج فرار کنم. هر راه کج بود من فرار می کردم. تشویق بجایی بود. آنوقت من را تشویق می کرد، هی دعوا می کرد. آنوقت این اصغر آقا کلید بود روی حاج غلام، من نه. من رویش کلید نبودم. من مثبت ها را می دیدم، اصغر آقا منفی ها را می دید. منفی هم داشت.

منفی یکیش این بود که خیلی غریبه ها را دعوت می کرد یک سری از این مظاهری هایی که جزو فامیل ما نبودند، دعوت می کرد و ناهار بهشان می داد. اصغر آقا مخالفت می کرد. مثلاً خود حاج حسن نه، آبجی زن هایش هم نه، هم ریشه های این نمی دانم کی و کی را دعوت می کرد سور می داد.

یکی از چیزهای دیگر این بود که ذهنیتش فوق العاده در حد فنیش قوی بود. ایشان کرومبیل کامیون را تعمیر می کرد سر از خود. الآن با دستگاه دارند تنظیم می کنند، ایشان با دست و ذهنش کرومبیل را تعمیر می کرد، که همه می آمدند بهش جایزه می دادند. کرومبیل کامیون برای اینکه زوزه نکشد صدا نکند، ایشان بقدری استاد بود توی این کار که همه می آمدند هزش را می بردند.

محمد نوری: افرادی دور ایشان می رفتند و با اخلاق و احترام به ایشان دوستی خود را با او تقویت می کردند ولی برخی این روش را یعنی روش دوست یابی را نداشتند.

اصغر نوری: بله، یک دلیلش این است. یک دلیلش هم این است که آنها توی رفاه بودند، وضع مالیشان بهتر بود، و ارتباط با آنها را بیشتر درواقع می پسندید. خب این طرف ضعیف بودند، خانواده ضعیفی بودند، مال و منالی نداشتند. جاذبه آنها بیشتر بود، بده بستان با هم داشتند. خب به قول معروف توی فامیل مثلاً نگاه بکنی درواقع سرآمد استاد غلام بود که دستش به دهنش می رسید. یک خانه داشت، دکان داشت، مغازه داشت، شاگرد داشت، ماشین داشت، و به قول معروف خودش را به روز کرده بود.

امیر نوری: استاد غلام سه تا صفت مثبت خیلی خوبی داشت. یکی اینکه نیرویی بود که بالاخره علی رغم اینکه سواد آنچنانی نداشت، کار را زود جذب کرده است. حالا من سابقه اش را دارم و بقیه بودند و می دانند که بالاخره چطور توی جوانیش زود آمده است و روی پای خود ایستاده است. آمده یک مغازه راه اندازی کرده و خدا را شکر. منضبط بود، اخلاق خیلی خوبی داشت و روابط عمومی خیلی عالی داشت. روابط عمومی اول از همان کلمه سلام است. سلام مدخل ورود است به اشخاص دیگر. بسیار مهم است بسیار مهم است. بلند سلام کردن و مشخص سلام کردن اثر بسیار دارد بر طرف مقابل و شروع ارتباط است.

صفت سوم اینکه آدم بلند پرواز و بلند نظر بود. سطح بالا فکر می کرد.

محمد مظاهری: نمونه بارزش این بود که یک بنز ده تن می خواست بخرد دویست و بیست هزار

تومان. این را من خودم شاهد بودم بیست هزار تومان هم پول نداشت. طرف هم می شناختش و اینها. خود من شخصا گفتم نکن این کار را. خب با بیست تومان نمی توان دو بیست تومان چیز خرید. آقا خدا کریم است، خدا بزرگ است، خلاصه این کار را کرد. این مالی که اینجوری خرید با بیست تومان، دو دانگش را داد به یک راننده، راننده شدیداً خوشحال و مشتاق کار شد. راننده رفت مشغول شد و قسط ها را دادند و در طول مثلاً یک سال جبران شد و صاف کردند.

محمد نوری: این ویژگی را بابای ما ندارد.

علی نوری: چرا دارد، الآن من می گویم. این را تا حالا به احدی نگفته ام. همان وقت که می خواست ماشین را بخرد آمد از من پانزده یا بیست تومان قرض کرد. بعد از شش ماه من یادم رفت بهش بگویم. بعد رویم هم نمی شد بهش بگویم. بعد زخم زور شد و گفت بهش بگو. اگر نگویی تو گیر هستی. قاتی کرده بودیم داده است یا نداده. یک شب گفتم دادا آن پول را که از من گرفته بودی دادی؟ گفت نه. گفتم می دهی؟ گفت آره دادا می دهم. من منظورم پول نیست، منظور بعد از آن مدت خودم داشتم شک می کردم.

یکی از صفاتش وفای به عهد بود و یکی هم امانتداری بود. واقعا بیست بود. موتوری که بیست سال درب مغازه اش بود نگهمی داشت. بعد از بیست سال باز هم آن را رد نمی کرد. مشتری بهائی بود اما به حاج غلام ایمان داشت. جوری بود که داداشش رئیس بانک سپه بود حاج غلام را بهش معرفی می کرد. وظیفه خودش را ایده آل بهش ارائه می داد. از وظیفه اش دزدی نمی کرد برای خاطر بهائیت.

محمد مظاهری: شخصیت حاج غلام یک مقدارش را مدیون خانمش است. در زندگیش و ادب و این به اصطلاح آینده نگری و شخصیتش را من فکر می کنم این پنجاه درصدش را از خانواده خانمش استشنا بود، خانمش هم استشنا بود.

عامل موفقیت هایش صددرصد فقط پشتکارش بود. یک وقتی داداش ما احمد پیشش کار می کرد، توی زمستان ساعت دو نصف شب بابا من می رفت احمد ما را می آورد از کنار. تا دو نصف شب توی زمستان کار می کرد. اصلاً سابقه نداشت، خیلی کار می کرد، دیگران هم بودند، کسی مثل ایشان پشتکار نداشت. توی خانه هم کار می کرد، همه جا کار می کرد. استراحت و اینها برایش معنی نداشت.

امیر نوری: یکی از استثناهایی که این زن و شوهر داشتند اینها جفتشان از نظر مادری یتیم بودند و از نظر عقیدتی فوق العاده به هم نزدیک بودند.

اصغر نوری: حاج حسن مخالف ازدواج بود، اصلاً اجازه نمی داد. خود حاج خانم پیشنهاد ازدواج را

نداده بوده، اما مخالف هم نبوده.

محمد نوری: حاج خانم چقدر سواد داشته کلاسیک؟

امیر نوری: هیچ، صفر و از نظر مالی هم ابتدا چیزی نداشتند ولی به تدریج صاحب همه چیز شدند. اینها وقتی که ازدواج کردند حاج غلام یک خانه داشتند که یک اتاق داشت. بالاخره زندگی استاد غلام یک الگو برای جوانان است.

محمد نوری: کجا بوده؟

قاسم نوری: کوچه ای بود روبروی بیمارستان کاشانی، یک خانه کوچک بود، خانه حاج غلام ابتدا آنجا بود. من هم می رفتم خانه شان. که همین مهین خانم تازه به دنیا آمده بود { ... گهواره مهین خانم هم این بقل اینجا بود. با این وضعیت خانه اجاره ماهیانه. } شغل حاج غلام با یکی شریک بود، یک لر بود شریک او بودند، به نام فریدون. اما فریدون. با حاج حسن خیلی جور نبودند

محمد مظاهری: حاج غلام و فریدون شریک شدند و یک گاراژ توی خیابان خیام ... دو سه نفری شریک شدند و حاج غلام با پول خیلی کم آمد جدا شد و برای خودش مکانیکی باز کرد. خیلی شجاعت می خواست، آن موقع یکی با { بیست سال } شاگردی جرات نمی کرد. دو سال شریک بود با این آقا، دو سه سال برای حاج حسن کار کرد و مستقل شد و رفت برای خودش ... این تجربه او یعنی مستقل شدن در زندگی قابل تجربه و الگو گرفتن است.

محمد نوری: باربری را اینها از چه کسی یاد گرفته بودند؟ چه کسی به اینها گفته بود؟

اصغر نوری: خودشان قبلا شغلشان حمل و نقل بوده. حمل و نقل می کردند با حیوانات.

امیر نوری: پدر عمو حسین را می دانید که بوده؟ اسمش عابد بوده. عابد پسرهایش می شده به اصطلاح پسرهایش می شده عمو حسین و عمو نوروز و { عمو نبی }. این عابد می گویند کارش حمل و نقل بوده. چهارپادار بوده. این حمل و نقل از آنها به ارث رسیده به اینها، و هنوز هم هست.

قاسم نوری: گاراژ آنها، هم باربری بود و هم مکانیکی. مکانیکی استاد حسن با یکی دیگر شریک بود، و حاج غلام با داداش من دو تایشان شاگرد استاد حسن بودند. مرتضی هم شاگرد بود.

ص: ۱۳۸

اصغر نوری: قضیه مادر من و آقاجون تو و پدر ایشان و استاد غلام و عمو نعمت را این را گزارش کن. خیلی ارزش دارد.

ملا احمد آمده زمانی که پدر من عمو حسین زن اولش فوت کرده مریض می شود، مریضی جنون می گیرد. توی اوج قحطی و گشنگی و نبودن امکانات، ایشان سه تا پسر روی دستش، امکانات اولیه هم صفر، اما ملا احمد یک روحانیچی به اصطلاح روستا بوده و وضعش هم خوب بوده. عمو حسین پدر من و پدر تو حاج غلام را زیر پوشش می گیرد. زیر پوشش که می گیرد.

علی نوری: مادر ما ده یازده سالش بوده می دهند به این مرد پنجاه ساله.

اصغر نوری: نه، مادر ما بزرگ بوده، خوش رو نبوده، خوش صورت نبوده، صورتش را آبله زده بوده. چون بزرگ بوده و دختر شیخ محل بوده، خود آقاجون یعنی همین ملا احمد می آید می گوید که من می خواهم این بچه ها دست غریبه نیفتد و می دهند به عمو حسین پدر استاد غلام.

محمد مظاهری: یک داستان دیگر هم آقام تعریف می کرد. عمو حسین بعضی وقت ها مریض می شده. یک بار برف آمده بوده یک متر، توی زمستان، همین عمو حسین می آید توی حالت مریضیش دست این سه تا بچه را می گیرد، بابای شما و نعمت و حاج غلام را، بدون اینکه {بابا و ماما خبر داشته باشند} اینها را برمی دارد پیاده می آیند می روند به طرف کرمانشاه. می خواسته برود به طرف کرمانشاه، یک ساعت دو ساعت که می روند بالا {تیرون} یک سرهنگ می رسد می بیند که اینها دارند از سرما می میرند. بابام تعریف می کرد، که سرهنگ اینها را به زور برمی دارد می آورد توی ده. سرهنگ یک ماشین جیب داشته. آقام می گفت اینها هر چهارتایشان می خواستند تلف بشوند.

محمد نوری: حاج غلام با خانمش چه ارتباطی خویشاوندی داشته است.

اصغر نوری: عزت خانم خدا رحمتش کند کاری به ما ندارد. اینها در آمدن ما از روستا به شهر دخالت داشتند. گفتند که آنجا سخت است وضعیت. مهاجرت ما به اصفهان را طیبه خانم باعثش می شود.

محمد نوری: خودش شهر بوده؟

اصغر نوری: طیبه خانم شهر بوده. ما آمدیم ده روز خانه آنها بودیم،





آقای علی نصر اصفهانی متولد ۱۳۴۱ در اصفهان، فرزند مرحوم حاج رضا نصر اصفهانی (فوت پدر مرداد ۱۳۹۴)، از دوستان و همزمان شهید اکبر نوری بود. هم اکنون در دانشگاه اصفهان مشغول تدریس است. بعد از اتمام جنگ به دانشگاه رفت و در رشته های علوم سیاسی لیسانس و بعداً کارشناسی ارشد دریافت کرد. اما از ابتدای درگیری های کردستان همراه چند نفر از جوانان از جمله اکبر نوری به کردستان رفت. و بعد از شروع حمله ارتش صدام به آبادان و اشغال این شهر، از کردستان مستقیم به اهواز و سپس آبادان رفت. چند بار مجروح شده و خاطرات جالبی از اکبر دارد. روز جمعه ۲۶ آبان ماه ۱۳۹۶ در مسجد امام صادق علیه السلام در اصفهان خدمت ایشان رسیدیم و خاطراتش را ضبط کردیم. در این گفت و گو حاج یدالله نوری پدر شهید اکبر و محمود و علی نوری و محمد نوری و نیز حاج علی نصر اصفهانی حضور داشتند.

پرسش اول این است که آیا شما قبل از رفتن به کردستان همراه با اکبر و چند نفر دیگر به سیستان بلوچستان رفته بودید؟

- نه، من سیستان و بلوچستان نرفته ام و می دانم یک گروه همراه با شهید شمخانی و اکبر نوری به سیستان و بلوچستان رفتند.

\* آیا آن افرادی که در آن سفر سیستان و بلوچستان مثل شمخانی و آقای پروازیان بودند، می شناسید و آدرس و تلفن از آنها دارید؟

- بله، از آقای پروازیان شماره تلفن دارم.

\* اما چه تاریخی به کردستان رفتید؟

- در خرداد ۵۹ به سمت کردستان رفتیم. اگر تا رسیدن به اولین شهر کردستان یعنی دیوان دره چند ماه طول کشید چون در همدان و در بیجار ما را معطل کردند.

\* عید نوروز ۵۸ درگیری سنج شروع شد. ولی شما حدود پانزده سال بعد به کردستان، رفته اید؟

- گروهی که ما بودیم که در اصفهان جمشید وحید مدیر آن بود و بچه های مسجدالنبی بودند خیلی کوشیدند بروند ولی اصفهان اعزام نمی کرد و ما را فرستادند شمال، چند ماه شمال در شهر کردکو و بندر ترکمن بودیم بعداً به همدان اعزام شدیم. بالاخره به دلایلی که متوجه نمی شدیم از اعزام جلوگیری می کردند.



\* در چه زمانی از کردستان به آبادان رفتید؟

- گروه ما ۲۹ مهر یا ۲۹ شهریور بود که به آبادان رفتیم.

\* عراق در ۳۰ شهریور ۱۳۵۹ حمله سراسری را آغاز کرد و به نظر می رسد شما در مهرماه رفته باشید؟

- ما که رسیدیم آبادان، خرمشهر چند روز بود که سقوط کرده بود.

\* این گفته شما هم قرینه خوبی است که شما باید مهرماه یا آبان ماه رفته باشید ولی تاریخ شهریور درست نیست؟

- ابتدا به اهواز و پادگان گُلف رفتیم، اما دو هفته ما را نگه داشتند. و با اینکه جبهه ها نیاز جدی داشت اما نمی دانیم چرا اعزام نمی کردند.

\* چه کسانی بودید، اسم ببرید؟ آیا شهید مصلحی بود؟ و شهید عشوری هم بودند؟ و مهم تر با چه وسیله ای به از کردستان به اهواز رفتید؟

- شهید عشوری بود اما شهید مصلحی نبود. مصلحی ورزشکار قوی بود و حتی در مسابقات کاراته کشوری شرکت می کرد. از جمله بهارنچی در خیابان آتشگاه بود اسم متعارفش پارون است. ما حدود ده نفر بودیم و با دو دستگاه سیمرخ (جیب سیمرخ) و یک استیشن رفتیم.

\* آیا آقای اکبر رضانی (اوسا) و پسرعمویت یعنی شهید سجاد هم بودند؟

- شهید سجاد نصر هم بود.

\* افرادی که در ذهنت است اسم ببر؟

- شهید آقایی، شهید عشوری، شهید اکرمی، شهید میرعظیمی، شهید ربانی، ربانی کنار من در خوزستان شهید شد، و همان اول هم شهید شد. اصغر بخشی هم گویا بود.

\* شهید حسن کفعمی از نیروهای مخلص است که خوب است از او یاد کنیم و چگونگی شهادت او را بگویید؟

- حسن کفعمی در دیوان دره در کردستان شهید شد. او بسیار کم سر و صدا ولی نیروی کاری و عاقل و مدبر بود. اگر مانده بود از فرماندهان بزرگ جنگ می شد. مدیریت و فرماندهی بچه ها در دیوان دره بر عهده او بود تا بعداً شمخانی آمد. او بسیار اهل قرآن خواندن و تهجد بود.

\* خاطراتی که مسیر کردستان تا اهواز دارید؟

- ما در ۲۹ مهر اعزام شدیم. وقتی از دزفول رد شدیم، قطاری را زده بودند و اولین بار بود که این موارد را می دیدیم و خیلی تعجب کردیم. فکر می کردیم که جنگ جنوب مثل جنگ کردستان است.

در کردستان تفنگ ۳ و خمپاره ۶۰ داشتیم و اینها برداشتیم و طرف خوزستان راه افتادیم. اول دزفول که رسیدیم و این بمباران قطار را دیدیم، همه به شدت وحشت کرده بودند و می پرسیدند جنگ مگر اینجوری است. ساختمان ها را خراب کرده بودند، قطار را زده بودند، همچنین یک حال و وضعی شده بود خیلی وحشتناک بود. در کردستان نهایتاً یک آر پی جی بود و تخریب ها در حد کم مثل تخریب آر پی جی یا تخریب خمپاره بود. اما در مسیر خوزستان می دیدیم تخریب ها خیلی گسترده است و همه چیز را زده بودند و زیر و رو کرده بودند.

در پادگان گلف، ما را بی دلیل دو هفته نگه داشتند. با اینکه می گفتند خرمشهر نیرو لازم دارد و نیرو می خواهد، ولی ما را بی دلیل نگه داشتند. البته راه های زمینی همه بسته شده بود. چون راه زمینی بسته شده بود ما را باید با هلیکوپتر می بردند. بعد از دو هفته یک سری تغذیه مثل کشمش و نان خشک برداشتیم و از راه دریا به آبادان رفتیم. وقتی در خسروآباد آبادان از لنج پیاده شدیم که آخر آبادان بود و هیچ خبری هم نبود. اما شهید شمخانی گفت بدوید و بروید و بریزید در نخلستان و زیر درختان خودتان را مخفی کنید. کم کم ترسمان ریخت و رفتیم زیر درخت ها، بعد یک کامیون آمد، ما را بار کمپرسی کردند و به محله ایستگاه هفت و هتل آبادان بردند. هتل آبادان چون بتونی بود و محکم تر از بقیه جاها بود، و اولین بار به هتل آبادان رفتیم و برای اولین بار مرتضی قربانی را دیدیم که پایش تیر خورده بود. او می گفت آمده ایم از خرمشهر این طرف و می خواهیم شبانه با قایق آن طرف برویم. خوشحال بود که ما آمده بودیم. چون آنها برنو و ام یک و اینها بیشتر نداشتند، ولی ما که از کردستان آمده بودیم و سپاهی بودیم ۳ داشتیم. برای همین گفت بمانید تا بعداً از طریق رودخانه و ولم به خرمشهر برویم. یک روز هم آنجا بودیم، بعد دیدیم خبری نیست، خودمان راه افتادیم رفتیم تا پل خرمشهر. که گفتند احتمال دارد اینها از آن طرف بیایند عراقی ها خرمشهر، از پل بیایند این طرف. هنوز پل را زده بودند و پل سالم بود.

عراقی ها می خواستند از این پل استفاده بکنند و دوباره خرمشهر را بگیرند. می خواستند از آبادان از طریق این پل بیایند و خرمشهر را بگیرند. برای همین این پل را خراب نمی کردند. چند روز کنار پل خرمشهر می رفتیم و توی سنگرها بودیم. معمولاً شب ها آنجا بودیم و درگیری بود و شب ها هم بخصوص با گلوله توپ به این ستون های پل می زدند، و بچه هایی که زیر پل، سنگر گرفته بودند و مانع آمدن عراقی ها توی آب یا به طرف شهر بودند، اینها خیلی مجروح می شدند و جالب این بود که دخترهای پرستار در این شرایط می آمدند مجروح ها را می گرفتند و با ماشین ها می بردند. حضور زن ها را من در آنجا خیلی جالب دیدم، بخصوص دخترهایی که خیلی فعال بودند و ترس بودند و کار امدادسانی را انجام می دادند.

چند روز آنجا بودیم، بعد آمدیم استراحت توی هتل آبادان. هتل آبادان نشسته بودیم که یکی خبر آورد و گفت: عراقی ها، نخلستان آن طرف جاده را زده اند، نیز پل روی بهمن شیر را زده و این طرف نخل ها آمده اند و مشغول تخریب نخل ها هستند. به هر حال اگر عراقی ها یکی دو کیلومتر جلوتر می آمدند به آبادان کاملاً مسلط می شدند.

\* محاصره کامل بود، زمانی که ما آمدیم آبادان محاصره آبادان کامل بود.

- آبادان بین دو رودخانه اروند و بهمن شیر قرار دارد. محله ذوالفقاری تنگ ترین منطقه بین دو رود و نزدیک ترین جا به این دو رودخانه بود. عراقی ها با احداث جاده و پل از اروند گذشته بودند و درصدد بودند از بهمن شیر هم عبور کنند. فرماندهان ما گفتند این هایی که ژ ۳ دارند بیایند. ما را که ژ ۳ داشتیم، سوار کامیون کمپرسی کردند و از نزدیک ایستگاه ۷ گفتند بریزید پایین. ریختم پایین و گفتند عراقی ها توی این نخل ها هستند. علف های نخلستان به اندازه یک قد انسان بلند شده بود و هیچ چیز پیدا نبود، فقط از جایی که گلوله می آمد می فهمیدیم، سربازان دشمن آنجا هستند و به سمت گلوله ها می رفتیم. ما همین طور پخش شدیم و داخل نخلستان رفتیم. بهادران که خیلی بچه نترسی بود با چند نفر دیگر از بچه ها مثل خیراللهی که شهید شد، اینها رفته بودند تا رسیدند به عراقی ها. ما هم رفتیم و به رودخانه رسیدیم و همان جا مستقر شدیم. عراقی ها آن طرف رودخانه بودند و گلوله می زدند. به ما گفتند هر جا رسیدید و دیگر نتوانستید جلو بروید، مستقر شوید. ما رفتیم رسیدیم به آب، و چند ساعت هم نمی دانستیم اینجا رودخانه است. فکر می کردیم یک بلندی است و پشتش عراقی ها هستند که دارند تیر می زنند. صدایشان را می شنیدیم و هم خودشان را می دیدیم تا شب شد، شب هم کسی در نخلستان پیدا نبود، و خیلی وحشتناک بود. من و آقای و فکر می کنم اوسا با هم بودیم. گفتیم برگردیم عقب. حالا ما سه تا اینجا ارتباطی با هیچ کس نداشتیم. ما که رفتیم جلو توی این نخل ها توی این علف ها، دوباره یک عده را پشت سر ما پیاده کرده بودند و آنها فکر می کردند ما عراقی هستیم. یعنی سازماندهی نبود و نیروها از جاهای متفاوت آمده بودند و هر دسته نیرو و یک فرمانده برای خودش داشت. بنابراین چند دسته در نقطه های مختلف نخلستان بودند و هر دسته فکر می کرد، دسته جلوتری عراقی است با اینکه اینها همه ایرانی بودند. ولی ما خط مقدم بودیم و بعداً ارتش به کمک ما آمد و با تلاش موجب شدیم عراقی ها از آن نقطه عقب بروند.

چند روز بعداً نیروها سازماندهی پیدا کردند ولی در روزهای اول دسته های مختلف که از شهرهای مختلف یا از آبادان بودند، همه به سمت گلوله هایی می رفتند که به سمتشان می آمد و می خواستند عراقی پیدا کنند.

\* با توجه به اینکه عرض رودخانه اروند زیاد است عراقی ها چطوری آمده بودند این طرف رودخانه؟

- یا پل زده بودند، یا اینکه با نفربرهایشان آمده بودند. احتمال زیاد پل زده بودند، چون لودر آورده بودند و مشغول کندن نخل ها و جاده کشی بودند. اینها بدون پل لودر را نمی توانستند این طرف رودخانه بیاورند.

\* محاصره آبادان را چگونه به سرعت انجام دادند؟

- عراق یک اتوبان مرزی دارد که از فاو تا بصره است. این اتوبان کار حمل و نقل آنها را راحت کرده بود و فاصله این اتوبان تا اول جاده آبادان به اهواز حدود ده کیلومتر است. عراقی ها از آن اتوبان آمده بودند و از اروند عبور کرده و جزیره مینو را اشغال کرده بودند و به سرعت آمده بودند و تمامی جاده های اصلی را تسخیر کرده بودند. لذا رفتن به آبادان ممکن نبود و آبادان عملاً در محاصره عراقی ها بود.

\* از چه زمانی شما در محله ایستگاه هفت با اکبر و دیگر بچه ها مستقر شدید؟

- ما مهرماه ۵۹ به آبادان رفته بودیم، بعد از دو سه ماه متوجه شدیم نیرو کم داریم و برای آوردن نیرو به زاهدان رفتیم، چون آقای شمخانی چمرانی فرمانده عملیات زاهدان بود و گفت برویم یک مقدار نیرو بیاوریم. آن وقت بلند شدیم رفتیم زاهدان و از زاهدان با نود تا نیرو، سه چهار تا مینی بوس برگشتیم و آمدیم به آبادان. از این زمان در ایستگاه هفت مستقر شدیم. بچه های خمینی شهر در محله ذوالفقاریه بودند و هر دسته از نیروها در منطقه ای بودند، ما هم در ایستگاه هفت بودیم.

\* نیروهایی که آوردید از کجا بودند؟

- این نیروها متعلق به سپاه پاسداران بودند.

\* از نظر شهری از اصفهان بودند؟

- این نیروها عمدتاً اصفهانی بودند؛ ولی از خود زاهدان و از کرمان هم داشتیم.

\* حصر آبادان چطور شکسته شد؟

- نیروهای ایرانی در امتداد رودخانه بهمن شیر هر گروه در محله ای مستقر بودند و هر گروه با ابتکارات و تجاربی که داشتند با عراقی ها مقابله می کردند. متأسفانه تا کنون ندیدم این اقدامات به صورت ریز و جزئی در جایی ثبت شده باشد.

برنامه اصلی همه این بود که عراقی ها را به سمت مرزهای بین المللی فراری دهند. در برخی جبهه ها با عراقی ها صد متر فاصله داشتیم و کاملاً صداهای آنان را می شنیدیم. به پیشنهاد شهید اکبر نوری از چند لنج که در رودخانه به گل نشسته بود، ضبط صوت ها و لوازم برقی آوردیم و بین بچه ها پخش کردیم. چند بلندگو هم داشتیم ضبط ها را روشن می کردیم و پشت بلندگوها می گذاشتیم چند روز این کار ادامه یافت و نوعی اعصاب آنها را به هم ریختیم و با روش جنگ روانی آنها از این منطقه عقب رفتند.

بعضی از جاها با عملیات ایذایی و چریکی موجب شدند عراقی ها به عقب بروند. بالاخره هر گروه بسته به توانایی ها و تجارب و دانشی که داشتند، در مدت حدود پنج ماه عراقی ها را از اطراف آبادان عقب راندند و جاده های مختلف آبادان به ماهشهر یا آبادان به اهواز را از دست آنها گرفتند و محاصره آبادان به این روش شکسته شد. البته یک عملیات سراسری هم بود که در یکی دو روز باقیمانده دشمن را به عقب راندند. این عملیات ثامن الائمه نام داشت.

\* کدام شیوه مؤثرتر بود؟

- به نظر می رسد روشی که بچه ها در روزهای اول نترسیدند و در نخل ها و روستاها و خانه های گلی در نخلستان ها پراکنده شدند و با امکانات بسیار کم ولی در وسعت زیاد جلوی عراقی ها موضع گرفتند. این شیوه خیلی مؤثر بود و مانع پیشرفت آنان شده یعنی در همه جاها حداقل ۲ نفر حضور داشتند و با دو تفکیک و چند عدد تیر مانع می شدند دشمنان جلوتر بیایند. چون نیروهای زیاد

پراکنده شده بودند، عراقی ها فکر می کنند، ده ها هزار نیروی مجهز و بر روی آنها صف کشیده اند.

برای نمونه من و اکبر و اوسا و آقای قربانی که یک خورده زرننگ تر بود در خانه ای بودیم و شب ها در خانه ها را می بستیم، می رفتیم داخل اتاق ها درها را می بستیم و می خوابیدیم. که اگر آمدند بگویند کسی اینجا نیست، همه می خوابیدیم تا یک خورده هوا روشن می شد دوباره پا می شدیم نمازهایمان را می خواندیم، و دوباره از این نخلستان ها اقدامات ایذایی را شروع می کردیم.

\* آقای خیری الآن کجا است و چگونه می توان با او تماس گرفت؟

- او طلبه و ملبس به لباس روحانیت شده است. خاطرات خوبی باید داشته باشد. از جبهه که برگشت هم کار می کرد و هم درس می خواند. یک مغازه تراشکاری داشت ولی الآن بیشتر کار آخوندی می کند.

\* آیا مرتضی قربانی فرمانده ایستگاه هفت بود؟

- مرتضی قربانی فرمانده اصفهانی ها و نیروهای چند شهر دیگر بود. آقای خیری مسئولیت و فرماندهی خط و مرتضی قربانی اول ایستگاه هفت فرمانده خط بودند. اما اکبر آقا هم چون سربازی رفته بود و تجارب خوبی داشت به فرماندهان کمک می کرد.

\* دقیقاً شکست حصر آبادان در چه تاریخی بود؟

- دقیقاً یادم نیست ولی به یاد دارم که حمله طراحی شده نبود و یکدفعه شد. بچه ها و ارتش و چند عدد خمپاره ریختند روی سر اینها که این پشت نزدیک بودند، بعد آمدند بچه ها از جلوتر که اینها نبودند رفتند از کنار این جاده ای که می گویم یک متر بلند بود، دیگر رفتند تا نزدیکشان شروع کردند به آرپی جی انداختن به آن طرف. من خودم یادم است که اینها یواش یواش یکی یکی داشتند فرار می کردند. اصلاً ما فکر می کردیم اینها بیست نفر پشت این خاکریزها هستند، اما بعد دیدیم همین طور دارد آدم بلند می شود فرار می کنند.

\* بچه ها با استفاده از بلندگو و ایجاد رعب و وحشت عراقی ها را فراری می دادند؟

- مرتضی قربانی چند کلمه و دو یا سه جمله عربی می دانست و شب ها در بلندگوها با لهجه اصفهانی عربی، آنها را تهدیب و ارشاد می کرد.

\* امکانات برای مجروحین چگونه بود؟

- یکی اگر آنجا مجروح می شد، برای اینکه برسانیمش به محل استقرار پزشکان، باید مسیر زیادی می رفتیم و از روی رودخانه هم عبور می کردیم. جهاد پل بشکه ای زده بود برای بردن مجروحان. ما چون فاصله مان با پل زیاد بود، یکی اگر مجروح می شد خیلی سخت بود. در چوبی یکی از این خانه ها را بر می داشتیم، مجروح را روی آن می گذاشتیم. و در نخل ها و جوی های نخلستان می رفتیم، چند بار مجروح می افتاد پایین یا می افتاد توی جوی آب، دوباره می گذاشتیم

روی این تخته و خیلی سخت بود.

یکبار هم یادم است، این خاطره اش قشنگ است، دایی عزیز حمای در اصفهان بود. هنوز هم هست. بهش می گفتم دایی عزیز. یک پیرمرد مسن خیلی خوش صدایی بود که این یک بار تیر خورد، بچه ها گذاشتش در فرغون، و با فرغون از توی این نخل ها می آوردنش.

\* آیا در آبادان اسیر هم می گرفتید؟

- اولین باری که آنجا ما هم اسیر گرفتیم و هم اسلحه جدید گرفتیم و خیلی هم ذوق کرده بودیم که این ۳ ها گیر می کرد و اسلحه عراقی گرفته بودیم، این زمان بود. به بچه ها می گفتند اسیر بپرید. یک اسیر دادند دست من که بیرم عقب که یک مقدار پهلویش مجروح شده بود. من هم اسلحه نداشتم، فقط یک خنجر پهلویم بود. بعد دم غروب از توی نخل ها داشتم می آوردمش، این فکر می کرد نخل ها پر از نیرو است و مدام نگاه می کرد توی این خانه ها می دید هیچ خبری نیست. من هم ترسیده بودم. جلوی یک خانه گفتم بنشین اینجا تا من بروم و بیایم. برگشتم به خط و اسلحه برداشتم، آمدم دیدم هنوز نشسته آنجا. گفتم حالا پاشو برویم.

این اولین باری بود که در عملیات اسیر گرفته می شد و اولین باری بود که از نزدیک اسیر می دیدم.

\* آیا راجع به شهادت حسن کفعمی خاطره دارید؟

- حسن کفعمی اولین شهیدی بود که از گروه ما در کردستان به شهادت رسید.

در کردستان یک وقت هایی خبر می آوردند که در یکی از روستاها کومله ها و دموکرات ها آمده و مستقر شده اند. بعد بچه ها بلند می شدند می رفتند یواشکی صبح سحر، که اول صبح اینها را محاصره کنند. ظاهراً چون من آن روز نبودم، نمی دانم یا من را نبرده بودند، بالاخره در آن عملیات که کفعمی شهید شد من نبودم.

ما رفتنمان هم خیلی جالب بود. نمی دانم اکبر آقا با ما بود یا نه. ما رفتیم تهران اعزام بگیریم گفتند نمی شود. جمشید گفت: من آشنا دارم و به بندر ترکمن رفتیم. چند روز ماندیم و گفتند که نگهداری بدهید تا یک حکمی جور بکنیم. ابوعمار در بندر ترکمن فرمانده سپاه بود. سپس ابوعمار ما را به زنجان فرستاد. گفتند حالا بروید سپاه زنجان از آنجا حکمی می گیرید. رفتیم آنجا یک هفته گفتند نگهداری بدهید و بعد گفتند کردستان اعزام نداریم، و شما بروید نجف آباد کردستان. یک هفته هم نجف آباد کردستان رفتیم و از آنجا به دیواندره اعزام شدیم. فکر می کنم شب اول بود که رسیدیم دیواندره، حمله کردند به مقر. ما هم که اصلاً بلد نبودیم. نه جنگ دیده بودیم. یادم است کف راهرو مقر سینه خیز می رفتیم. شمشانی آمد گفت پاشو پاشو اسلحه را بردار برو بیرون بنشین، برو توی جوی آب. وقتی در جوی آب بودم، یکدفعه منور زدند. من تا حالا منور ندیده بودم گفتم این آتش چیست بالای سر من. خوابیده بودم توی جوی و فکر می کردم این آتش می خواهد بریزد روی سرم. بالاخره همه بچه ها با اینکه آموزش های کلاسیک ندیده بودند ولی در جریان آزمودن و خطا و در جریان عملیات ها تجربه آموختند و توانستند بر مشکلات غلبه کنند.

\* نقش و جایگاه اکبر در جاهای مختلف چه بود؟

- اکبر خندرو بود و در سخت ترین شرایط صبور و با حوصله و البته ترس بود. چون بدن ورزیده و قوی داشت و در سربازی در گارد دوره دیده بود به اسلحه ها آشنا بود و بیشتر به بچه ها مهمات می رساند و پشتیبانی می کرد.

\* آیا در لشکر کربلا و تیپ قمر نقش ویژه نداشت؟

- لشکر و تیپ بعد از عملیات بُستان به وجود آمد. حتی در عملیات بُستان لشکر امام حسین هنوز تیپ بود. قبل از پیدایش سازمان های رزمی در سپاه و پیدایش چند لشکر و چند تیپ، اکبر دو نقش داشت یکی همراه با رزمندگان بود و دوم پشتیبان بود. اما بعد از پیدایش لشکرها و تیپ ها، در لشکر کربلا نقش تهیه و تأمین تدارکات لشکر کربلا را بر عهده داشت.

البته آن وقت من به اصفهان آمده بودم. بعد از عملیات سال ۶۰ به اصفهان آمدم. شهید شمشانی من و آقای رضانی را به سپاه معرفی کرد تا عضو شویم. اما بعد از عضویت ما را نگه داشتند و اعزام نمی کردند. ما گفتیم حالا عضو شدیم برگردیم جبهه، گفتند نه نمی شود، شما که دوره ندیده اید، باید بیاید دوره ببینید. گفتیم بابا ما جنگ بودیم، جبهه بودیم. گفتند حالا بروید نگهبانی، دوره منافقین هم بود. گفتند اینجا حساس است و سه چهار ماه ما را نگهمان داشتند. بعد یک مرتبه می خواستند یک گروه هشتاد نود نفره بفرستند برای عملیات بُستان. ما که رفتیم گفتیم ما هم می خواهیم برویم، گفتند نه، نمی شود شما بروید. ما سه تایی رفتیم پیش فروغی، گفتیم ما می خواهیم استعفا بدهیم، ما اصلاً سپاه نمی خواستیم بیاییم، این آقای شمشانی ما را آورد. اگر نمی خواهید ما برویم جبهه، ما استعفا می دهیم. رفتیم و آمدمیم تا قبول کردند ما با این گروه اعزام بشویم. اوایل سال ۶۰ دیگر من رابطه ام با اکبر آقا تقریباً قطع شد. چون بعد هم که رفتیم عملیات بستان رفتیم در زرهی، دیگر ما در زرهی بودیم تا بیت المقدس. اکبر آقا جای دیگر بود. اما ایشان یک وقت هایی می آمد پیش ما می رفت. یک وقت هایی می بینید مثلاً عکس ما و اکبر آقا ... عملیات بیت المقدس آمده بود انگار سر به ما بزند.

ما و اکبر آقا بعد از آبادان که آمدم سال ۶۰ و رفتیم در سپاه، دیگر ارتباطمان قطع بود. تنها چیزی که در ذهنم است این است که زمانی که می آمدم مرخصی می رفتیم شیشه خانه ها را می انداختیم. من هم شیشه بری را آن زمان یاد گرفتم. شاگرد اکبر آقا شده بودم در شیشه بری.

\* پس شما در آزادسازی خرمشهر نبودید؟

- من نبودم ولی آقای رضانی بود، پروازیان بود، فنایی بود، آنها بودند. من آنجا دیگر آمدم یک مجروح بیریم، خیلی هم شرایط بد بود. یدالله آقایی هم شب قبلش شهید شد، که فردایش هم من مجروح شدم، دیگر آمدم و دو سه سال دیگر نتوانستم بروم.

\* خب حالا اگر خاطره ای چیزی هم با اکبر دارید بگویید که دیگر جمعش کنیم.

- خاطرات زیاد داشتم ولی فراموش کرده ام. اما خاطره پخت نان را دارم. خانه ها را زده بودند خراب

کرده بودند. یک جا نزدیک عراقی ها، خیلی با ما فاصله نداشتند، اکبر گفت نان درست کنیم. چوب را در تنور کرد، یک خمیری هم درست کرد، یک نانی بهمان داد خوردیم. چند روز بلکه چند ماه نخورده بودیم و خیلی خوشمزه بود.

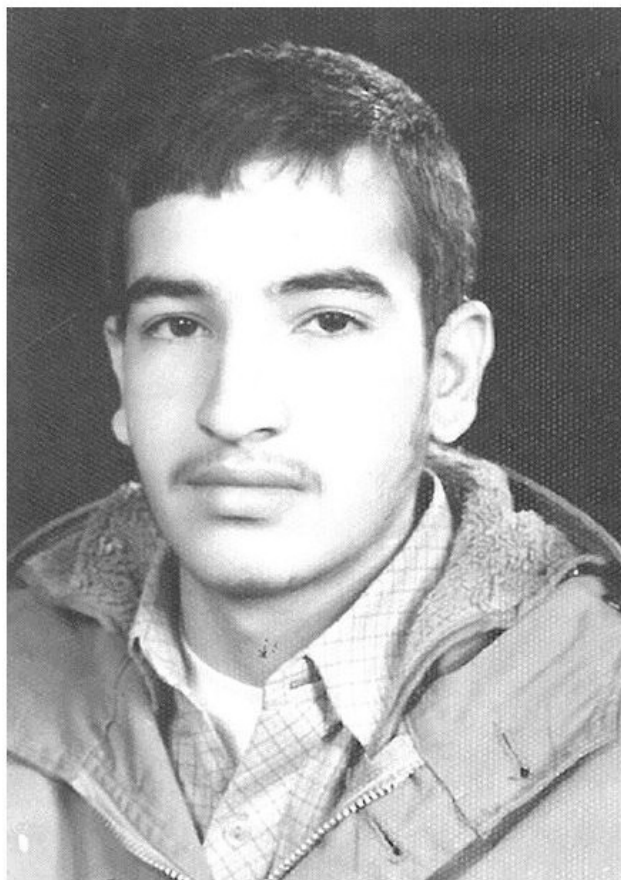
اکبر در آن شرایط سخت، آرامش و اطمینان قلب داشت و به بقیه هم آرامش می داد.

تازه بی ام پی یاد گرفته بودیم، من راننده بودم، اوستا هم توپچی بود و یدالله آقایی هم تیربارچی بود. بهشان گفتم بچه ها شب عملیات ... یک خاکریز بود، گفتم شب عملیات که شد می رویم روی خاکریز می رویم بالا- و از بالای خاکریز با تیربار به حساب آنها می رسیم. اما تانک هایی که چرخ ندارد و زنجیری است، کمرش نمی شکنند و انعطاف و انحاء ندارد، بالای خاکریز رفتیم و از بالا پرت شدیم پایین و هر سه نفر بسیار زخمی شدیم. این را گفتم تا معلوم شود افراد از ابتدا آموزش ندیده بودند و کسانی مثل اکبر که اولاً تجربه بیشتر داشتند چون سربازی رفته بودند و دوم اینکه با روحیه بود و در مقابل مشکلات خودش را نمی باخت.

\* با تشکر از شما که در این مصاحبه شرکت کردید.







محمود آخرین فرزند خانواده و متولد ۱۳۴۶ در اصفهان با شماره شناسنامه ۵۲۸۴۹ بود. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت گذراند و به دلیل علاقه به حرفه عملی و خدمت کردن به جامعه در هنرستان ابوذر در رشته مکانیک در سال ۱۳۶۳ پذیرفته و یک سال در این رشته مشغول تحصیل بود.

اما فضای پس از پیروزی انقلاب اسلامی و جذابیت تحصیل در حوزه علمیه، محمود را هم جذب حوزه علمیه کرد و حدود دو سال در حوزه علمیه قم، مدرسه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشغول تحصیل بود تا اینکه در اسفندماه ۱۳۶۵ به فیض شهادت نائل گردید.

به هنگام شهادت نوزده ساله بود و به عنوان امدادگر در بهداری خدمت رزمندگان رزمنده بود.

ص: ۱۵۲

## ولادت و خردسالی

محمود در اسفندماه ۱۳۴۶ چشم به جهان گشود. پدر و مادرش انسان های معتقدی بودند و می خواستند محمود تربیت مذهبی داشته باشد. از اینرو از خردسالی نزد مادر بزرگش فراگیری قرآن را شروع کرد.

## موفقیت در تحصیل

محمود علاقه خاصی به تحصیل، یادگیری و آموختن مسائل جدید داشت. شش سالش بود که در مدرسه نوباوگان واقع در خیابان آتشگاه ثبت نام شد. رئیس این مدرسه آقای اسدالله محمودیه خانواده نوری را می شناخت و به هنگام ثبت نام محمود گفته بود مطمئن است انسان فرهیخته خواهد شد. خردادماه ۱۳۵۸ یعنی چند ماه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، مدرک پنجم ابتدایی را دریافت کرد. در همان سال برای مقطع راهنمایی در مدرسه پرورش ثبت نام شد و پس از اتمام دوره راهنمایی در سال ۶۱، مدرک سوم راهنمایی دریافت کرد. به روزنامه و مجله و اخبار رادیو و تلویزیون گرایش ویژه داشت و هر روز بیرون می رفت و در دکه روزنامه فروشی، به مطالعه نشریات می پرداخت، نیز روزنامه می خرید. او به مجله های علمی علاقه داشت و خرید. در کلاس سوم راهنمایی یک بار در کل مدرسه، رتبه دوم گرفت و به اصطلاح شاگرد دوم شد. و مدرسه شهید شکرشاد به او لوح تقدیر اهدا کرد. این لوح تقدیر را در پایین آورده ام.

جمهوری اسلامی ایران  
سازمان ثبت احوال کشور

شماره شناسنامه: ۵۲۸۶۹

نام پدر: محمد  
نام خانوادگی: محمدی کوهستانی

تاریخ تولد: روز بیستم ماه اسفند سال چهارم هجری قمری ۱۳۴۶

محل تولد: شهرستان اصفهان

ردیف	نام	شماره شناسنامه	محل صدور	حوزه
۱	پدر	۶	اصفهان	کرمان
۲	مادر	۱۰	"	بهرابکچی

تاریخ تنظیم سند: روز دهم ماه اسفند سال چهارم هجری قمری ۱۳۴۶

محل صدور: حوزه ۲ - شهرستان اصفهان

نام و نام خانوادگی: محمدی کوهستانی

شماره سند: ۱۳۲۵/۷/۱۰

فرد انضامی است

عکسی از کلاس درس در دوم راهنمایی از شاگردان کلاس و یکی از دبیرانشان هست که زیبا است. محمود با علامت × مشخص شده است.

کلاس سوم راهنمایی در مدرسه راهنمایی شکرشاد

عکسی از کلاس درس در دوم راهنمایی از شاگردان کلاس و یکی از دبیرانشان هست که زیبا است. محمود با علامت × مشخص شده است.



کلاس سوم راهنمایی در مدرسه راهنمایی شکرشاد



کلاس سوم راهنمایی در مدرسه راهنمایی شکرشاد



بسمه تعالی

شماره ۳۰۳

کارت شناسائی

آقای محمد نوری کرمانی

فرزند ... دانش آموز کلاس ... (۷م) ... مدیر سهر اهنگائی

تحصیلی شهید مجید شکر شاد

سالته تحصیلی ۶۰-۶۱

مدت اعتبار این کارت یکسال است

جای عکس

جمهوری اسلامی ایران

وزارت آموزش و پرورش

شماره ۴۱۸۱

حوزه ۳۶

اداره آموزش و پرورش ناحیه ۱

امتحانات

بنام محمد نوری کرمانی فرزند ... دارنده شناسنامه شماره ۵۲۸۴۹ صادره

از ۲۰/۳/۵۷ دانش آموز دبستان ... داوطلب متفرقه

حق شرکت در امتحانات نهائی پنجم ابتدائی خرداد ۱۳۵۸ را دارد

رئیس دبستان ...

قبول

مردود

دانش آموز نامبرده بالا در امتحانات نهائی ... ماه شرکت کرده تصدیق شده است

رئیس هیئت ممتحنه ...

رئیس دبستان ...

مسؤل امتحانات ناحیه یک اصفهان

رئیس اداره آموزش و پرورش ناحیه ۱ اصفهان

ویژگی های خاصی داشت، همیشه و حتی در سخت ترین شرایط بشاش و خنده رو بود؛ به دلیل تربیت خانوادگی که داشت، همیشه به فکر پیشرفت و استفاده از فرصت ها و وقتش بود. زمانی را به بطالت نمی گذراند.

از ویژگی های بارز او خنده رویی است، همیشه تبسمی بر لب داشت و همیشه به مطالعه یا فعالیت های اجتماعی اشتغال داشت.

در سر زدن به اقوام و جو یا شدن احوال آشنایان و سر زدن به دوستان کوتاهی نمی کرد، نماز و عبادتش به جا و در زمان تعیین شده بود. در زندگی شخصی اش علاقه به مال و جمع آوری

**جمهوری اسلامی ایران**  
وزارت آموزش و پرورش

توانا بود هر که دانا بود

اداره کل آموزش و پرورش استان اصفهان  
اداره آموزش و پرورش ناحیه اصفهان  
جمهوری اسلامی

مدرسه راهنمایی نوحه  
تاسیس ۱۳۵۸

**کارنامه تحصیلی دوره سه ساله راهنمایی تحصیلی**

(مرحله دوم تعلیمات عمومی)

مدرسه راهنمایی تحصیلی پرورش (سرناز احمدی مجید کوشش)

**مشخصات دانش آموز:**

نام سمررد      نام خانوادگی نوری کرمانی      نام پدر برائده      شماره شناسنامه ۵۲۸۴۹


محل صدور ۲- اصفهان      تاریخ تولد ۱۳۴۶      محل تولد اصفهان

مشخصات دانش آموز از روی اصل شناسنامه نوشته شده و مورد تأیید است.

نام و نام خانوادگی رئیس مدرسه راهنمایی تحصیلی پرورش - اصفهان  
جمهوری اسلامی ایران

امضاء رئیس و مهر مدرسه راهنمایی تحصیلی پرورش  
تاسیس ۱۳۵۸

محل الصاق یا نقش تمبر



مادیات و اموال نداشت، زندگی ساده را دوست و با قناعت زندگی می کرد. یک دوچرخه داشت که وقتی می خواست در سال ۱۳۶۳ به جبهه برود آن را هم فروخت. یادداشت زیر گواهی فروش این دوچرخه است:

### فعال و کوشا

از کودکی همواره در تلاش بود، هیچ گاه او را منزوی و افسرده نمی یافتی، بلکه با انرژی تمام وقتی در مدرسه بود در فعالیت های جمعی و عمومی مدرسه فعالیت داشت؛ زمانی که در خانه بود درصدد یاری اهل منزل و کمک به والدین در کارهای خانه بود. در مسجد محل در فعالیت های مختلف فرهنگی، ورزشی و کمک به مردم فعال بود.

در کودکی بر اثر حادثه ای مشکلی در تکلم پیدا کرده بود و به هنگام بیان مطالب، گاه زبانش می گرفت و نمی توانست مطالب را به درستی بیان کند و به قول معروف «تُک زبانی» یا «نیم زبانی» بود با این حال افسردگی نداشت و خودش را کنار نمی کشید و با همه سخن می گفت و حرف می زد.

با شورای محل و انجمن اسلامی محل همکاری داشت. در شناسایی افراد بی بضاعت و فقیر تلاش می کرد. نیز در اداره کتابخانه مسجد و جذب نوجوانان به کتاب خوانی و فعالیت های فرهنگی کوشا بود. دو نامه زیر گویای بسیاری از نکات است:

یادداشت  
تاریخ ..... ۲۵  
کتاب دستگاه جرم نادر محمود فروخته  
به حاج مرتضی شماره ۳۹۸۱۵  
محمود مؤمنان





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ ۲۵ / ۱۲ / ۶۲  
شماره  
پوست

انجنر اسلامی محمد مصدق در مسجد العین اسلام قهر در  
با همکاری اسرار علی بر خانواده های عقراء و یتیمان  
رسیدگی کند.

محمد مصدق و همکاران  
به همکاران مستقر در این مکان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

واژه هم شورایینهم

شورای همیاری حومه میدان بهار

تأسیس اسفند ۱۳۵۸

تاریخ ۲۰ / ۱۲ / ۶۲  
شماره  
پوست

محمد مصدق در مسجد جامع اسلام قهر در  
همراه با همکاران

محمد مصدق و همکاران  
در راستای همکاری با خانواده های یتیمان

محمد مصدق و همکاران  
در راستای همکاری با خانواده های یتیمان

سید محمد

اصفهان - جنب میدان بهار مسجد نبی اکرم (ص) تلفن ۳۲۱۷۴

ص: ۱۵۹

در بهمن ماه ۱۳۵۷ مردم با انقلاب همگانی بر رژیم پهلوی فائق آمدند. روحانیون نقش برجسته در انقلاب داشتند و مردم به ویژه جوانان اقبال خاصی نسبت به حوزه های علمیه و روحانیون نمودند. بسیاری از دانشجویان و دانش آموزان به حوزه آمدند. محمود هم در سال ۱۳۶۴ تصمیم گرفت به حوزه علمیه قم آمده و در کنار تحصیلات حوزوی، دروس دبیرتان را هم طی کند.

او در مدرسه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم واقع در خیابان امامزاده شاه ابراهیم قم ثبت نام کرد و در پذیرش قبول شد و از مهرماه ۱۳۶۴ تحصیل در حوزه را آغاز کرد. این مدرسه زیر نظر دو تن از بزرگان حوزه در آن زمان آیت الله مشکینی و آیت الله منتظری اداره می شد.

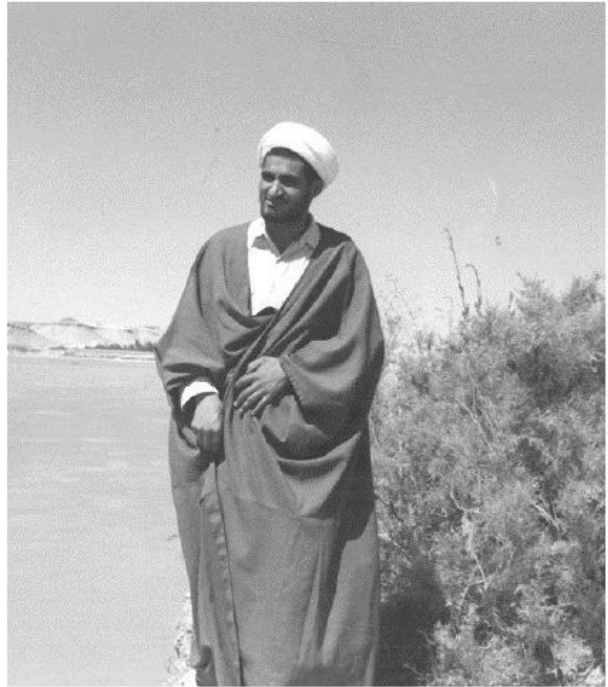
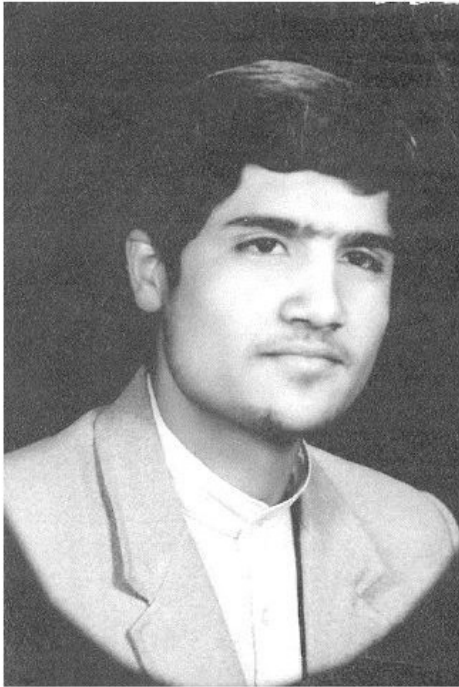
در حجره با آقایان مهدی مالکی و چند تن از طلاب سبزوار و خمینی شهر اصفهان زندگی می کرد.

تصویرهای دو تن از هم شاگردان و هم حجره ای های محمود در مدرسه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

محمود به دلیل استعداد و پشتکار خویش دروس ادبیات و منطق را به سرعت گذراند و مدرسه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اخلاق و درس های او را تأیید کرد و طی نامه زیر به شورای

بسمه تعالی  
 قم - حوزه علمیه  
**مدرسه رسول اکرم (ص)**  
 نام و نام خانوادگی: **پیرمحمد پوری**  
 شماره شناسنامه: **۵۲۸۴۱** نام پدر: **پیرالله**  
 محل تولد: **اصفهان** سال تولد: **۱۳۴۶**  
 تاریخ صدور: **۱۵/۱۱/۶۳** شماره کارت: **۱۳**  
 این کارت فقط در سال تحصیلی **۶۴-۶۵** اعتبار دارد

در حجره با آقایان مهدی مالکی و چند تن از طلاب سبزوار و خمینی شهر اصفهان زندگی می کرد.



مدیریت حوزه علمیه قم معرفی کرد تا به عنوان طلبه رسمی تشکیل پرونده دهد.

طلاب وقتی وارد حوزه علمیه می شود ابتدا یکی دو سال در یکی از مدارس تحصیل می کنند و اخلاقیات و شئون مختلف آنان زیر نظر هست و در صورت قبولی در این مرحله به شورای مدیریت معرفی می شوند.

نکته مهم این است که گواهی تأییدش و این نامه در دی ماه ۶۵ نوشته شده و حدود دو ماه بعد یعنی در اسفندماه همین سال به شهادت رسیده است. یعنی شرایط سخت جبهه ها و در پیش بودن عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه برایش اولویت داشت و دلش را به اینگونه تأییدهای اخلاقی و علمی مدیریت مدرسه خوش نمی کرد و در واقع در پی تأیید بالاتری بود.

تاریخ نامه مزبور ۲۲/۱۰/۶۵ است و تاریخ کارت اعزام به جبهه او ۲۸/۱۰/۶۵ است. یعنی ۶ روز بعد از گرفتن نامه از آقای سید حسن حسامی مدیر مدرسه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، اعزام جبهه شده است.

او در حوزه به درس های اخلاق و تفسیر قرآن بسیار علاقه نشان می داد و حرم رفتن و زیارت

بیتالی  
قم - حوزه علمیه  
مدرسه رسول اکرم (ص)  
مقابل امامزاده ابراهیم  
تلفن ۲۷۱۱۳

تاریخ ۶۵/۱۰/۲۲  
شماره ۹۴  
پیوست

بسم الله الرحمن الرحیم  
بیتالی

بسم الله الرحمن الرحیم  
شماره شناسنامه ۵۲۸۴۹ - صادره از (اصفهان) - از طبقات و محصلین این مدرسه  
در سال تحصیلی ۶۴-۶۵ بوده و در سال ۶۵-۶۶ در رشته فلسفه اسلامی در مقطع کارشناسی  
مورد تأیید هستند.

براتب فوق جهت تکمیل پرونده در مدارک حاکمیت کفای حضور با معرفی



حضرت معصومه علیها السلام را تقریباً هر روز داشت. گویا آمده بود قم که فقط خودسازی خود را تکمیل کند و به سراغ معبود پرواز کند.

همچنین در قم در کنار تحصیل دروس رسمی در تحقیقات به عنوان دستیار به برادرش محمد نوری هم کمک می کرد. آخرین پروژه ای که کمک کرد نمایه زدن بر کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبایی با پاورقی های مرحوم مرتضی مطهری بود. تابستان ۶۵ که درس ها تعطیل بود در حجره ماند و به روشی که به او آموزش داده شد، تمام چهار جلد کتاب را مطالعه و کلید واژه های آن را استخراج و روی فیش های مخصوص ثبت می کرد. پس از اتمام این مرحله نمایه اشخاص و نمایه موضوعات این کتاب استخراج گردید و در یک جلد با عنوان راهنمای کتاب اصول فلسفه منتشر شد.

در مهر ۱۳۶۵ وضع قم دگرگون شد و زمزمه های عزل آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری به گوش می رسید و محمود در مدرسه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تحصیل می کرد و عموم طلاب این مدرسه علاقه ای به ایشان داشتند، نیز در لشکر نجف اشرف بود هر بار از طریق این لشکر اعزام شده بود و این لشکر از بچه های نجف آباد بودند.

گاه می گفت فضای مسمومی که هست که هر کس را بدون خدا ترسی به تهمت و افترا رو می آورد، از این رو این جو را دوست ندارم و به همین دلیل برجسته می رفت تا از این فضاها دور باشد.

### عشق به جبهه

محمود بسیار تلاش کرد به جبهه برود ولی چون به سن قانونی نرسیده بود، موفق نمی شد. وقتی برادر بزرگش اکبر نوری در سال ۱۳۶۱ در جریان آزادسازی خرمشهر به فیض شهادت نائل آمد، و محمود در این زمان پانزده ساله بود و بسیار کوشید ولی اجازه عزیمت پیدا نکرد. چون حداقل باید ۱۶ سال تمام می داشت. بالاخره در فروردین ۱۳۶۳ موفق شد در یک دوره آموزشی شرکت کند و گواهی این دوره را به دست آورد و مقدمه رفتن به جبهه برایش فراهم گردید.

تصویری از محمود هست که دوره آموزشی بهداری در پادگان گرفته شده است:







بسم تعالی

شماره کارت ۱۳۸۰

پناه پاسداران انقلاب اسلامی - واحد سیج

تاریخ صدور

منطقه ۲

پناهگاه انفرادی منطقه شهری دو ناحیه ۲ پناهگاه مقاومت بسیج منطقه دو

اینجانب اعجاز بزرگ قریح و این سرور بزرگ بطریق و این

جمهوری اسلامی را در محتاج به حفظ و نگهداری است

و این سرور نیز توانا شمس که دست خداوند

قادر با آن است حاصل مرشد. انجمن

تاریخ بولد ۱۳۴۶

بدینوسیله گواهی میشود، برادر محمود نوری فرزند دیدانه شماره شناسنامه ۵۲۸۴۹

دوره اول آموزشی (تقاوت عادی) را از تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۶۳ لغایت ۲۴ اردیبهشت ۶۳

با موفقیت با تمام رسانده است.

محل آموزش یادگانه آیه الله منتظری

این گواهینامه نشان دهنده آموزش دوره اول (گروه تقاوت عادی) بوده و ارزش اعتبار دیگری ندارد.

محل مهر و امضاء

۶۳۱۲۴





پس از آموزش امداد گری در «ستاد مشترک امداد و درمان جنگ اصفهان»، از درخواست اعزام به جبهه از اداره آموزش و پرورش اصفهان به جبهه اعزام می گردد. نامه اعزام او را می آورم:

گویا در این زمان نامه ای هم از حوزه علمیه می گیرد البته تازه وارد حوزه شده بود. نامه حوزه به شرح زیر است:

بسمه تعالی  
 معرفی نامهرزمندگان  
 ستاد مشترک اداره پرورش شهرستان / منطقه / ناحیه  
 استان اهر

بدینوسیله تأیید میشود که:  
 رادرحمر لوری فرزند بیلا - شماره شناسنامه ۵۲۸۲۹ متولد ۱۳۴۶

استاد اهرن  
 حاصل و اطلب آزاد / محصل / آموزشگاه ( دبیرستان هنرستان راهنمایی ) کلاس اول  
 رشته تحصیلی صنعتی که:

تاریخ ۱۳/۱۳/۶۳ لغایت ۳۱/۳/۶۴ در جبهه های نبرد حق علیه باطل / یا مناطق جنگی. طرب

- ۱- از تاریخ < لغایت < در منطقه جنگی <
  - ۲- از تاریخ < لغایت < در منطقه جنگی <
- موضوعاً بمدت ۱۰۸ روز اعزام و مشغول خدمت به اسلام عزیز بود، است .

مهر و امضاء مسئول ارگان  
 ستاد مشترک اداره پرورش شهرستان / منطقه / ناحیه  
 استان اهر



پس از اعزام در لشکر نجف اشرف شرکت می کند و در اسفندماه ۱۳۶۳ در عملیات آزادسازی جزیره مجنون شرکت می کند. در این زمان عضو بسیجی گردان علی اکبر از گروهان مالک اشتر از لشکر نجف اشرف بود. پس از شرکت در عملیات در ۲۲ اسفند ۶۳ در جزیره مجنون با موج انفجار مجروح می شود. و با هوایما جهت درمان به مشهد مقدس اعزام می گردد و در بیمارستان قائم بستری می گردد. سپس با اصرارش جهت مرخصی، از بیمارستان مرخص و به اصفهان می رود.

برگه گواهی جراحتش در مجنون تقدیم می گردد:

بسمه تعالی

قم - حوزه علمیه  
**مدرسه رسول اکرم (ص)**  
 مقابل امامزاده ابراهیم

---

تاریخ: خرداد ۱۳۶۴  
 شماره: \_\_\_\_\_  
 پیوست: \_\_\_\_\_

بدقت سلنت پهلوان صوره علیه قم  
 بدین وسیله تأیید می گردد که محمد زیدی از طلاب  
 مدرسه رسول اکرم جهت اعزام به جهت نیلنا پهلوان  
 آمادگی دارند و در این سیر در سلامت دارند.

محمد زیدی  
 معلم



جمهوری اسلامی ایران

برگ معرفی مجروح از بیمارستان

شماره  
تاریخ تشکیل پرونده  
نام بیمارستان  
شماره پرونده بیمارستانی

نام محمود

نام خانوادگی قوری

نام پدر بدایله شماره شناسنامه ۵۲۸۴۹

تاریخ تولد ۱۳۴۶ محل تولد اصفهان

قبلی مصطفی  
فعلی

مجرد: است - محل - تعداد فرزندان - وضعیت مسکن - شغل پدر مختار

مکان اعزام کننده لشکر نجف اشرف - گردان علی امیر - گروهان مالک اشرف

چگونگی محرومیت: شرح انتشار در حین حمله بمباران

تاریخ حادثه ۶۳/۱۲/۲۲ محل حادثه

عامل حادثه انتشار اضطرار آسب دیده

نام بیمارستانهایی که بستری شده با ذکر تاریخ بستری و ترخیص

۱- بیمارستان حاج محمد شهر مشهد تاریخ بستری ۶۳/۱۲/۲۴ تاریخ ترخیص ۶۳/۱۲/۲۴

۲- بیمارستان ۵۵۰ - صد شجر مشهد تاریخ بستری ۶۳/۱۲/۲۴ تاریخ ترخیص

۳- بیمارستان شهر تاریخ بستری تاریخ ترخیص

محل سکونت اصفهان - خیابان عنایت کوی شهید هاشمی پلکاب

محل کار اصفهان - خیابان شمس آباد - منزل آقای ابوز

خلاصه خدمات درمانی

خلاصه خدمات رفاهی

نظریه امداد گستر

امضاء پزشک و مهر بیمارستان

نام پزشک معالج

امداد گستر

واحد امور محرومین و اعزامان بنیاد شهید مشهد



به تاریخ ۸ اسفندماه ۶۳ هنوز اعزام نشده بوده و در اصفهان در بیمارستان عیسی بن مریم کارت گروه خون می گیرد و اعزام می شود.

یکی از ویژگی های محمود این بود که همواره به فکر ابتکار بود، و راهی که همه می رفتند و کاری که متعارف بود را ادامه نمی داد و عمل نمی کرد بلکه به کارهایی علاقه داشت که کمتر مردم به آن می پردازند. در جبهه هم به سراغ کارهای ابتکاری رفت چون در جبهه می دید در جریان جبهه، امداد گر و گروه بهداری نقش حساس تر و مهم تر بر عهده دارند. از این رو به ستاد مشترک مراجعه کرد و در هلال احمر دوره امدادگری را گذراند. و اولین بار در خرداد ۱۳۶۵ به عنوان امدادگر در گردان بهداری از گروهان سید الشهداء تیپ ل - ۱۴ اعزام شد.

بار سوم در ۵ شهریور ۱۳۶۵ از قم اعزام شد. و بالاخره بار چهارم ۲۸ دی ماه ۶۵ اعزام شد و در همین اعزام در ۹ اسفندماه ۱۳۹۵ در منطقه شلمچه در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. یعنی چهل و یک روز در منطقه حضور داشت. کارت های اعزامی او به این شرح است:

<b>کارت گروه خون</b>					
جمهوری اسلامی ایران					
وزارت بهداری و بهزیستی					
سازمان منطقه ای بهداری و بهزیستی					
استان اصفهان					
اداره امور آزمایشگاهها					
آزمایشگاه					
شماره شناسنامه ۵۲۸۴۹			نام و نشان سحرگسوی نام پدر		
A	B	AB	O	RH	گروه
			+	+	نتیجه
پیمان عیسی ابن					
اصفهان					
آزمایشگاه					

یک نکته مهم این است که آخرین کارتی که برایش صادر شده و با آن به جبهه رفته، در جیبش نبوده بلکه یک کارت قدیمی در جیبش بوده و همین کارت خونی شده است و در همین گزارش آوردیم.

### شهادت و تشییع جنازه

در برگ گواهی شهادت محمود آمده است که از اصفهان اعزام شده و در تیپ ۱۴، گردان بهداری فعالیت داشته است. محل شهادت او شلمچه و در ۹ اسفندماه ۶۵ بوده بر اثر ترکش به سر و صورت و پاها است.

در گزارش سپاه پاسداران آمده که محمود در کربلای ۵ در شلمچه در ۹ اسفند ۶۵ به شهادت رسیده است.

شماره پلاک	تاریخ اعزام ۶۵/۱۲/۲۸
DJ-142-101	اعزامی از منطقه .....
کارت شناسائی	
نام و نام خانوادگی	محمد لوری نام پدر .....
تاریخ تولد	۱۳۴۶ شماره شناسنامه ۵۲۸۴۵ اعزامی از اهواز
عضو سپاه	<input type="checkbox"/> بسیج <input checked="" type="checkbox"/> مشمول <input type="checkbox"/> آدرس محل سکونت .....
نام	محمد بن محمد فستق کرمی محمد فاضلی پلاک ۳۷
تلفن	.....
این کارت فقط برای شناسائی در منطقه جنگی است و هیچگونه ارزش دیگری ندارد	

بسم رب الشهداء والصدیقین

تاریخ صدور: ۲۵/۱۲/۸۰

پیوست: صورتجلسه

شماره: مجوزی اسلامی ایران



ما شهادت را يك فوز عظیم میدانیم و ملت ما هم شهادت را بجان و دل قبول می کنند. (امام خمینی)

برگ گواهی شهادت

نام محمود ..... نام خانوادگی (نوری) ..... نام پدر بهرام

نوع عضویت ..... ارنگان مربوطه سید

اعزای از / اصول ..... محل خدمت: قرارگاه

نمبر ۱۴ ..... مرکز واحد

تاریخ شهادت ۲۵/۱۲/۸۰ ..... محل شهادت علمی

عامل شناسائی کارشناسی ..... علت شهادت ترس

آوردنده هم آنگ

شماره پلاک ۱۴۲ .....  غسل ندارد  غسل دارد

شماره کد ۹۷ - ۹۱/۱۰۰۰

آدرس کامل محل سکونت اصول

کمیته دفاعی

ستاد مراجع الشهداء

کمیته

۷/۵/۸۰ - ۰۷/۳ - ۱۰۰۰



جنازه شهدا پس از تشییع توسط مردم نزدیک ظهر به غسلخانه ای واقع در تخت پولاد منتقل شد. با باز کردن پارچه ها معلوم شد امکان غسل دادن ندارد. چون ترکش های بسیار در بدنش بود. گویا در شب عملیات برای پشتیبانی از نیروهای رزمنده در خط مقدم زیر آتش توپخانه دشمن قرار گرفته بودند و به سختی مجروح شده بود. این تصویر آخرین عکس او در غسلخانه است:

شماره ۴۴-۱۶  
 تاریخ ۱۴۰۱/۰۴/۰۴  
 پست مستقیم تهران

بنام خداوند متعال  
 به : بنیاد شهید و انقلاب اسلامی  
 از : صبا دنیا مداران انقلاب اسلامی  
 موضوع : تأییدیه خدمات

سلام علیکم

برادر محترم نورمحمد نورمحمد بیک  
 در قتل  
 در تاریخ ۱۳۹۹/۰۹/۰۹  
 در منطقه کربلا  
 در عملیات مسلحانه  
 در جبهه کربلا  
 در منطقه کربلا  
 در تاریخ ۱۳۹۹/۰۹/۰۹  
 در منطقه کربلا

تأیید شد و دارای  
 در تاریخ ۱۳۹۹/۰۹/۰۹  
 در منطقه کربلا

از طرف احمد صالحی

منطقه کربلا  
 ۵۵۵۲

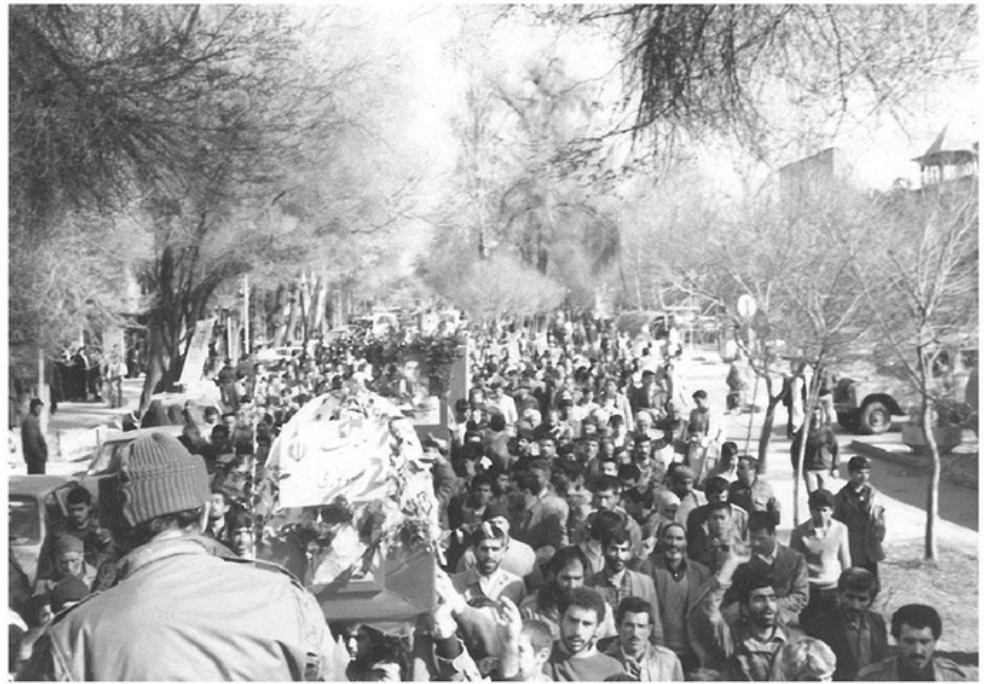
جنازه محمود جهت حمل به اصفهان و تشییع عمومی و دفن در گلستان شهدا حدود ۱۹ روز طول کشید و روزهای آخر جنازه در سردخانه خیابان کهندژ بود. صبح روز تشییع یعنی ۲۸ اسفند ۱۳۶۵ جنازه به مسجدالنبی در خیابان آتشگاه انتقال داده شد و مردم بسیار از مردم، کسبه و اقوام و آشنایان در تشییع جنازه او مشارکت داشتند. تصاویر تشییع جنازه محمود گویای نکات فراوان است:



جنازه محمود جهت حمل به اصفهان و تشییع عمومی و دفن در گلستان شهدا حدود ۱۹ روز طول کشید و روزهای آخر جنازه در سردخانه خیابان کهندژ بود. صبح روز تشییع یعنی ۲۸ اسفند ۱۳۶۵ جنازه به مسجدالنبی در خیابان آتشگاه انتقال داده شد و مردم بسیار از مردم، کسبه و اقوام و آشنایان در تشییع جنازه او مشارکت داشتند. تصاویر تشییع جنازه محمود گویای نکات فراوان است:









جمهوری اسلامی ایران

وزارت کشور

سازمان ثبت احوال کشور

شماره ۱۹۸۵۵۷ / ۱

خلاصه رونوشت وفات

در تاریخ ۹ روز ۱۲ ماه ۱۳۶۵ سال شمسی در شهر تبریز شماره ۱۳۶۵  
 کوچه برزن شهر تبریز دهستان ۱  
 شهرستان آق‌چای دارای نام خانوادگی نورمحمد  
 فرزند محمد متولد ۱۳۴۶ دارنده شناسنامه شماره ۵۲۸۴۹  
 صادره قصبه تبریز جزو دهستان تابع حوزه ۲  
 اداره ثبت احوال شهرستان تبریز به موجب گواهی  
 مرگش در دفتر مردگان سال ۱۳۶۶ حوزه ۲ تابع اداره ثبت احوال  
 شهرستان بشماره ۱ ثبت شده است.

این رونوشت خلاصه وفات بدون هیچ عیب و خدشه و قلم خوردگی بر حسب تقاضا  
 نامه کتبی به نام فرزند به نام کتبی  
 نام کتبی به نام کتبی فرزند به نام کتبی تسلیم گردید.

محل امضاء نماینده و مهر حوزه  
 اداره ثبت احوال شهرستان تبریز



ن ۸۲ - ۵۴۰۰ ۵۱۰۰ ب

پس از شهادت یک کیف دستی از وسایل محمود به خانواده داده شد. چند قطعه لباس، یک عدد دفترچه و تقویم جیبی که یادداشت های روزانه و نکات مهم و برجسته را در آن می نوشته، کارت اعزام به جبهه شامل مشخصات فردی، یک اتیکت کوچک که رزمندگان به سینه می آویختند و شامل عکس امام خمینی و تصویری از قبرستان بقیع، یک عدد جانماز بود.

البته وسایلی که در جیش بود مثل جانماز، دفتر و تقویم، کارت شناسایی و اتیکت آویز پُر از خون است و هنوز پس از ۳۱ سال آثار خون روی آن نمایان است.

شماره بلاک: ۹۳۰-۱۳۶-۱۰۱

تاریخ اعزام: ۵/۶/۵۷

اعزامی از منطقه: ۲

کارت شناسایی

نام و نام خانوادگی: محمود نورمحمدی نام پدر: سید ابوالفضل

تاریخ تولد: ۱۳۰۲ شماره شناسنامه: ۳۸۴۴ اعزامی از قسم: ۲

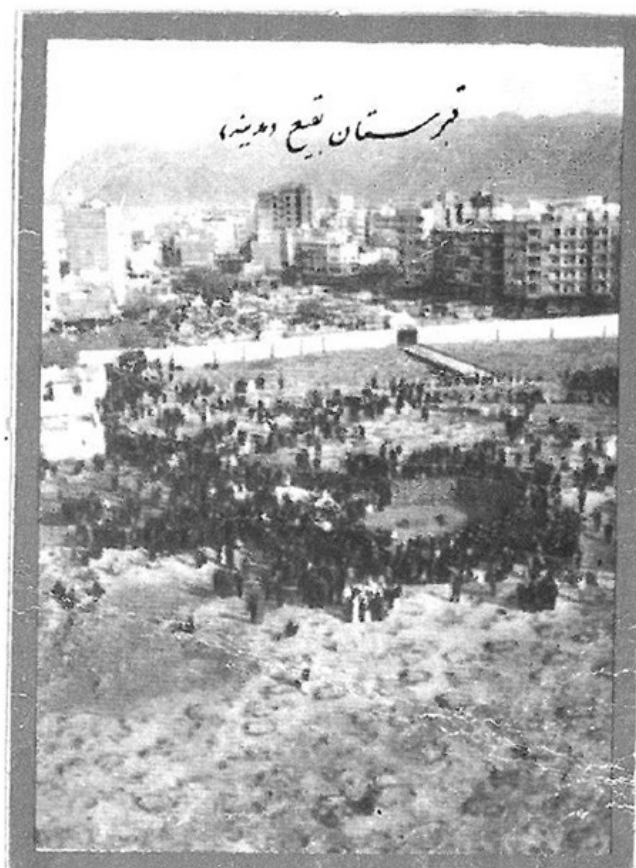
عضویت:  بسیج  پاسدار وظیفه  آدرس: اهواز

خ: مطهری کوی شهیدها خیابان بلیات ۳۷

تلفن: \_\_\_\_\_

لشکر: ۱ فرارگاه: کلب گردان: گروهان

شماره ثبت: ۲۸۴





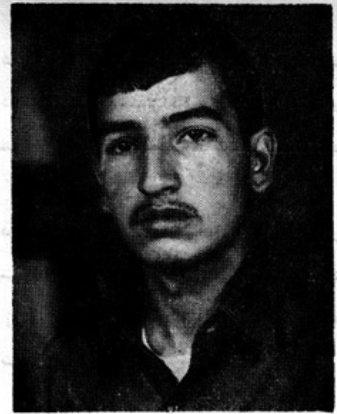
تمام وسایل او همین است و بس. این نشانگر سبکبالی و عدم وابستگی به ذخایر دنیوی است. به دلیل ترکش های زیادی که به بدنش اصابت کرده بود البسه و وسایلی که در جیش بود پر از خون است.

### وصیت نامه

چند سال بعد سپاه پاسداران متنی را به عنوان وصیت نامه پاسدار رشید سپاه اسلام منتشر کرد. البته در وسایل محمود وصیت نامه ای پیدا نشد.







## پاسدار رشید سپاه اسلام شهید

# محمود نوری



نقد و پندار شهیدان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

" ولاتمسین الذین قتلوا فی سبیل اللہ! موأنا " بل اخیاء! عند ربهم یرزقون . "

" والذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل اللہ والذین اؤوا ونصروا " اولئک هم المؤمنون "

حقا " مغفره و رزق کریم . ان ! للہ بکل شیء علیم . "

" ومینذ! ریدآنا که در راه خدا کشته شدند مردگانند بلکه زندگی نندند در پروردگاری روزی داده میشوند "

" وآنا که گروهی بدند و هجرت کردند و جها د کردند در راه خدا وآنا که جان دادند و یاری کردند آن گروه "

ایشانند که گروندگان بر راستی برایشان است! امروز روزی خوب بد رستیکه خداوند به همه چیز دانا است "

با نام خدا و با سلام و درود بر منجی عالم بشریت ولی عصر (عج) و رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام

غمینی منجی انسانها! ز کفر به ایمان! و! ظللمت به نور و! شرک پرستی به خدا! و! ندو سلام بر شهیدان! و!

خانواده محترم آنها و سلام بر مجلولین! این شهیدان زنده! تاریخ و میثم را! آغاز میکنم .

اول سختم به ملت قهرمان و شهید پرورم به ملتی که! ز همه چیز خود (جان و مال) ایشا رکردند تا!

اینکه اسلام سرافراز و سر بلند کرد و همانند صدر اسلام قدرت جهانی پیدا کند .

و سخن دیگرم به خانواده محترم که برایم رنجها و سختیهای را! متحمل شدند که تدره! نی می شود

و! ز شما پدر و مادر عزیزم و صبورم طلب حلالیت میکنم و شما هم از کلیه! نواام و غویشان برایم طلب

حلالیت بکنید و! میدو! رم که! این روحیه خود را! صبورا! نه د! آشته باشید! که خداوند با برین! است

" واللہ مع الصابرين " و همچنین از خواهران و برادرانم که زحمتی برایشان بیش نبودم طلب

حلالیت میکنم و! ز شما میخواهم که راه! این شهیدان! اسلام را! ادامه دهید و! ز شما دوستان و رفقایم

که دوست خوبی برایشان نبودم امیدوارم که مرا! حلال کنید و طلب حلالیت میکنم .

## محل مجروح شدن و شهادت

محمود چند بار به جبهه اعزام داشت و چند بار مجروح شده بود. اما اغلب مجروح شدن خود را مخفی نگاه می داشت چون می ترسید خانواده به ویژه مادرش اجازه رفتن به او ندهند. اما بر اساس اسنادی که در میان وسایلش پیدا کردیم یک بار در جزیره مجنون مجروح شده بود. و نیز در عملیات کربلای ۵ در شلمچه به شهادت می رسد. به منظور آشنایی با مجنون، شلمچه و عملیات کربلای ۵، اطلاعات و مطالب زیر تقدیم می گردد.

ص: ۱۸۰

## مراسم

مراسم فاتحه و هفته و چهلم و نیز سال مفصل برای محمود در مسجدالنبی در خیابان آتشگاه اصفهان برگزار گردید.

در همه این مراسم هم مدرسه ای های او در اصفهان قم آمدند. آقای مالکی فهرست طلبی که به مناسبت هفته او به اصفهان آمدند نوشته است:

افراد اعزامی به مراسم محمود نوری در اصفهان

۱- عباس عابدی

۲- مهدی مالکی

۳- رحیم زاده

۴- سهرابی

۵- علی شیروی

۶- طاهری

۷- میری

۸- قربانی

۹- حسینی

۱۰- علوی

۱۱- همائی

۱۲- کماسی

۱۳- نصیری

۱۴- قباد

۱۵- ستاری

۱۶- عرب مختار

۱۷- پادرگانی

۱۸- طیبانی

۱۹- احمدی

۲۰- چراغ علی

۲۱- گرشاسبی

ص: ۱۸۱

# اکنون اسلام به این شهیدان خمید روان افشار میکند



شهید اکبر نوری

مراسم شب هفتمین روز شهادت طلب و پاسدار شهید

## محمود نوری

که در عملیات پیر و زندانه کربلای ۵ شهادت رسید

و بیاد بود برادر شهیدش

## اکبر نوری



شهید محمود نوری

روزه شنبه ۶۵/۱۲/۲۱ بعد از نماز مغرب و عشا همراه با دعای کمیل در منزل شهیدان واقع در خیابان آیت‌الله منتظری  
جنب میدان بهار کوی شهید هاشمی کوی شهید نوری و هفتمین روز شهادت این شهید روز جمعه ۶۵/۱۲/۲۲ از ساعت ۳/۵  
الی ۵/۵ بعد از ظهر در زیر خیمه حسینی در گلستان شهدا برگزار میگردد  
خانواده شهید

نبرد در هور و جزایر مجنون با دشواری های بسیار سخت و پر مشکل بود. عملیات خیبر یکی از مهمترین عملیات های جنگ هشت ساله بود که چون در اسفندماه ۱۳۶۲ انجام شد و غالباً در این روزها، خانواده های ایرانی در حال آماده شدن برای تحویل سال نو هستند، کمتر به آن پرداخته شده است. در این مطلب، سعی شده به نحوی موجز، فضای کشور و جنگ را در اسفند ۶۲ ترسیم شود.

### نظر محسن رضایی

قبل از عملیات خیبر، فرمانده سپاه امیدوار بود تا با یک عملیات قدرتمند، هم به رزمندگان در غرب کشور که فکر می کردند عملیات در جنوب ناممکن شده، پیامی بدهد و هم برای کسانی که می گفتند «جنگ را نباید ادامه داد و راهی برای پیگیری آن نمانده» جواب دندان شکنی داشته باشد.

هر بار که علی هاشمی نتیجه شناسایی ها در هورالهوریزه را می داد، محسن رضایی امیدوارتر می شد. رضایی از قرارگاه نصرت، نه به فرماندهانش چیزی گفته بود و نه به هاشمی رفسنجانی، فرمانده جنگ. اولین بار که از نتیجه شناسایی ها کاملاً مطمئن شد، به حضرت امام اطلاع داد. امام هم وقتی رسیدن به دجله را در هدف گذاری او دید، خوشحال شد. طرح عملیات خیبر بعد از آزادسازی خرمشهر خیلی اهمیت داشت و می توانست تأثیری جدی در روند جنگ داشته باشد. زمستان سال ۱۳۶۲ بود که محسن رضایی به فرماندهانش خبر داد که عملیات بعدی در هور انجام می شود. اولش شوکه شدند اما وقتی شناسایی های قرارگاه نصرت را دیدند، آرام گرفتند. نیروهای علی هاشمی حتی آب راه های هور را هم متر کرده بودند و فیلمی که از اتوبان بغداد - بصره گرفته بودند، در دستشان بود.

### محل خیبر

خیبر در شمال بصره و مقابل استان های العماره و بصره بود. دو محور هم داشت: یکی هورالهوریزه و دیگری «زید» که عملیات رمضان در آن بدون موفقیت انجام شده بود.

عراق، انتظار عملیات از هور را نداشت و نیروی کمی را آنجا مستقر کرده بود. در جزایر مجنون فقط یک گردان از نیروهای مردمی عراق بودند و در محور شمالی و جنوبی هم نیروهای مرزی در پاسگاه مستقر بودند. در این میان فقط خط طلاییه پر از موانع و کانال های فراوان بود. در محور زید هم موانع زیاد و نیروهای بسیاری مستقر بودند. خاکریزهای مثلثی شکل که طرحش را اسرائیل داده بود هم در این منطقه قرار داشت. عراق این خاکریزها را قبل از عملیات بیت المقدس ساخته بود تا از بصره دفاع کند.

فرمانده ارتش دیرتر از همه از طرح عملیات با خبر شده و کمی هم دلگیر شده بود. بعدها که فرماندهی محور زید به آنها سپرده شد به آیت الله العظمی خامنه ای نامه نوشتند که در این محور با توجه به وضعیتش احتمال موفقیت کم است. محسن رضایی معتقد بود پیش روی در هور آن قدر برای

عراق غافلگیر کننده است که اگر محور جنوبی (طلائیة) هم قوی نباشد، عملیات موفقیت آمیز می شود. او همچنین یکی از قوی ترین لشکرهایش یعنی لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام که متعلق به نیروهای اصفهانی بود را به محور جنوبی مأمور کرد.

پشتیبانی نیروهایی که برای جنگیدن به هور می رفتند با قرارگاه نوح بود. نبود خشکی و لزوم سرعت بالا در انتقال نیرو و تجهیزات باعث شد که از هوا نیروز کمک خواسته شود. فرمانده هوانیروز ارتش به کنار هور آمد و نیروی هوایی هم پشتیبانی پدافند هوایی را بر عهده گرفت. همچنین هواپیماهای اف ۱۴ مأمور شدند تا به جنگ میگ های عراقی بروند.

### فرماندهی هاشمی رفسنجانی

عملیات خیبر اولین تجربه حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در فرماندهی جنگ بود. او قبل از آمدنش به جبهه به امام قول داده بود تا با یک پیروزی به تهران برگردد تا راهی برای پایان جنگ باشد. حضرت امام هم فقط سکوت کرده بودند. هاشمی رفسنجانی در ذهنش به این فکر کرده بود که می توانیم با گرفتن یک منطقه از خاک عراق، پای میز مذاکره و پذیرفتن آتش بس برویم و به بهانه این منطقه، حقمان را از صدام بگیریم. برخی مخالف این نیت بودند و می گفتند رزمندگان هابی که آمده اند تا از راه کربلا به قدس بروند را ناامید می کند و برخی دیگر هم خوشحال شدند. هاشمی رفسنجانی در خاطراتش می نویسد: آن گونه که انتظار داشتم، عنوان ختم جنگ مقبول نیفتاد. معلوم است مسئله مهم برای بسیاری از رزمندگان، ادامه جنگ است و همه چیز هم همین را نشان می دهد. شاید به همین جهت امام موافق طرح ختم جنگ نیستند و اگر در قلبشان هم قبول داشته باشند، بر زبان نمی آورند.

### آغاز عملیات خیبر

۳ اسفند ۶۲ بود که عملیات خیبر با رمز یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آغاز شد. در شب و روز اول، نیروها در محور شمالی به جاده بصره العماره رسیدند. اما در جنوب (محور زید) نیروها توانستند از موانع عبور کنند و عملیات در آنجا خیلی زود متوقف شد. با این حال موفقیت محور شمالی امیدوار کننده بود.

در مرحله بعدی باید تعدادی از نیروها از راه هور به جزایر مجنون حمله می کردند و گروهی هم از طریق طلائیة که تنها راه خشکی در منطقه شمالی عملیات بود این حمله را انجام می دادند. عملیات در طلائیة با یک روز تأخیر انجام شد اما نیروهای هور از این موضوع مطلع نشدند و به سمت جزیره جنوبی رفتند. حالا باید از سمت طلائیة حمایت می شدند اما کسی آنجا نبود. شرایط سختی پیش آمده بود و به همین خاطر نیروهایی که قرار بود شبانه به خط بزنند را در روز، راهی منطقه کردند. عراق هم هر چه توان داشت بر روی طلائیة متمرکز کرد تا این نیروها به جزیره جنوبی نرسند. عراق می دانست که اگر نیروها به جزیره جنوبی برسند، کار عملیات به آنجا می رسد به همین خاطر از تمام توانش بهره برد تا ایرانی ها را زمین گیر کند. یگان های ایران در طلائیة و مجنون خیلی شهید دادند.

گزارش های علی صیاد شیرازی در تهران، امام را نگران کرده بود. هاشمی رفسنجانی پیش امام

رفت و گزارشی داد. امام هم معتقد بود که قطع جاده بصره - بغداد، ضربه مهلکی به صدام می زند. هاشمی رفسنجانی به جنوب برگشت و به محسن رضایی خبر داد که به همه گفته: هرچه در چپته دارید به میدان بیاورید. محسن رضایی هم دستور داده بود افراد در حد فرمانده لشکر هم باید بجنگند؛ حتی اگر سازمان رزم سپاه مختل شود.

### ادامه عملیات

لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیاری از نیروهایش را از دست داد. لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام که در محور زید (جنوبی) عمل می کرد، به کمک رزمنده های تهرانی آمد. پیشروی اولیه شان موفق بود اما باز هم عراقی ها آنها را زمین گیر کردند. در همین گیر و دار، محمد ابراهیم همت، فرمانده لشکر ۲۷ به شهادت رسید و حسین خرازی را با دست قطع شده و با بدنی پر از تیر و ترکش از منطقه بیرون بردند.

همزمان با نبرد طلائییه، عراقی ها به چهار گردان خط شکن از لشکر ۸ نجف اشرف (اصفهان) و ۳۱ عاشورا (آذربایجان) حمله کردند. شهادت جانسوز رزمندگان این چهار گردان، سخت ترین لحظات خیبر برای فرماندهان در قرارگاه بود. حمید باکری معاون لشکر ۳۱ عاشورا هم در جزیره شهید شد تا غم این نبرد، کامل شود.

### نبرد در مجنون

صلاح نبود نیروهایی که در شمال هورالهوریه به جاده بصره رسیده بودند، در آنجا بمانند و به همین خاطر عقب نشینی کردند و به جزایر مجنون آمدند. عراقی ها هم که در طلائییه پیروز بودند، به باز پس گیری جزایر امیدوار شدند. عراق در رسانه هایش مدام تبلیغ می کرد که به زودی جزایر را خواهد گرفت و نام جزایر مجنون، محور خبری رسانه های دنیا شده بود. در چنین شرایطی اگر عراق، جزایر را پس می گرفت، نشان می داد که می توان همه عملیات های ایران را شکست بدهد. بعد از ظهر ۱۴ اسفند ۶۲ از دفتر امام خبر دادند که امام فرموده اند: جزایر حتماً باید نگهداشته شود. هر طور که شده. با ابلاغ این پیام به رزمندگان، روحیه تازه ای به آنان دمیده شد. محسن رضایی هم ابلاغ کرد که از جزایر بیرون نمی رویم؛ حتی اگر سازمان سپاه از بین برود... بسیاری از فرماندهان قرارگاه هم سلاح گرفتند و به خط مقدم رفتند. از ۱۶ تا ۲۰ اسفند، عراق هرچه داشت رو کرد تا جزایر را پس بگیرد. ۷۲ ساعت جنگ بی امان ادامه داشت اما حرف امام زمین نماند. جزایر به سمبل قدرت ایران و ضعف عراق تبدیل شده بود.

### جنگ شیمیایی و پایان جنگ

عراق با آتش پر حجم، زمین جزایر مجنون را شخم زد. بمب های شیمیایی هم تمام آنجا را آلوده کرد. حفظ جزایر غیر ممکن می نمود اما رزمندگان غیور این کار را ممکن کرده بودند.

«افرایم کارش» می نویسد: ایرانی ها در پنج اسفند مرحله دوم عملیات خیبر را آغاز کردند که تا ۲۸ اسفند ادامه داشت. ایرانی ها موفق شدند از باتلاق وسیع بگذرند و جزایر مجنون را تصرف کنند.



عراقی ها فکر می کردند این عمل غیر ممکن است. البته آنها سرانجام با تلاش های سخت عراقی ها که وحشیانه از سلاح های شیمیایی (گاز خردل و گاز اعصاب) استفاده کردند، کنترل شدند. البته ایرانی ها موفق شدند جزایر را حفظ کنند.

سوم فروردین ۶۳ خبرگزاری فرانسه نوشت: نیروهای ایرانی پلی ۱۳ کیلومتری مثل قایق شناور ساخته اند که جزیره شمالی را به مرز ایران وصل می کند. این در تاریخ نظامی مدرن بی سابقه است.

هاشمی رفسنجانی بعد از عملیات خیبر از فرماندهان خواست تا راه آینده را ترسیم کنند. او فکر می کرد نیروهای ایرانی بیش از ۵۰ کیلومتر را تصرف می کنند اما فقط ۱۳ کیلومتر تصرف شده بود. او گفت: در مورد صلح، نظر امام مطرح است و ایشان می گوید بدون جنگ، صلح امکان ندارد و اگر ما هم نتوانیم بجنگیم، امام به مردم می گویند: بروید و بجنگید. آمریکایی ها همزمان با گسترش روابط شان با عراق، عملیات تحریمی علیه ایران با نام «استانچ» را کلید زدند. کشورهای بسیاری از جمله شوروی با این عملیات همراه شدند. شوروی از همراهی ایران درباره حل مشکلاتش در افغانستان ناامید شده بود و پیشنهاد فروش چهار و نیم میلیارد دلار اسلحه را به عراق داد. ایران هم مبارزه قوی با حزب توده که متعلق به شوروی بود را در دستور کار قرار داد. در این شرایط سخت، طرح عملیات عبور از اروند و گرفتن فاو مطرح شد و تمریناتی هم انجام شد، اما هاشمی رفسنجانی این طرح را عملی نمی دانست و به عملیات «والفجر هشت انجام نشده» معروف شد.

### شناسایی هور

برای پیگیری امکان عملیات در هور، محسن رضایی کار شناسایی هور را به نحوی کاملاً محرمانه به علی هاشمی و افراد بومی اش داد. علی هاشمی به همراه نیروهای بومی و غیر بومی اش یک سال در هور شناسایی کردند که از آن یک سال ۴۰۰ گزارش باقی مانده است.

باز کردن معبر در هور، هوای شرجی، امکان شنیدن صدای کنار زدن نی ها توسط عراقی ها، ابتلا به بیماری های پوستی برای نیروهای شناسایی غیر بومی، حمله پشه ها، آب گرفتگی درون بلم ها و آوردن اطلاعات از خاک عراق، از سختی های شناسایی در این منطقه بود. اما این کار سخت و جانفرسا به خوبی انجام شد و عملیات خیبر بالاخره با تمام پستی و بلندی هایش انجام شد. پیکر علی هاشمی که در هور به جا مانده بود، چند سال پیش تفحص شد و به تهران آمد و بر دوش مردم تهران و سپس اهواز تشییع شد.<sup>(۱)</sup>

ص: ۱۸۶

عملیات کربلای ۵ در تاریخ ۱۹ دی ۱۳۶۵ در منطقه ی جنوبی عراق، به منظور تصرف شهر بصره و کسب یک برتری سیاسی به طور مشترک توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ارتش جمهوری اسلامی ایران و با رمز یا زهرا سلام الله علیه اجرا شد و در تاریخ ۴ اسفند ۱۳۶۵ با پیروزی نسبی ایران از بعد سیاسی و حفظ شهر بصره از سوی نیروهای عراق، پایان پذیرفت. (۱)

### سنگین ترین و گسترده ترین عملیات

فرماندهان و رزمندگان ایرانی در میانه تردید و امید، ۱۹ دی به خط شلمچه زدند و عراقی ها در جشن پیروزی شان در کربلا ۴ حسابی غافلگیر شدند. روش و منش چاپلوس پروری صدام از دلایل اصلی این غافلگیری بود.

گروه جهاد و مقاومت مشرق: عملیات کربلای ۵ یکی از بزرگترین عملیات های رزمندگان در طول جنگ تحمیلی بود، ۲۸ سال پیش در تاریخ ۱۹ دی ماه سال ۱۳۶۵ با رمز مبارک یا زهرا علیه السلام در منطقه شلمچه و شرق بصره آغاز شد.

سنگینی شرایط دشوار پس از عملیات کربلای ۴ ضرورت انجام عملیات دیگری را ایجاد می کرد. عملیاتی که پیروزی آن تضمین شده باشد و ضمناً از جنبه نظامی و سیاسی بسیار ارزشمند باشد تا آثار نامطلوب عدم فتح کربلای ۴ را جبران کند.

ارتش بعث در جشن شکست کربلای ۴ بود که ایرانی ها کربلای ۵ را آغاز کردند

فرماندهان و رزمندگان ایرانی در میانه تردید و امید، ۱۹ دی به خط شلمچه زدند و عراقی ها در جشن پیروزی شان در کربلای ۴ حسابی غافلگیر شدند. روش و منش چاپلوس پروری صدام از دلایل اصلی این غافلگیری بود.

نقشه عملیات کربلای ۴ / طرح عملیات خوب بود اما دشمن هم کاملاً از اوضاع با خبر شده بود.

حمدانی از فرماندهان گارد ریاست جمهوری عراق می گوید: «حمله (کربلای ۴) ایران به کلی شکست خورد و رقابتی میان فرماندهان سپاه سوم و هفتم عراق که همیشه موفق بودند، پدید آمد. فرمانده سپاه سوم، طالی الدوری برای اینکه نشان دهد ایران را شکست داده است، آمار و ارقامی فوق العاده سنگین نیروهای ایرانی ارائه داد که غیر منطقی به نظر می رسید.

ماهر عبدالرشید، فرمانده سپاه هفتم هم می دانست که باید مطابق میل صدام رفتار کنند. او هم آمارهای غیر واقعی داد. آمارهایی که تقریباً خنده دار بود. اما صدام رضایت داشت چون پس از فاو، این دروغگویی ها تسکینش می داد. فرماندهان می گفتند با تلفات سنگینی که به ایرانی ها وارد شده، می توانیم همه نفس راحتی بکشیم. فرماندهانی که مدت ها در جبهه بودند به مرخصی رفتند و آماده باش لغو شد.

شرق بصره/ دژ مرزی منطقه ۵ ضلعی/ دی ماه ۶۵/ نبرد نوک ۵ ضلعی از سخت ترین نبردها بود

مردم در جامعه هم آمارها را باور کردند و می گفتند تا ایرانی ها عملیات دیگری شروع کنند، حداقل شش ماه زمان می خواهند. ایرانی ها کمتر از دو هفته بعد حمله کردند و دروغ ها برملا شد. معلوم شد فرماندهان تلفات ایرانی را ۱۰ برابر بیشتر اعلام کرده اند.»

### روایت سردار حاج قاسم سلیمانی

ارزشمندترین منطقه موجود شلمچه بود که دشمن در آن مستحکم ترین مواضع و موانع را داشت، به طوری که عبور از آنها غیر ممکن می نمود و با توجه به اصول نظامی شناخته شده و محاسبات کمی، ضریب موفقیت بسیار ناچیز بود و بالطبع تضمین پیروزی از سوی فرماندهان عملیات را غیر ممکن می ساخت؛ لیکن ضرورت غیر قابل انکار ادامه جنگ در آن موقعیت و لزوم تسریع در تصمیم گیری پس از عملیات کربلای ۴ سبب گردید که صرفاً برای انجام تکلیف و با امید به نصرت الهی، تمامی نیروهای خودی اعم از رزمنده و فرمانده برای عملیات بزرگ کربلای ۵ آماده شوند.

هنگام انتخاب منطقه عملیات کربلای ۵، آنچه اوضاع را پیچیده تر می کرد، این بود که:

- تنها انجام یک عملیات نمی توانست مؤثر باشد.

- به علاوه عملیات باید با پیروزی توأم باشد.

- همچنین سرعت عمل نیز نقش تعیین کننده ای در این عملیات داشت.

دشمن با توجه به اهمیت منطقه، زمین شرق بصره را مسلح به انواع موانع و استحکامات کرده بود و با رها کردن آب منطقه، انجام هرگونه عملیاتی را غیر ممکن ساخته و فضای امنی را برای خود به وجود آورده بود تا بتواند حرکت هر نیروی مهاجم را قبل از دستیابی به خط اول خود سرکوب کند.

بسیاری از نیروهایی که آماده عملیات در کربلای ۴ بودند، با توقف عملیات، فرصت حضور پیدا نکردند.

اولین خط دفاعی دشمن دژی بود که در یک سمت آن سنگرهای بتونی برای استراحت نیرو و در سمت مقابل، سنگرهای دیده بانی و تیربار با مهمات آماده و سنگرهای تانک احداث شده بود. این دژ، دشمن را از موقعیت ممتازی برای اشراف و تسلط کامل بر منطقه برخوردار می کرد. در پشت خط اول چند موضع هلالی شکل احداث، که قطر هر یک به ۳۰۰ الی ۴۰۰ متر و ارتفاع آن به ۵ تا ۶ متر می رسید.

در پشت مواقع هلالی، برای تردد و استقرار تانک، جاده ساخته شده بود و به این وسیله تانک می توانست با استقرار روی مواضع مشخص شده، کل منطقه درگیری را زیر پوشش گلوله مستقیم و تیربار قرار دهد.

دومین خط دشمن به فاصله صد متر از خط اول و به موازات آن احداث و سیل بندی بود به عرض ۲۰۵ و ارتفاع ۴ متر که دارای موضع پیاده، کانال مواصلاتی و مواضع تانک بود. این سیل بند از جنوب جاده شروع می شد و به سمت اروند ادامه داشت.

سومین خط دشمن، خاکریزی بود به موازات خط دوم و دارای مواضع پیاده و تانک که در جلوی

آن کانال متروکه ای به عرض ۴ و عمق ۲ متر احداث شده بود.

یکی از چالشی ترین تصمیم گیری ها، تصمیم برای انجام عملیات کربلای ۵ با حضور هاشمی رفسنجانی بود

چهارمین رده دشمن در پشت نهر دوعیچی قرار داشت و شامل نهر، دژ و چندین موضع هلالی پی در پی، که بر توانایی دشمن برای مقابله و دفاع می افزود.

پنجمین رده دشمن در پشت نهر جاسم قرار داشت. ضمن آن که در حد فاصل خط چهارم و پنجم، قرارگاه دشمن، خصوصاً قرارگاه تاکتیکی سپاه سوم (مقر فرماندهی لشکر ۱۱)، دارای مواضع مستحکمی بود و پدافند مستقل داشت. پس از خط جاسم تا کانال زوجی، مرکز توپخانه، لجستیک و عقبه لشکر ۱۱ قرار گرفته بود و رده ششم و هفتم دشمن شامل کانال زوجی و مثلثی های غرب کانال زوجی بود. در منطقه شلمچه، دشمن زمین را به شکل پنج ضلعی درآورده بود. که از استحکامات بسیار پیچیده ای برخوردار بود.

### غافلگیری در شرق بصره

عراقی ها سراسیمه نیروهای بسیاری را به منطقه شلمچه آوردند تا ایرانی ها را عقب بزنند. قرار بود عملیات ساعت ۲ نیمه شب آغاز شود که خبر رسید شاید عملیات لو رفته باشد. پس ساعت شروع عملیات را پیش انداختند و ساعت ۱ و ۳۵ دقیقه بامداد رمز عملیات اعلام شد.

هلالی ها از معروف ترین موانع در شلمچه بودند

دو ساعت از عملیات گذشت و پیشروی امیدوار کننده بود. یعنی عراقی ها غافلگیر شدند. ایرانی ها کانال پرورش ماهی را رد کردند و گروهی دیگر در نوک جزیره بوارین و خط معروف موانع ۵ ضلعی را شکستند. پاسگاه بوبیان عراق را هم گرفتند.

ارتش عراق روز دوم عملیات بیشتر از ۲۰ بار پاتک کرد که همه ناموفق بود و مجبور شد عقب نشینی کند. توپخانه دشمن و تیر مستقیم تانک ها تنها پل ارتباطی را بی وقفه زیر آتش گرفته بود و ارتباط کاملاً قطع شده بود. آتش دشمن الحاق برخی گروه ها را هم قطع کرده بود.

گفته می شود در کربلای ۵ حدود ۳۰۰۰۰ نفر شهید و یا زخمی شدند

انتقال مهمات، غذا و مجروح به هیچ عنوان مقدور نبود. و همه چیز توسط افراد حمل می شد. فشار دشمن در عصر روز دوم عملیات به کارگیری هوانیروز و نیروی هوایی را ضروری کرد.

نبرد شبانه روزی کربلای ۵ ادامه داشت و نیروهای ایرانی با سرعت محدود پیش می رفتند. رزمندگان، شب دهم تلاش کردند در غرب نهر جاسم سر پل بگیرند و شب یازدهم سر پل را گرفتند و بعد از فرار عراقی ها، در غرب نهر جاسم عملیات را ادامه دادند.

### نبرد در نهر جاسم

دشمن که زمین داده بود تا نیروهایش را حفظ کند و تا غرب نهر جاسم عقب نشسته بود، در چهارراه شلمچه مقاومت می کرد. عملیات در غرب نهر جاسم تا شب نوزدهم عملیات (۷ بهمن

نهر دوعیجی / شرق بصره / عملیات کربلای ۵ / منطقه نهرهایی موازی داشت که به اروند می ریختند و ایرانی های تا نهر جاسم پیش رفتند عراق برای سد کردن پیشروی رزمندگان اسلام به کلیه سپاه های خود اعلام کرد یگان های کیفی و عملیاتی خود را به شلمچه اعزام کنند. خیلی سریع بیش از ۱۰۰ یگان عراق به منطقه آمدند.

طی این مدت فقط ۲۵ یگان سپاه در برابر دشمن صف آرایی کردند و بارها با سازمان و جذب نیروی جدید، عملیات را ادامه دادند.

امور معنوی خستگی نبرد را از تن رزمندگان بیرون می کرد

### خونین ترین روزها

جبهه ایران و عراق به خونین ترین روزهایش رسیده بود و تمام قدرت در طرف در زمین محدود شلمچه به میدان آمده بود. عراق حدود دو سوم استعداد ارتش خود یعنی ۱۸۰ تیپ را وارد منطقه نبرد کرده بود. می توان گفت شدیدترین و گسترده ترین عملیات در میان ۹۰ عملیات دفاع مقدس، کربلای ۵ بوده است.

مقدار گازهای ناشی از پرتاب گلوله ها در فضای جبهه به حدی زیاد بود و تنفس را برای رزمندگان مشکل می کرد.

در این عملیات، ۳۰۰۰۰ نفر به شهادت رسیده و یا مجروح شدند. سپاه در عملیات کربلای ۵ آسیب جدی دید و تعدادی از فرماندهان و نخبگان مانند حاج حسین خرازی، حاج اسماعیل دقایقی، حجت الاسلام میثمی و ده ها شهید دیگر به شهادت رسیدند.

حمدانی از فرماندهان عراقی می گوید: بیش از ۵۰۰۰ توپ و تانک در این منطقه بر روی هم آتش ریختند. شما نمی توانستید ۱۰ متر جا پیدا کنید که بمباران نشده باشد. وضعیتی که من دیدم را فقط در فیلم ها دیده بودم.

پزشکان ایرانی در نزدیک ترین نقطه به خط مقدم پیچیده ترین عمل ها را انجام می دادند

در پایان نبرد کربلای ۵، ایران موضع برتر را داشت و توانسته بود خط دفاعی شلمچه را بشکند. آمریکا برای جلوگیری از شکست عراق و سقوط بصره، ناو هواپیما جان اف کندی را به خلیج فارس فرستاد. روزنامه های دی ولت، اسپیکل و زوددویچه سائتوونگ نوشتند: آمریکا با شش گردان و ششصد هواپیمای جنگی آماده است در صورت سقوط بصره با ایران بجنگد.

فروریختن دژ شلمچه، در خطر قرار گرفتن بصره، شرایط سیاسی و نظامی و تأثیرات مهم کربلای ۵ بر جنگ، آن را از مهم ترین عملیات های جنگ کرده است.

نیروهای ارتش در کربلای ۶ می خواستند فشار بر جبهه های جنوب را کم کنند

همزمان با کربلای ۴ بنا شد ارتش در جبهه نفت شهر، عملیاتی با نام کربلای ۵ انجام شود تا توان عراق در دو جبهه درگیر شود. با توقف عملیات کربلای ۴، عملیات کربلای ۵ در جبهه نفت شهر هم لغو شد.

با قطعی شدن عملیات کربلای ۵ در شلمچه، به نیروهای ارتشی نفت شهر و سومار هم دستور دادند طرح عملیاتی کربلای ۵ را با نام کربلای ۶، ۴۸ ساعت پس از کربلای ۵ اجرا کنند، اما فرماندهان نگران آمادگی دشمن در این منطقه بودند. فشار کربلای ۵ که زیاد شد، کربلای ۶ باید آغاز می شد. انگار دشمن از عملیات بو برده باشد، همزمان با حرکت نیروها، منطقه را زیر آتش گرفت و رزمندگان ها تا به خط مقدم برسند، چند نفر شهید دادند. رزمندگان ها به عقب برگشتند و عملیات متوقف شد.

## آغاز جنگ دریایی

همزمان با عملیات کربلای ۵، ارتش عراق به شهرها، نفتکش ها و تأسیسات نفتی ایران حمله کرد و تا سال ۶۶ به این حملات ادامه داد. ایرانی ها که تا قبل از این در دریا محتاطانه عمل می کردند، به همه حملات عراق، پاسخ دادند. با ورود نظامی ابر قدرت ها به خلیج فارس، جنگ وارد مرحله جدیدی شد.

ایرنا توانش در جبهه زمینی ضعیف شده بود و تیم اقتصادی دولت معتقد بود که دیگر نمی تواند هزینه های جنگ را تأمین کند. مسعود روغنی زنجانی رئیس وقت سازمان برنامه و بودجه گفته بود: سال ۶۵ نامه ای را به صورت دستی برای نخست وزیر ایران بردم و در آن استدلال کردم نمی توانیم جنگ را ادامه بدهیم. گفتم دو راه بیشتر نداریم؛ یا جنگ را تمام کنیم و نظام را حفظ کنیم یا جنگ را ادامه دهیم که نتیجه آن فروپاشی نظام و قهرمانانه کنار رفتن است!

جنگ دریایی گزینه مناسبی برای گرمی تنور جنگ بود. نیروهای گمنام نیروی دریایی سپاه در خلیج فارس، موقعیت های خوبی برای ضربه زدن به دشمن ایجاد کرده بودند.

در کربلای ۵، عملیات سنگین بود و فرصت استراحت محدود

## اهداف و منطقه

منطقه شلمچه به لحاظ اهمیت سیاسی و نظامی آن، به عنوان یکی از معابر وصولی شهر بصره، همواره در زمره اهداف قوای نظامی جمهوری اسلامی ایران قرار داشت. در صورت تسلط بر این منطقه، جمهوری اسلامی می توانست برتری خود در جنگ را به اثبات برساند.

منطقه عملیات شلمچه که در جنوب شرقی شهر مهم بصره قرار گرفته و تقریباً نزدیک ترین محور وصولی به این شهر به شمار می آید، به مناطق و محورهای زیر محدود بود:

از شمال، به آب گرفتگی جنوب زید

از شرق، به دژ مرزی ایران و عراق

از جنوب، به رودخانه اروند و اروند صغیر

از غرب، به کانال زوجی و شهرهای تنومه و الحارثه

ناو هواپیما بر جان اف کندی

این منطقه از تعداد زیادی نهر، کانال، خاکریز، جاده و... تشکیل شده است که همه آنها در بخش شمالی اروند قرار دارند. همچنین، آب گرفتگی های متعددی در این منطقه وجود دارند که از سوی



ارتش عراق به عنوان موانعی در مقابل هرگونه نفوذ قوای جمهوری اسلامی ایجاد شده اند.

## استعداد دشمن و قوای خودی

منطقه عملیاتی در حوزه پدافندی سپاه سوم عراق بود و سه لشکر ۱۱ پیاده، ۵ مکانیزه و ۳ زرهی در این منطقه مستقر بودند. با شروع عملیات، تعداد دیگری از لشکرهای عراق به تدریج در منطقه عملیاتی حضور یافتند.

نمایی از پتروشیمی بصره که رزمندگان آن را از دور می دیدند

بر اساس موجودی ۲۰۰ گردان نیرو، نحوه رزم به شکل زیر طراحی شد:

قرارگاه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان قرارگاه مرکزی.

قرارگاه کربلا تحت فرماندهی قرارگاه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم هدایت نیروهای زیر را به عهده داشت: لشکر ۲۵ کربلا/ لشکر ۴۱ نارالله علیه السلام/ لشکر ۳۱ عاشورا/ تیپ مستقل ۳۳ المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف/ تیپ مستقل ۱۸ الغدیر/ تیپ مستقل ۴۸ فتح.

قرارگاه نجف تحت فرماندهی قرارگاه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم هدایت نیروهای زیر را بر عهده داشت: لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب علیه السلام/ لشکر ۵ نصر/ لشکر ۱۰۵ قدس/ لشکر ۱۵۵ ویژه شهدا/ لشکر ۲۱ امام رضا علیه السلام/ تیپ مستقل ۵۷ حضرت ابوالفضل علیه السلام/ تیپ مستقل ۱۲ قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف.

قرارگاه قدس تحت فرماندهی قرارگاه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم هدایت نیروهای زیر را بر عهده داشت: لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم/ لشکر ۷ ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف/ لشکر ۸ نجف اشرف/ لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام/ لشکر ۳۲ انصارالحسین علیه السلام/ تیپ مستقل ۴۴ قمر بنی هاشم علیه السلام.

همچنین، گردان مستقل ۳۸ زرهی ذوالفقار، تیپ ۲۰ زرهی رمضان و تیپ توپخانه ۱۵ خرداد تحت امر قرارگاه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بودند. در مجموع، ۲۴ گردان توپخانه، آماده آتش وجود داشت.

در جریان عملیات نیز قرارگاه عملیاتی نوح و تیپ های مستقل ۱۱۰ خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و ۲۲ بدر به نیروهای عمل کننده ملحق شدند.

جزیره بوارین و نخلستان های سوخته آن

## نتایج و دستاوردها

عبور از موانع نفوذ ناپذیر دشمن در شرق بصره و حضور در حومه این شهر به گونه ای اهمیت یافت که متعاقب این عملیات:

\* موقعیت سیاسی و نظامی عراق تضعیف شد و در نتیجه حملات گسترده این کشور به مراکز اقتصادی، صنعتی و مسکونی ایران بار دیگر آغاز شد.

\* اوضاع جبهه های نبرد به سود قوای نظامی ایران تثبیت شد و سپاه پاسداران یکی از ارزنده ترین



تجارب نظامی خود را کسب کرد.

\* تلاش های بین المللی برای پایان دادن به جنگ افزایش یافته و به تصویب قطع نامه ۵۹۸، که در آن برای اولین بار تا حدودی نظریات جمهوری اسلامی ایران لحاظ شده بود، در شورای امنیت سازمان ملل انجامید.

\* حضور گسترده نظامی آمریکا و متحدین او در خلیج فارس آغاز شد و یکی از هواپیماهای مسافربری ایران توسط ناوگان آمریکا ساقط گردید.

\* تعدادی از حجاج بی دفاع ایران توسط رژیم سعودی به شهادت رسیدند.

مناطق و تأسیسات آزاد شده: دستاوردهای این عملیات اینگونه گزارش شده است:

- ۱۲ کیلومتر پیشروی به طرف بصره و آزاد کردن ۱۵۰ کیلومتر مربع.

- آزادسازی پاسگاه های بویان، شلمچه، کوت سواری و خین.

- آزادسازی ۱۴ کیلومتر از جاده آسفالته شلمچه - بصره.

- آزادسازی جزایر بوارین، فیاض و ام الطویل.

- آزادسازی ۱۱ قرارگاه تیپ ارتش عراق.

- آزادسازی روستاهای خرنوبیه، سعیدیه، حنین، سلیمانیه، هسجان، جاسم.

- عبور از کانال ماهی گیری، نهر دوعیجی و جاسم.

- استقرار در ۱۰ کیلومتری بصره.

- تصرف دریاچه بویان و بخشی از کانال ماهی.

تجهیزات منهدم شده دشمن: در این نبرد سلاح های بسیار از جمله مقابل از بین رفت که گزارش آن اینگونه است:

- بیش از ۸۰ فروند هواپیما.

- ۷۰۰ دستگاه تانک و نفربر.

- ۲۵۰ قبضه توپ صحرائی و ضد هوایی.

- صدها قبضه انواع ادوات نیمه سنگین.

- ۱۵۰۰ دستگاه خودرو.

- ۴۰۰ دستگاه انواع ادوات مهندسی و رزمی.

- مقدار زیادی سلاح سبک و مهمات.

در این عملیات ۸۱ تیپ و گردان مستقل دشمن منهدم و ۲۴ تیپ و گردان مستقل نیز آسیب کلی دیدند و تعداد ۴۰ هزار نفر کشته یا زخمی و ۲۷۰ نفر نیز اسیر شدند.

## بازتاب عملیات کربلای ۵

شکستن خطوط و استحکامات و پیشروی در شرق بصره، توانایی ها و قابلیت های نظامی عراق را بار دیگر، زیر سؤال برد، چنان که روزنامه آبزور چاپ پاریس به نقل از کارشناسان غربی نوشت: «برای

ص: ۱۹۳

اولین بار از آغاز جنگ تا کنون، ناظران و کارشناسان غربی در مورد امکانات دفاعی عراق دچار تردید شده اند.»

همچنین تأکید بر توانایی نظامی ایران، بخشی دیگری از تحلیل های ارایه شده در رسانه های خبری بود، چنان که رادیو بی. بی. سی طی تحلیل در همین زمینه، با توجه به تجربه سپاه در عملیات فاو و عبور از رودخانه اروند، ضمن اشاره به عبور از منطقه آب گرفتگی و کانال پرورش ماهی در عملیات کربلای ۵ گفت: «موفقیت ایران در عبور از دریاچه ماهی، یک بار دیگر توانای ایران در عبور از آبراه ها را نشان می دهد.»

هفته نامه نیوزویک نیز ضمن تأکید بر پیروزی ایران در عملیات کربلای ۵، بر شرایط پیروزی ایران بر عراق اشاره کرد: «تهاجم ایرانی ها در نزدیکی بصره، حداقل یک چیز را در خصوص جنگ ایران و عراق تغییر داده و آن این مسئله است که برای اولین بار طی چند سال گذشته، این احتمال را که یک طرف حقیقتاً بر دیگری پیروز شود، مطرح ساخته است.»

مطالعه بیشتر: برای کسب اطلاعات بیشتر در زمینه عملیات های کربلای ۴، ۵ و ۶ می توانید به کتاب دائرة المعارف مصور تاریخ جنگ ایران و عراق، نوشته جعفر شیرعلی نیا مراجعه نمایید. (۱)

## پژوهشی دیگر درباره عملیات کربلای ۵

### اشاره

سنگینی شرایط دشوار پس از عملیات کربلای ۴ ضرورت انجام عملیات دیگری را ایجاب می کرد. عملیاتی که پیروزی آن تضمین شده باشد و ضمناً از جنبه نظامی و سیاسی بسیار ارزشمند باشد تا آثار نامطلوب عدم فتح کربلای ۴ را جبران نماید.

ناحیه ی مرزی استراتژیک شلمچه در منطقه ی شمال غربی خرمشهر واقع شده که از جنوب با اروند رود، از شمال با منطقه ی عمومی اهواز و از غرب با مرزهای بین المللی ایران و عراق، محصور گردیده است. وجود اروند رود در جنوب آن، دریاچه ی ماهی و جزایر بویان، ویژگی نظامی خاصی را در این منطقه به وجود آورده است و به خاطر نزدیکی جغرافیایی آن با شهر صنعتی بصره، از نظر کارشناسان نظامی، دارای اهمیت فوق العاده ای بوده است.

ارزشمندترین منطقه موجود شلمچه بود که دشمن در آن مستحکم ترین مواضع و موانع را داشت، به طوری که عبور از آنها غیر ممکن می نمود و با توجه به اصول نظامی شناخته شده و محاسبات کمی، ضریب موفقیت بسیار ناچیز بود و بالطبع تضمین پیروزی از سوی فرماندهان عملیات را غیر ممکن می ساخت؛ لیکن ضرورت غیر قابل انکار ادامه جنگ در آن موقعیت و لزوم تسریع در تصمیم گیری پس از عملیات کربلای ۴ سبب گردید که صرفاً برای انجام تکلیف و با امید به نصرت الهی، تمامی نیروهای خودی اعم از رزمنده و فرمانده برای عملیات بزرگ کربلای ۵ آماده شوند.

ص: ۱۹۴

هنگام انتخاب منطقه عملیات کربلای ۵، آنچه اوضاع را پیچیده تر می کرد، این بود که:

تنها با انجام یک عملیات نمی توانست مؤثر باشد.

به علاوه عملیات باید با پیروزی توأم باشد.

همچنین سرعت عمل نیز نقش تعیین کننده ای در این عملیات داشت.

دشمن با توجه به اهمیت منطقه، شرف بصره را مسلح به انواع موانع و استحکامات کرده بود و با رها کردن آب در منطقه، انجام هرگونه عملیاتی را غیر ممکن ساخته و فضای امنی را برای خود به وجود آورده بود تا بتواند حرکت هر نیروی مهاجم را قبل از دستیابی به خط اول خود سرکوب کند.

رزمندگان شجاع سپاه اسلام در مرحله ی اول عملیات، با هجومی مرگبار و غافلگیرانه به قلب دشمن، در تاریخ فردای آن روز، شلمچه را آزاد می نمایند و با گسترش عملیات خود، هر لحظه فاصله ی خود را با بصره کم می کنند؛ به طوری که صدای شلیک مسلسل ها مردم شهر را سراسیمه به خیابان ها می ریزد.

### شرح عملیات های دفاع مقدس

در دومین مرحله ی این عملیات، رزمندگان اسلام با عبور از موانع ایدایی و بسیار محکم، هجوم سنگین خود را علیه مواضع دشمن شروع می کنند که پاسگاه های شلمچه، بویان و کوت سواری در این هجوم، آزاد می شود. رزمندگان اسلام با هجوم دیگری چندین کیلومتر از جاده ی آسفالت شلمچه - بصره را آزاد می کنند و به عمق مواضع دشمن نفوذ کرده، خود را به دژ فولادین بصره می رسانند.

این دژ توسط کارشناسان خارجی احداث شده بود که دارای خاکریزهای مثلثی، هلالی، سنگرهای مستحکم بتونی و موانع ایدایی سنگین بود و ساخت آن پنج سال طول کشیده بود.

اولین خط دفاعی دشمن دژی بود که در یک سمت آن سنگرهای بتونی برای استراحت نیرو و در سمت مقابل، سنگرهای دیده بانی و تیربار با مهمات آماده و سنگرهای تانک احداث شده بود. این دژ، دشمن را از موقعیت ممتازی برای اشراف و تسلط کامل بر منطقه برخوردار می کرد. در پشت خط اول چند موضع هلالی شکل احداث، که قطر هر یک به ۳۰۰ الی ۴۰۰ متر و ارتفاع آن به ۵ تا ۶ متر می رسید.

در پشت مواقع هلالی، برای تردد و استقرار تانک، جاده ساخته شده بود و به این وسیله تانک می توانست با استقرار روی مواضع مشخص شده، کل منطقه درگیری را زیر پوشش گلوله مستقیم و تیربار قرار دهد.

دومین خط دشمن به فاصله صد متر از خط اول و به موازات آن احداث، و سیل بندی بود به عرض ۲۰۵ و ارتفاع ۴ متر که دارای مواضع پیاده، کانال موصلاتی و مواضع تانک بود. این سیل بند از جنوب جاده شروع می شد و به سمت ارونند ادامه داشت.

سومین خط دشمن، خاکریزی بود به موازات خط دوم و دارای مواضع پیاده و تانک که در جلوی آن کانال متروکه ای به عرض ۴ و عمق ۲ متر احداث شده بود. چهارمین رده دشمن در پشت نهر دو عیجی قرار داشت و شامل نهر، دژ و چندین موضع هلالی پی در پی، که بر توانایی دشمن برای

مقابله و دفاع می افزود.

پنجمین رده دشمن در پشت نهر جاسم قرار داشت. ضمن آن که در حد فاصل خط چهارم و پنجم، قرارگاه دشمن، خصوصاً قرارگاه تاکتیکی سپاه سوم (مقر فرماندهی لشکر ۱۱)، دارای مواضع مستحکمی بود و پدافند مستقل داشت. پس از خط جاسم تا کانال زوجی، مرکز توپخانه، لجستیک و عقبه لشکر ۱۱ قرار گرفته بود و رده ششم و هفتم دشمن شامل کانال زوجی و مثلثی های غرب کانال زوجی بود. در منطقه شلمچه، دشمن زمین را به شکل پنج ضلعی درآورده بود. که از استحکامات بسیار پیچیده ای برخوردار بود.

گارد ریاست جمهوری عراق با فرماندهی صدام به منطقه اعزام می شود و بی درنگ پاتک های سنگین خود را آغاز می کند؛ اما هر بار با تحمل شکست های سنگین وادار به عقب نشینی می شود. در مرحله ی سوم عملیات، رزمندگان اسلام از کنار اروند به مواضع دشمن در محور نهر جاسم هجوم برده، یگان های سر در گم دشمن را در عملیات گاز انبری گرفتار کرده و تعدادی از آنها را کشته یا زخمی می کنند و با عبور از نهر جاسم و تسلط بر پل های ارتباطی، به عمق مواضع دشمن نفوذ می کنند.

### ۱۹ دی ماه سالروز کربلای ۵

رزمندگان سپاه اسلام برای آزادسازی مناطق تحت اشغال و دفع تجاوز دشمن و به منظور دستیابی به اهداف والای خود، اقدام به انجام عملیات کربلای پنج در این منطقه نمودند. این عملیات در تاریخ نوزدهم دی ماه ۱۳۶۵ با رمز مبارک یا زهرا علیه السلام در منطقه ی شلمچه و شرق بصره آغاز می شود.

### منطقه و اهداف عملیات

منطقه عملیاتی شلمچه که در جنوب شرقی شهر مهم بصره قرار گرفته و تقریباً نزدیک ترین محور وصولی به این شهر به شمار می آید، به مناطق و محورهای زیر محدود می باشد:

از شمال، به آب گرفتگی جنوب زید.

از شرق، به دژ مرزی ایران و عراق.

از جنوب، به رودخانه اروند و اروند صغیر.

از غرب، به کانال زوجی و شهرهای تنومه و الحارثه.

این منطقه از تعداد زیادی نهر، کانال، خاکریز، جاده و... تشکیل شده است که همه آنها در بخش شمالی اروند قرار دارند. همچنین، آب گرفتگی های متعددی در این منطقه وجود دارند که از سوی ارتش عراق به عنوان موانعی در مقابل هرگونه نفوذ قوای جمهوری اسلامی ایجاد شده اند.

منطقه شلمچه به لحاظ اهمیت سیاسی و نظامی آن، به عنوان یکی از معابر وصولی شهر بصره، همواره در زمره اهداف قوای نظامی جمهوری اسلامی ایران قرار داشت. در صورت تسلط بر این منطقه، جمهوری اسلامی می توانست برتری خود در جنگ را به اثبات برساند.

### توانایی دشمن

منطقه عملیاتی در حوزه پدافندی سپاه سوم عراق بود و سه لشکر ۱۱ پیاده، ۵ مکانیزه و ۳ زرهی در این منطقه مستقر بودند. با شروع عملیات، تعداد دیگری از لشکرهای عراق به تدریج در منطقه عملیاتی حضور یافتند. این لشکرها عبارت بودند از:

الف - پیاده:

لشکرهای ۲، ۴، ۷، ۸، ۲۲، ۳۲، ۱۴، ۱۵، ۲۵، ۱۸، ۳۰، ۲۹، ۲۷، ۲۸، ۳۳، ۲۰ و ۳۵

ب - زرهی:

لشکرهای ۶، ۱۰ و ۱۲.

ج - مکانیزه:

لشکر ۱.

د - گارد ریاست جمهوری:

لشکرهای ۱، ۲، ۳ و ۶.

در ذیل، تمام یگان هایی که به منطقه کربلای ۵ اعزام شدند، بر حسب تیپ آورده شده است:

الف - پیاده:

تیپ های: ۳۶، ۴، ۵، ۲۹، ۱۸، ۱۹، ۳۸، ۳۹، ۲۳، ۲۲، ۲۸، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۱۴، ۴۴، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۳۸، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۳، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۶، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۷، ۸۰۱ و ۸۰۵.

ب - زرهی:

تیپ های ۳۴، ۶، ۱۲، ۲۶، ۳۰، ۱۶، ۱۷، ۴۲، ۳۷ و ۵۰ و گردان تانک لشکر ۱۱ پیاده.

ج - مکانیزه:

تیپ های ۲۷، ۸، ۲۰، ۱۵، ۲۵، ۲۴ و ۴۶.

د- گارد ریاست جمهوری:

تیپ های ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۶، ۱۷ پیاده، ۲ و ۱۰ زرهی، ۳ نیروی مخصوص و ۱۱ کماندو

ه- نیروهای مخصوص:

تیپ های ۶۵، ۶۶ و ۶۸.

و - کماندو:

تیپ های ۱، ۲ و ۳ ستاد کل، هفت تیپ کماندویی از سپاه های هفت گانه و پنج گردان مستقل کماندو.

ز - توپخانه:

۴۶: گردان.

ص: ۱۹۷

## قوای خودی

بر اساس موجودی ۲۰۰ گردان نیرو، نحوه رزم به شکل زیر طراحی شد:

قرارگاه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان قرارگاه مرکزی.

قرارگاه کربلا تحت فرماندهی قرارگاه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم هدایت نیروهای زیر را به عهده داشت:

لشکر ۲۵ کربلا.

لشکر ۴۱ ثارالله علیه السلام.

لشکر ۳۱ عاشورا.

تیپ مستقل ۳۳ المهدی عجل الله تعالی الفرجه الشریف.

تیپ مستقل ۱۸ الغدیر.

تیپ مستقل ۴۸ فتح.

قرارگاه نجف تحت فرماندهی قرارگاه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم هدایت نیروهای زیر را بر عهده داشت:

لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب علیه السلام.

لشکر ۵ نصر.

لشکر ۱۰۵ قدس.

لشکر ۱۵۵ ویژه شهدا.

لشکر ۲۱ امام رضا علیه السلام.

تیپ مستقل ۵۷ حضرت ابوالفضل علیه السلام.

تیپ مستقل ۱۲ قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف.

قرارگاه قدس تحت فرماندهی قرارگاه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم هدایت نیروهای زیر را بر عهده داشت:

لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

لشکر ۷ ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف.

لشکر ۸ نجف اشرف.

لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام.



لشکر ۳۲ انصارالحسین علیه السلام.

تیپ مستقل ۴۴ قمر بنی هاشم علیه السلام.

همچنین، گردان مستقل ۳۸ زرهی ذوالفقار، تیپ ۲۰ زرهی رمضان و تیپ توپخانه ۱۵ خرداد تحت امر قرارگاه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بودند. در مجموع، ۲۴ گردان توپخانه، آماده آتش وجود داشت.

در جریان عملیات نیز قرارگاه عملیاتی نوح و تیپ های مستقل ۱۱۰ خاتم الانبیاء صلی الله علیه و

ص: ۱۹۸

آله و سلم و ۲۲ بدر به نیروهای عمل کننده ملحق شدند.

## نتایج عملیات

عبور از موانع نفوذ ناپذیر دشمن در شرق بصره و حضور در حومه این شهر به گونه ای اهمیت یافت که متعاقب این عملیات:

موقعیت سیاسی و نظامی عراق تضعیف شد و در نتیجه حملات گسترده این کشور به مراکز اقتصادی، صنعتی و مسکونی ایران بار دیگر آغاز شد.

اوضاع جبهه های نبرد به سود قوای نظامی ایران تثبیت شد و سپاه پاسداران یکی از ارزنده ترین تجارب نظامی خود را کسب کرد.

تلاش های بین المللی برای پایان دادن به جنگ افزایش یافته و به تصویب قطع نامه ۵۹۸، که در آن برای اولین بار تا حدودی نظریات جمهوری اسلامی ایران لحاظ شده بود، در شورای امنیت سازمان ملل انجامید.

حضور گسترده نظامی آمریکا و متحدین او در خلیج فارس آغاز شد و یکی از هواپیماهای مسافربری ایران توسط ناوگان آمریکا ساقط گردید.

تعدادی از حجاج بی دفاع ایران توسط رژیم سعودی به شهادت رسیدند.

آخرین آمار انهدام نیروی دشمن از شروع عملیات کربلای ۵ تا پس از عملیات تکمیلی کربلای ۵ به شرح زیر است:

۱- مناطق و تأسیسات آزاد شده:

۱۲ کیلومتر پیشروی به طرف بصره و آزاد کردن ۱۵۰ کیلومتر مربع.

آزادسازی پاسگاه های بوبیان، شلمچه، کوت سواری و خین.

آزادسازی ۱۴ کیلومتر از جاده آسفالت شلمچه - بصره.

آزادسازی جزایر بوارین، فیاض و ام الطویل.

آزادسازی ۱۱ قرارگاه تیپ ارتش عراق.

آزادسازی روستاهای خرنوبیه، سعیدیه، حنین، سلیمانیه، هسجان، جاسم.

عبور از کانال ماهی گیری، نهر دوعیجی و جاسم.

استقرار در ۱۰ کیلومتری بصره.

تصرف دریاچه بوبیان و بخشی از کانال ماهی.

۲- تجهیزات منهدم شده دشمن:

بیش از ۸۰ فروند هواپیما.

۷۰۰ دستگاہ تانک و نفربر.

۲۵۰ قبضہ توپ صحرائی و ضد هوایی.

صدہا قبضہ انواع ادوات نیمہ سنگین.

۱۵۰۰ دستگاہ خودرو.

ص: ۱۹۹

مقدار زیادی سلاح سبک و مهمات.

در این عملیات ۸۱ تیپ و گردان مستقل دشمن منهدم و ۲۴ تیپ و گردان مستقل نیز آسیب کلی دیدند و تعداد ۴۰ هزار نفر کشته یا زخمی و ۲۷۰۰ نفر نیز اسیر شدند.

## عملیات غرور آفرین کربلای ۵

به دلیل دست نیافتن ایران به اهداف پیش بینی شده در عملیات کربلای ۴، بحران بزرگی برای فرماندهان جنگ به وجود آمده بود. به همین سبب با توجه به آمادگی یگان ها و نیروهای داوطلب برای انجام عملیاتی دیگر، طرح عملیات «کربلای ۵» در مدتی اندک یعنی ۱۲ روز، ریخته شد.

چیزی که اوضاع را به هنگام انتخاب منطقه عملیاتی پیچیده و دشوار می ساخت، این بود که در چنین شرایطی تنها انجام یک عملیات نمی توانست راهگشا باشد، بلکه در عین حال عملیات می بایست از شرط تضمین پیروزی و همچنین شرایط و ویژگی های لازم مناطق آزاد شده به سود جمهوری اسلامی بهره مند باشد.

هشت ماه و اندی وقت و سرمایه گذاری نسبتاً وسیع جمهوری اسلامی (نیروی انسانی، امکانات و غیره) برای طراحی و انجام عملیات گسترده و به خصوص شیوه تبلیغاتی و طرح مسئله عملیات سرنوشت ساز، تا حد زیادی توقع همگان را نسبت به دستاوردهای عملیات آینده بالا برد و تلقی خاصی را نسبت به سرنوشت جنگ در بین مردم پدید آورد. توقف نبرد در کربلای ۴ و اعلام آن به عنوان یک عملیات محدود، ابهاماتی را می توانست در اذهان به وجود آورد که تبلیغات ناخوشایندی را در پی داشت.

ولی عملیات کربلای ۵ که در ساعت ۱ و ۳۰ دقیقه بامداد ۱۹ دی ماه ۱۳۶۵ با رمز «یا زهرا سلام الله علیها» آغاز شد، تا اندازه ای انتظارات مردم را برآورده ساخت. این عملیات تا پایان سال ۱۳۶۵ ادامه یافت و به لحاظ مقاومت و جنگندگی نیروهای ایران در شرایط بسیار مشکل و پیچیدگی دژهای مستحکم دشمن، یکی از بزرگترین نبردهای تمام دوران جنگ تحمیلی محسوب می شود. منطقه عمومی شرق - به خاطر اهمیت سیاسی و نظامی آن - همواره جایگاهی قابل توجه در اندیشه طراحان جنگ داشته است.

پس از فتح خرمشهر، تسلط بر شلمچه به عنوان یکی از معابر وصولی شهر بصره، در زمره اهداف قوای نظامی ایران قرار گرفت و عملیات کربلای پنج بهترین موقعیت برای عملی ساختن این ایده بود. پیشروی سریع نیروها از سیل بند و مواضع دشمن در شرق «کانال ماهی» بسته و سپس عبور از این کانال و توسعه وضعیت نیروهای خودی، نشانگر غافلگیری دشمن در این محور بود. اخبار و اطلاعات واصله نیز حکایت از وضعیت نسبتاً مناسب و خوب نیروها می کرد. ادامه این تلاش ها در روز نخست منجر به تصرف مثلث غرب «کانال زوجی» شد.

همچنین در محور «پنج ضلعی»، تلاش دشمن منحصراً مقاومت در یک قرارگاه فرماندهی تیپ بود

و نیروهای رزمنده و زرهی سپاه توانستند بیشتر پایگاه‌های موجود در این محور را به تصرف خود درآورند. درگیری در جزیره «بوارین» در ساعات نخستین عملیات، بیشتر بدین منظور بود که دشمن احساس کند در سراسر خط درگیری وجود دارد تا فرصت تمرکز نیرو را نداشته باشد.

همچنین در پاسگاه «بوارین» که جناح راست عملیات بود، رزمندگان توانستند آن را به تصرف خود درآورند. در روزهای بعد، پاتک‌های سنگین دشمن در منطقه از محورهای مختلف آغاز شد و از طرفی عملیات و درگیری نیروهای خودی نیز ادامه پیدا کرد. در مجموع، مقاومت و ایستادگی نیروها زیر آتش شدید دشمن، با وجود کمبود مهمات و بسته شدن چند راه تدارکاتی و کمک رسانی، بی نظیر بود. در محور کانال پرورش ماهی این درگیری‌ها به اوج خود رسید و تنها جاده ارتباطی که به رزمندگان مستقر در این محور آذوقه و مهمات می‌رساند، بی وقفه زیر آتش سنگین عراق بود. گذشته از نقش اساسی عملیات کربلای ۵ در پیدایش یک امکان تازه برای اجرای آتش پی در پی بر روی شهر بصره - همزمان با جنگ شهرها - تلاشی وسیع تر برای انهدام قسمت دیگری از ارتش عراق، (حتی بیشتر از فاو) از جمله دستاوردهای مهم نظامی کربلای ۵ بود.

انهدام دشمن در کربلای ۵ به مراتب بیشتر از والفجر ۸ بود، به گونه‌ای که حتی تحلیل‌گران غرب ناچار به اعتراف گوشه‌ای از این مسئله شدند. شلمچه به منزله یکی از قوی‌ترین دژهای دشمن محسوب می‌شد و این برای ارتش عراق به منزله دیواری غیر قابل نفوذ بود و همین اعتماد بیش از اندازه نسبت به منطقه، تأثیر به‌سزایی در غافلگیری دشمن داشت. این عملیات با انجام چندین عملیات محدود که بعدها «عملیات تکمیلی» نام گرفت، کامل شد. این عملیات باعث تثبیت و ترمیم خطوط پدافندی نیروهای ایرانی گردید.

در رأس اهداف عملیات تکمیلی، پنج هدف عمده قرار داشت:

۱- تکمیل و ترمیم خط پدافندی خودی در نهر جاسم.

۲- توسعه و تثبیت نهایی سر پل منطقه غرب نهر جاسم و پیشروی عمده به سوی کانال زوجی

۳- تصرف مجدد سر پل غرب کانال ماهی و گرفتن جناح اساسی از دشمن.

۴- حضور مؤثر و تهدید منطقه استراتژیک شرق کانال زوجی.

۵- انهدام بخشی وسیع از امکانات و نفرات دشمن.

در عملیات کربلای ۵ بیش از ۸۰ فروند هواپیما، ۷۰۰ دستگاه تانک و نفربر، ۲۵۰ قبضه توپ صحرایی و ضد هوایی، صدها قبضه انواع ادوات نیمه سنگین، ۱۵۰۰ دستگاه خودرو، دستگاه انواع ادوات مهندسی - رزمی مقدار زیادی سلاح سبک و مهمات دشمن منهدم شد.

همچنین در ای عملیات ۸۱ تیپ و گردان مستقل دشمن منهدم و ۳۴ تیپ و گردان نیز آسیب کلی دید. تعداد کشته و زخمی‌ها اسرای عراق بالغ بر ۴۲۷۰۰ تن بود. علاوه بر آن ۲۲۰ دستگاه تانک و نفربر، ۵۰۰ دستگاه خودرو، ۸۵ قبضه انواع توپ، هزاران قبضه سلاح‌های سبک و سنگین و مقدار زیادی مهمات نیز به غنیمت نیروهای خودی درآمد.

در این عملیات بزرگ و طولانی که با سنگین‌ترین و بیشترین پاتک‌های دشمن توأم بود، چندین تن از فرماندهان برجسته ایرانی مانند «حسین خرازی» فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین (۷) از اصفهان،

«یدالله کلهر» قائم مقام لشکر ۲۷ محمد رسول الله (۹) از تهران، «حجت الاسلام و المسلمین عبدالله میثمی» مسئول حوزه نمایندگی حضرت امام (۴) در قرارگاه خاتم الانبیاء (۹)، اسماعیل دقایقی فرمانده لشکر ۹ بدر، هاشم اعتمادی فرمانده تیپ امام حسن (۷) محمدعلی شاهمرادی فرمانده تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم، حاج قاسم میرحسینی قائم مقام لشکر ۴۱ ثارالله، محمد فرومندی قائم مقام لشکر ۵ نصر و... به شهادت رسیدند.

نام عملیات: کربلای ۵ و عملیات تکمیلی

زمان اجرا: ۱۰/۱۹/۱۳۶۵

مدت اجرا: ۷ روز

تلفات دشمن: ۴۲۷۰۰ کشته، زخمی و اسیر

رمز عملیات: یا زهرا سلام الله علیها

مکان اجرا: منطقه عمومی شرق بصره - سراسر محور جنوبی جنگ

ارگان های عمل کننده: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

اهداف عملیات

انهدام ماشین جنگی دشمن، گشودن راه برای سرنوشت جنگ طولانی و پاسخ به انتظارات مردم و تهدید شهر بصره. (۱)

## شلمچه

## اشاره

### شلمچه (۲)

شلمچه منطقه ای در حد فاصل شهرهای خرمشهر و بصره است که بخشی از آن در خاک ایران و بخشی دیگر در خاک عراق قرار دارد. مرزهای سرزمینی شلمچه از شمال به کانال ادب و پاسگاه بویان، از جنوب به اروندرود، از شرق به نهر عرایض و از غرب به کانال زوجی محدود می شود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رژیم بعثی عراق با توجه به نزدیکی بندر خرمشهر به مرز و وجود کنسولگری عراق در این شهر، به حمایت از گروه های ضد انقلاب از جمله گروه موسوم به خلق عرب پرداخت. پشتیبانی تجهیزاتی رژیم بعث از این گروه - که در راستای زمینه سازی تهاجم گسترده به ایران بود - اقدامات مختلف تروریستی را در پی داشت که مواردی مانند ترور اشخاص، ارسال مهمات، بمب گذاری، حمله مسلحانه به مراکز نظامی و اقتصادی و گلوله باران پاسگاه ها را شامل می شد. این وضعیت از اوایل سال ۱۳۵۸ آغاز و در مرداد و شهریور ۱۳۵۸ به اوج خود رسید. در این ماه ها، اقدامات مهندسی عراق در ایجاد مواضع، سنگرها و گسترش نیروهای نظامی در منطقه، نمودی آشکار از زمینه سازی تجاوز و انتخاب شلمچه به عنوان محور اصلی تهاجم به خوزستان بود.

با هجوم سراسری ارتش عراق در ۳۱/۶/۱۳۹۵ پاسگاه شلمچه به اشغال دشمن در آمد؛ اما اندک

- 
- ۱- منبع: پایگاه شهید آوینی ([aviny.com](http://aviny.com)).
  - ۲- منبع: دانشنامه فرهنگ ایثار، جهاد و شهادت ([jahad.org](http://jahad.org)).

نیروهای خودی، پاسگاه را باز پس گرفته و بیست تن از نیروهای دشمن را اسیر کردند. از بامداد ۱۷/۱۳۵۹ ارتش عراق تلاش نمود تا با شکستن خط تأمین دژ و عبور از شلمچه به سمت خرمشهر پیشروی نماید اما با مقاومت سرسختانه مدافعان، فاصله پاسگاه شلمچه تا پل نو را در مدت چهار روز طی کرد. با دستیابی دشمن به حاشیه خرمشهر، منطقه شلمچه به اشغال کامل عراق در آمد. اگر چه خرمشهر در ۳/۳/۱۳۶۱ در مرحله سوم عملیات بیت المقدس آزاد شد، اما حاشیه مرزی شلمچه تا آغاز عملیات کربلای ۵ در ۱۹/۱۰/۱۳۶۵ در اشغال نیروهای عراقی باقی ماند.

دشمن به دنبال مشاهده پیشروی های رزمندگان، به فکر ایجاد مانعی غیر قابل عبور برای نیروهای اسلام افتاد؛ بنابراین پیرو تدابیر پدافندی خود، در شمال جزیره بوارین توسط کانال پرورش ماهی آب زیادی را در زمینی به وسعت ۷۵ کیلومتر مربع رها ساخت. عمق آب گرفتگی بویان در زمان جنگ با توجه به کنترل آن توسط دشمن، حداکثر به هفتاد سانتی متر می رسید. عراق با این کار دریاچه مصنوعی کم عمقی را ایجاد کرده بود که پیشروی قایق و غواص را با مشکلات فراوان مواجه می نمود. از دیگر مواضع پدافندی دشمن در این منطقه، کانال زوجی بود؛ کانال دو ردیفه ای به طول تقریبی هشت کیلومتر و عرض چهل متر و شامل دو شاخه بیست متری که به فاصله چهار متر از یکدیگر قرار می گرفتند. کانال شمالی - جنوبی زوجی از یک طرف به کانال پرورش ماهی و از سمت دیگر به اروند صغیر متصل بود.

دو ردیف دژ با مواضع نونی شکل در غرب نهر دوعیجی نیز از پیشرفته ترین طرح های پدافندی بود که توسط کارشناسان غربی، طرح ریزی و در اختیار صدام قرار داده شد. ایجاد مواضع نونی در این نقطه باعث شد قوت خطوط پدافندی در این منطقه استحکام بیشتری نسبت به تمام خطوط پدافندی عراق داشته باشد.

در طول جنگ، منطقه شلمچه صحنه عملیات های بیت المقدس، رمضان، پشتیبانی والفجر ۸، کربلای ۴، کربلای ۵، کربلای ۸ و بیت المقدس ۷ بود که در این میان، نبرد کربلای ۵ از جایگاه ویژه ای برخوردار است. (۱)

شلمچه روستا و منطقه ای مرزی در باختر خرمشهر و مرز میان ایران و عراق و نزدیک ترین نقطه مرزی به شهر بصره در کشور عراق می باشد.

منطقه شلمچه از ضلع غربی خرمشهر شروع می شود و تا عمق خاک عراق به پیش می رود. خط مرزی، این منطقه را به دو قسمت شلمچه ایران و شلمچه عراق تقسیم کرده است. شلمچه ایران در منتهی الیه جنوب غربی جلگه خوزستان قرار گرفته است.

شلمچه دارای آب و هوای گرمسیری است. حداقل دمای هوای آن در زمستان به صفر درجه سانتیگراد می رسد و دمای آن در تابستان از مرز ۵۵ درجه سانتیگراد تجاوز می کند. رودخانه اروند که تمام ضلع جنوبی شلمچه را پوشانده است، رودخانه ای است وحشی و ناآرام. طول این رود در منطقه

ص: ۲۰۳



شلمچه، از انتهای جزیره بوارین تا شهر بصره به ۲۰ کیلومتر می‌رسد. (۱)

کانال پرورش ماهی، کانال زوجی، نهر جاسم، نهر و شهرک دوعیجی، در شلمچه عراق قرار دارد. قبل از شروع جنگ، چندین روستای کوچک و بزرگ در شلمچه ایران وجود داشت که بعضی از آنها به دلیل دارا بودن چشم انداز زیبا، محل تفریح مردم خوزستان بود. روستاییان به کار کشاورزی و دامداری مشغول بودند. درصد قابل توجهی از اراضی کشاورزی خرمشهر در منطقه شلمچه قرار داشت. (۲)

از آنجا که شلمچه یکی از مناطق حساس مرزی به شمار می‌رفت، چند پاسگاه، وظیفه حراست از منطقه را بر عهده داشتند که مهم‌ترین آنها عبارت بود از پاسگاه شلمچه، پاسگاه مؤمنی و پاسگاه خین. همچنین چندین پایگاه و دژ کوچک در فواصل معینی برای دفاع در مواقع ضروری تعبیه شده بود و یک دژ مرکزی به عنوان تغذیه کننده، وظیفه پشتیبانی این پایگاه‌ها را از نظر نیرو و تجهیزات بر عهده داشت. روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، ستون زرهی تیپ ۲۶ عراق، میله‌های مرزی را پشت سر گذاشت و وارد شلمچه شد. همزمان پاسگاه شلمچه که اصلی‌ترین موضع دفاعی نیروهای خودی در معبر وصولی به خرمشهر محسوب می‌شد، توسط هواپیمای عراقی به شدت بمباران شد. محور اصلی تهاجم ارتش عراق به سمت خرمشهر و شرق کارون، شلمچه بود. عراق توانست با اعزام چندین لشکر مکانیزه، پیاده و زرهی، پس از ۳۵ روز جنگ، خرمشهر را اشغال کند و با عبور از رودخانه کارون، خود را به جاده آبادان - ماهشهر برساند. پس از سقوط خرمشهر در چهارم آبان ۱۳۵۹، جاده شلمچه به صورت یکی از معابر اصلی تردد یگان‌های عراقی مستقر در خرمشهر در آمد.

دشمن در سال ۱۳۶۴ به دنبال مشاهده پیشروی‌های رزمندگان اسلام، به فکر ایجاد مانعی غیر قابل عبور برای نیروهای اسلام افتاد. بنابراین پیرو تدابیر پدافندی خود، در شمال جزیره بوارین، آب زیادی را در زمینی به وسعت ۷۵ کیلومتر مربع رها ساخت. آب گرفتگی فوق‌توسط کانالی به عرض دو کیلومتر از سمت پاسگاه زید از طریق هورالعظیم تغذیه می‌شد. عمق آب گرفتگی شلمچه در زمان جنگ با توجه به کنترل آن توسط دشمن حداکثر به یکصد و هفتاد سانتیمتر می‌رسید که بدین ترتیب دریاچه‌ای مصنوعی با عمق کم که پیشروی قایق و غواص در آن نیز با مشکلاتی همراه بود، ایجاد کرده بود. از دیگر مواضع پدافندی دشمن، کانال زوجی بود؛ کانال دو ردیفه‌ای به طول تقریبی هشت کیلومتر و عرض چهل متر و شامل دو شاخه بیست متری که به فاصله چهار متر از یکدیگر قرار گرفته‌اند. دژ مرتفعی با مواضع مثلی شکل، غرب کانال را بر شرق آن مسلط ساخته است. مواضع مثلی، پیشرفته‌ترین طرح پدافندی بود که توسط اسرائیل طرح ریزی و در اختیار صدام قرار داده شد. پس از عملیات کربلای ۵ آثار باقیمانده از شهدا در محل یادمان شهدای شلمچه جمع‌آوری شد که زیارتگاه میلیون‌ها نفر در طول سال‌های اخیر شده است. حضور پرشور مقام معظم رهبری در تاریخ هشتم مهرماه ۱۳۷۸

ص: ۲۰۴

۱- کتاب اطلس جغرافیای حماسی، ص ۲۳-۲۴.

۲- شلمچه.

در مشهد شهیدان شلمچه، نورانیت خاصی به این منطقه داد و بنا به دستور معظم له، مقرر شد یادمان شهدای شلمچه و فضاهاى مورد نیاز و جاده های ضروری، طراحی و اجرا شود. (۱)

### ویژگی های منطقه عملیاتی شلمچه

شلمچه از شمال به حسینیه، از جنوب به اروندرود، از شرق به خرمشهر و از غرب به خط مرزی ایران - عراق محدود می شود.

به گزارش ایسنا، منطقه عمومی شلمچه از ضلع غربی خرمشهر شروع شده و تا عمق خاک عراق به پیش می رود. خط مرزی، این منطقه را به دو قسمت شلمچه - ایران و شلمچه - عراق تقسیم کرده است.

شلمچه - ایران در منتهی الیه جنوب غربی جلگه خوزستان قرار گرفته داشته و دارای آب و هوای گرمسیری است. حداقل دمای هوای آن در زمستان به صفر درجه و حداکثر دمای آن در تابستان از مرز ۵۵ درجه سانتی گراد تجاوز می کند.

به دلیل اتصال ضلع جنوبی شلمچه با اروندرود، باتلاق ها و آب گرفتگی های متعددی ایجاد شده است و با آغاز لشکرکشی ارتش بعث عراق به خاک جمهوری اسلامی، شلمچه نیز به اسارت دشمن در آمد.

بعد از سقوط خرمشهر در چهارم آبان ۱۳۵۹، جاده شلمچه به صورت یکی از معابر اصلی تردد یگان های عراقی مستقر در خرمشهر در آمد. ۱۸ ماه بعد در روز دهم اردیبهشت ماه سال ۶۱ عملیات بیت المقدس با رمز یا علی بن ابی طالب علیه السلام، با هدف آزادسازی خرمشهر آغاز شد.

در این عملیات ضمن آزادسازی شهر خرمشهر، قسمتی از دشت و جاده شلمچه به منظور قطع ارتباط عقبه به خط مقدم نبرد تبدیل شده بود.

۵۰ روز بعد از فتح غرور آفرین خرمشهر، عملیات رمضان در تاریخ ۲۲/۴/۶۱ با رمز یا مهدی ادرکنی عجل الله تعالی فرجه الشریف به منظور دور ساختن دشمن از شهرهای خرمشهر و آبادان و تعقیب او در آن سوی مرز شروع شد. این نبرد ۱۵ روز به طول کشید. اما دوباره شلمچه ایران در اشغال متجاوز باقی ماند.

مدت شش سال، شلمچه ایران در اختیار دشمن بود. ۱۵ روز بعد از ناکامی «عملیات کربلای ۴»، رزمندگان اسلام اقدام به انجام «عملیات کربلای ۵» کرده و در روز چهارم عملیات، جاده شلمچه به دست رزمندگان اسلام آزاد شد و در روز بیستم عملیات (هشتم بهمن ماه ۶۵) شلمچه ایران کاملاً آزاد شده و قسمت عظیمی از شلمچه عراق هم به تصرف نیروهای خودی در آمد.

در مجموع هشت عملیات در طول هشت سال دفاع مقدس در منطقه شلمچه صورت گرفت که مهم ترین آن عملیات کربلای پنج بود.

ص: ۲۰۵

بعد از اتمام جنگ تحمیلی، گروه‌های تفحص مستقر شدند و توانستند تعداد زیادی از پیکرهای مطهر مفقودین را کشف و به خانواده‌های چشم انتظار آنان تحویل دهند. در عید قربان سال ۱۳۷۸ مقام معظم رهبری با حضور در جمع کاروان‌های راهیان نور و در کنار هشت شهید گمنام عملیات کربلای پنج شلمچه را قطعه‌ای از بهشت نامیدند.

حرم شهیدان گمنام و موزه طبیعی دفاع مقدس شلمچه به عنوان یکی از یادمان‌های تحت پوشش قرارگاه حفظ ابنیه و آثار سرزمینی دفاع مقدس خوزستان است و همه ساله صدها هزار نفر از سراسر کشور برای تجدید بیعت با آرمان‌های شهدای والامقام دفاع مقدس از یادمان‌ها بازدید می‌کنند.

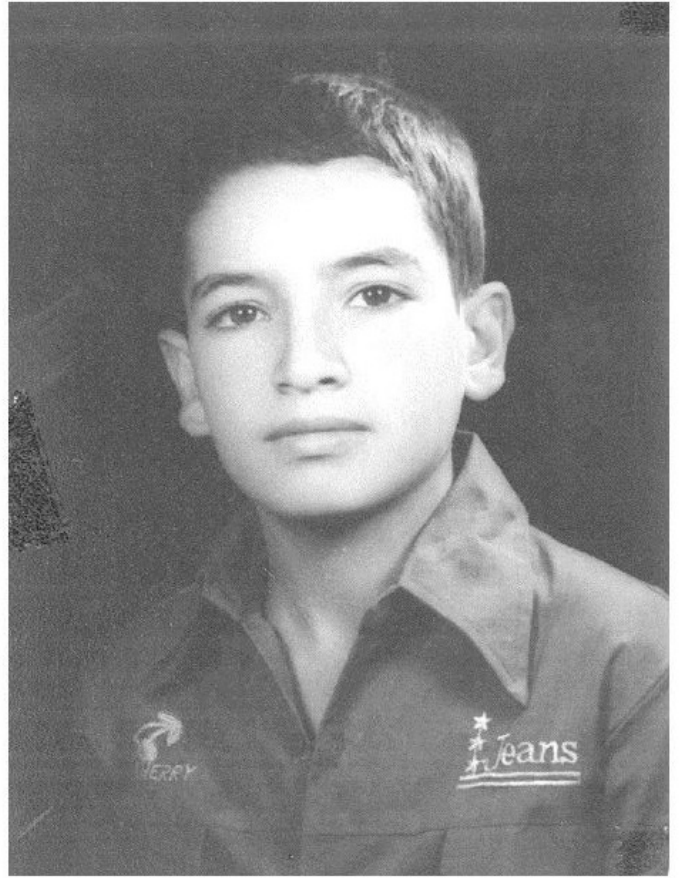
ص: ۲۰۶

## در آینه تصاویر

اکنون عکس هایی که از محمود باقی مانده به ترتیب سنوات و دوران زندگی اش می آوریم و زندگی مصوری از ایشان عرضه می کنیم.

محمود نوری، ۱۰ سالگی

محمود نوری، ۱۲ سالگی



محمود نوری، ۱۰ سالگی

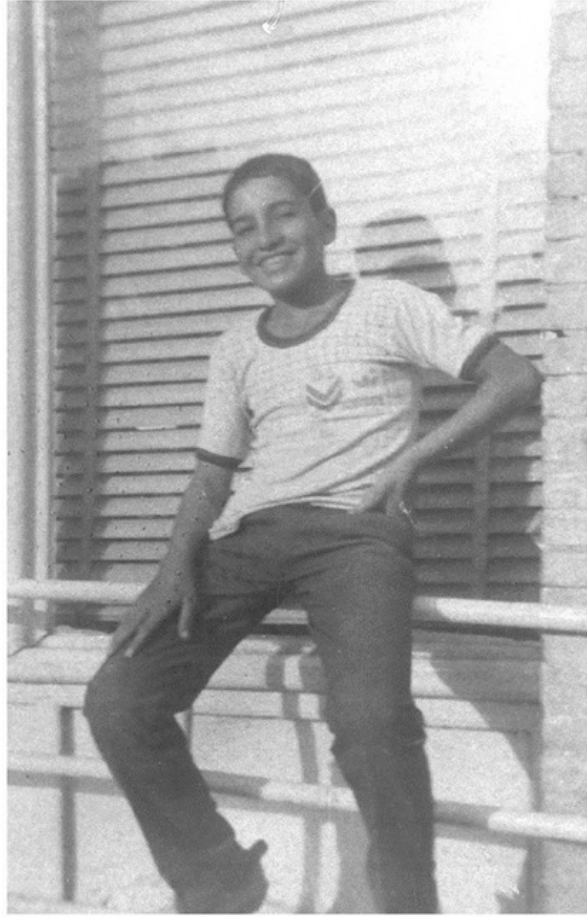


محمود نوری، ۱۲ سالگی



محمود نوری، ۱۳ سالگی









گلستان شهدا، بر سر مزار شهیدان

سفر به شیراز همراه با پدر سال ۱۳۶۰؛ حافظیه شیراز

از راست: حاج یداله نوری، محمود نوری، امیر مظاهری، مرتضی مظاهری

در راه سفر به شاه چراغ و شیراز



گلستان شهدا، بر سر مزار شهیدان



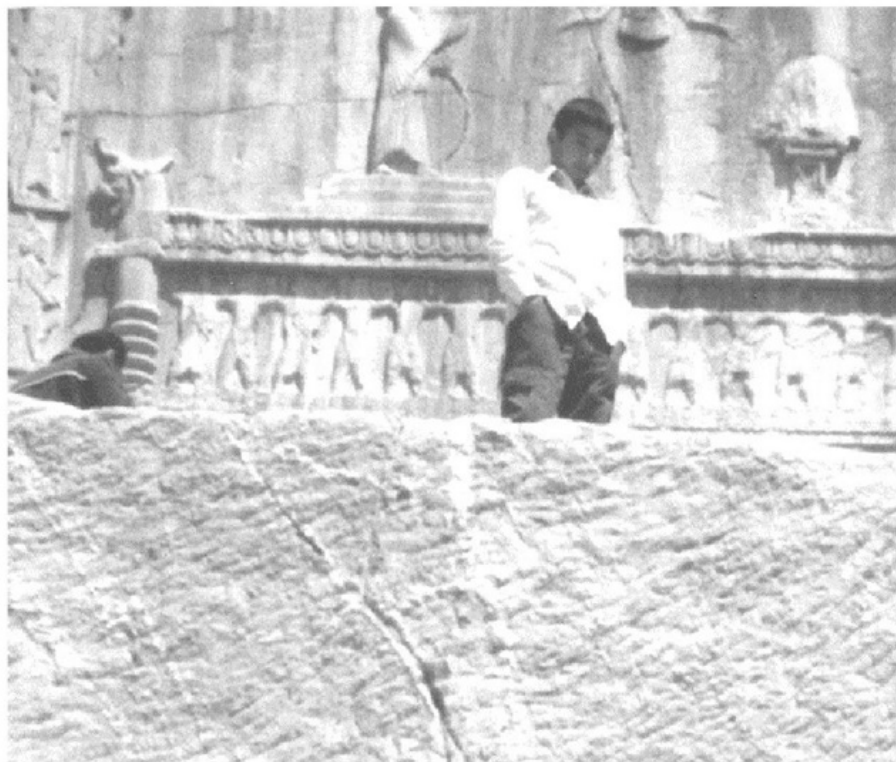
سفر به شیراز همراه با پدر سال ۱۳۶۰؛ حافظیه شیراز

از راست: حاج یداله نوری، محمود نوری، امیر مظاهری، مرتضی مظاهری

در راه سفر به شاه چراغ و شیراز

تخت جمشید شیراز، ۱۳۶۰

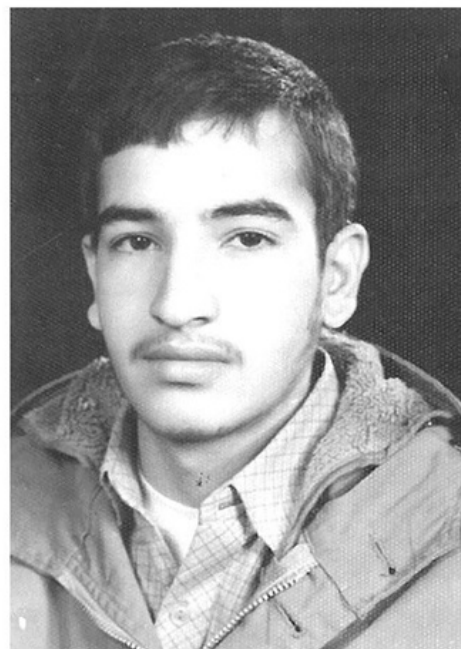
قم، ۱۳۶۴، قم، ۱۳۶۳



تخت جمشید شیراز، ۱۳۶۰



قم، ۱۳۶۳



قم، ۱۳۶۴

## نامه هایی به خانواده و دوستان

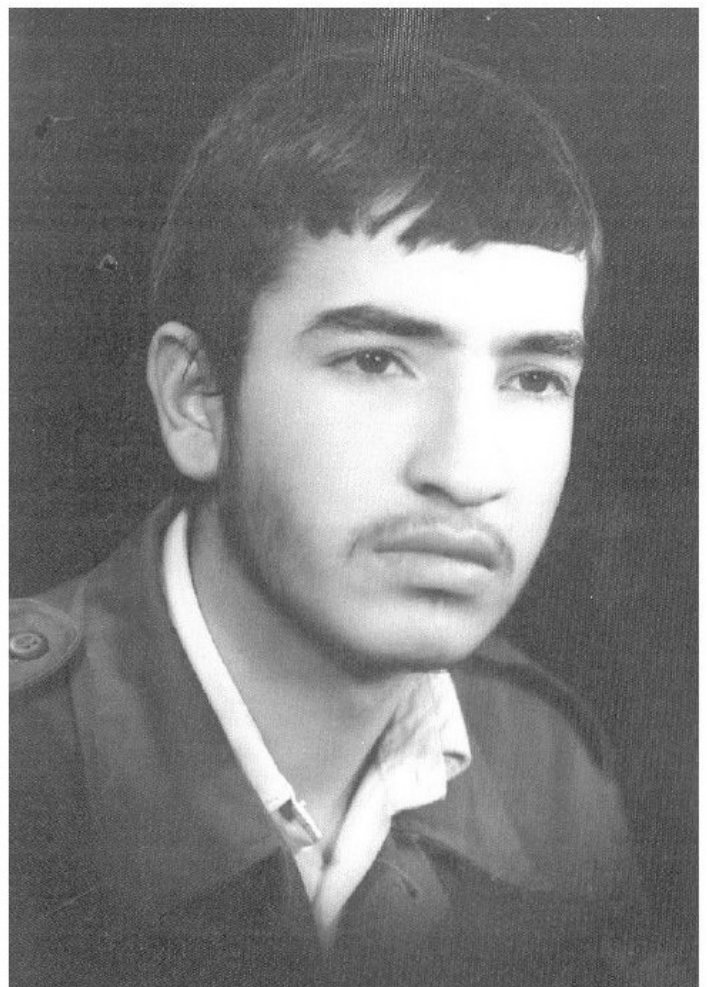
### اشاره

از محمود چند نامه به دستخط خودش باقی مانده است. این نامه ها را بدون سانسور و حذف و اضافه می آورم. البته باید توجه داشت که شرایط سال های ۶۰ تا ۶۵ ایران با امروز تفاوت های بسیار دارد. شخصیت های در آن زمان در اوج محبوبیت و در زمره رهبران بودند ولی بعدها آنها را حذف کردند و کنار زده شدند. اما برای اینکه این نامه ها به عنوان سند تاریخی بماند و در اختیار پژوهشگران آینده قرار گیرد بدون سانسور و دستکاری می آوریم:

### نامه به والدین ۲۶ فروردین ۶۴

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت پدر و مادر عزیزم سلام گرم خویش را به عرض می رسانم و امیدوارم که حالتان خوب باشد و در سلامتی کامل به سر ببرید و همچنین حال من نیز بسیار خوب می باشد و الآن در دانشگاه هستیم و امروز انتقالیم را برای بهداشت یعنی از گردان پیاده به بهداشت انتقالی گرفتم و پیش علی (عمو) هستم و ما همین چند روزها به مقر می رویم و تا برگشتن ما معلوم نیست که چند روز و یا چند ماه طول بکشد و علی (عمو) نیز سلام می رساند و حالش خوب می باشد و همچنین سلام مرا به همه اقوام



آخرین تصویر، ۱۳۶۵



اعم از ننه و دایی و خاله و برادران و خواهرانم برسانید.

و در ضمن همان طوری که در نامه قبل نوشته بودم اثاث من به تعاون سپاه اصفهان آمده و اگر وقت کردید آن را تحویل بگیرید.

دیگر عرضی ندارم فقط سلامتی شما را از درگاه متعال خداوند خواستارم به امید پیروزی حق علیه باطل. والسلام. ۲۶/۱/۶۴

### نامه به والدین ۶ اردیبهشت ۶۵

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان اسلام و سلام و درود بر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و نائب بر حقش امام خمینی و فقیه عالیقدر حضرت آیت الله منتظری و با سلام بر همه شهدای اسلام حضور محترم و گرامی خانواده ام سلام عرض می کنم. پس از عرض سلام سلامتی شما را از خداوند متعال خواهانم. باری اگر از احوال اینجانب محمود نوری خواسته باشید هیچگونه ملالی نیست به جز دوری شما که آن هم ان شاء الله امیدوارم به زودی برطرف گردد و امیدوارم حال شما هم خوب و هیچگونه ناراحتی نداشته باشید. سلام مرا به همه خویشان و اقوام برسانید و امیدوارم که سلامت و سالم باشند و من در اهواز (پایگاه) هستم و حال خوب است خبر لازم است بدهم که تا یک ۴۰ روز دیگری نتوانم نامه بنویسم و نگران نباشید. دیگر عرضی ندارم فقط شما نگران حال من نباشید حتی اگر نامه دادن را طولانی هم شد هیچگونه ناراحتی نباشید. والسلام. ۶/۲/۶۵

قدرتهای بزرگ و حامیان صدام باید تاکنون فهمیده باشند  
سلاحهای مدرن هرگز نمی تواند با خشم انقلابی و مقدس  
ملتها مقابله کند. « امام خمینی »



بسم الله الرحمن الرحيم


بسم الله باسلام و حرمت خون شهیدان اسلام و درود بر امام زمان (عج) و نائب  
بر حقش امام خمینی و فقیه عالیقدر حضرت آیت الله منتظری و با سلام بر همه  
شهدای اسلام حضور محترم و گرامی خانواده ام سلام عرض می کنم. پس از  
عرض سلام سلامتی شما را از خداوند متعال خواهانم. باری اگر از احوال اینجانب  
محمود نوری خواسته باشید هیچگونه ملالی نیست بجز دوری شما که آن هم ان شاء الله  
امیدوارم به زودی برطرف گردد و امیدوارم حال شما هم خوب و هیچگونه ناراحتی  
نداشته باشید. سلام مرا به همه خویشان و اقوام برسانید و امیدوارم که  
سلامت و سالم باشند و من در اهواز (پایگاه) هستم و حال خوب است  
خبر لازم است بدهم که تا یک ۴۰ روز دیگری نتوانم نامه بنویسم و نگران  
نباشید. دیگر عرضی ندارم فقط شما نگران حال من نباشید حتی اگر نامه دادن  
را طولانی هم شد هیچگونه ناراحتی نباشید. والسلام. ۶/۲/۶۵

به نام الله پاسدار خون شهیدان و با سلام و درود بر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و نایب بر حقش امام خمینی و فقیه عالیقدر و یاری دهنده اسلام و مسلمین حضرت آیت الله العظمی منتظری و همچنین با سلام بر خانواده های شهدا و اسرا و مفقودین و معلولین اسلام حضور محترم آقای بهمن کاظمی سلام عرض می کنم و پس از عرض سلام سلامتی شما را از درگاه خداوند متعال خواهانم و امیدوارم که بیش از پیش توانسته باشید به وظیفه انسان ساز و کارساز خودتان عمل کنید و موفق تر از پیش توانسته باشید این انقلاب را به راه راست و آن راهی که صلاح بشریت در آن است هدایت کنید و باشد که اجرتان با خداست و اگر از حال این حقیر خواسته باشید هیچگونه ملالی نیست به جز دوری شما. امیدوارم سلامت و سالم باشید و پیش از پیش به وظیفه انسان ساز و کارساز خودتان عمل کنید، در این وظیفه ای که یک انقلاب به آن نیازمند است.

همه این نامه ها مهربانی و عاطفه و به فکر دیگران بودن و خواهان سلامتی دیگران بودن موج می زند. محمود بسیار عاطفی بود و دیگران را بسیار دوست می داشت. به خواهر و برادران وقتی که در سفر نبود هر روز سر می زد و اگر مشکلی داشتند به حل مشکلات آنها مبادرت می نمود.

وقتی در سفر بود واقعاً بزرگ ترین مشکل او ندیدن آشنایان و اقوام بود و در شرایط سخت جبهه هر هفته نامه ای می نوشت یا حداقل تلگراف می زد: یک نمونه از تلگراف او ذیلاً آمده است:


بسمه تعالی



## تلگراف صلواتی

مخصوص رزمندگان

# جنگ جنت تا رفع فتنه در عالم



قابل توجه رزمندگان عزیز:

- ۱- تلگراف هایی که خوانا نباشند مخابره نمیشود.
- ۲- تلگراف هایی که تاریخ و آدرس گیرنده نداشته باشد مخابره نمیشود.
- ۳- برای هر بزرگ تلگراف در روز سه نقطه مختلف ایران مخابره میشود.

نام شهر مقصد: (اصفهان)      نام و آدرس گیرنده: حاج میرزا لوزی

محل نوشتن پیام سلامی:

لطفاً پیام سلامتی خوانا بوده و بیشتر از ۲۰ کلمه نباشد.

تاریخ تلگراف رزمنده: ۶۵/۹/۲۵      نام رزمنده: محمود لوزی

صندوقی رزمنده: ۶۵/۹/۲۵      ۲۱۴۲۵/۴۹۹



پسر خاله محمود از اول جنگ تحمیلی به رغم سن و سال کم اش، راهی جبهه های جنوب شد و گویا در سال ۱۳۶۳ به اسارت در آمد و در اردوگاه موصل نگهداری می شد. محمود دو نامه به او نوشته که متن و محتوای جالبی دارد متن آن دست نوشته محمود است و روی برگه های اسراء صلیب سرخ نوشته است و امضای محمود نوری دارد و در ۲۵ دی ماه ۶۵ نوشته است:

سعید جان شما هم از حال و احوالات خودتان برایمان بنویس تا بهتر پی ببریم.

با عرض سلام بر پسر خاله عزیز خود امیدوارم حالتان خوب باشد و در پناه خداوند تعالی به سر برید. سعید جان ما همیشه دعاگویتان می باشیم. و در کارهایمان هرگز شما را از یاد نمی بریم. سعید جان من محمود پسر خاله ات در سلامت کامل هستم و همچنین خاله ات (مادرم) و خانواده همگی سلامت هستند و سلام گرمشان را می رسانند و همچنین پدر بزرگ سلام گرمشان را می رسانند و دائم دعاگویتان می باشد سعید جان از اینکه در این مدت در نوشتن نامه کوتاهی کردم امیدوارم که مرا ببخشید و امیدوارم که نامه های قبلی به دست رسیده باشد. و به حال و احوالاتمان پی برده باشی. آری سعید جان امیدوارم که همچنان ما قبل وصیت همیشه صبور باشی و امیدوارم که به زودی زود با پیروزی اسلام و اسلامیان دیدار ما تازه گردد. دوباره مثل قبل در کنار ملت و خانواده به خوشی زندگی کنید و زندگی گرمی را شروع کنید. آری سعید جان همان طوری که دعواهای خودمان با همسایه مان را برایت نوشته بودم و خودت هم در چند دعوایش بودی که گردنت و پایت را خونی کردند. آقایان گفته که همین روزها همسایه مان می رود و ما هم از دست او راحت می شویم و دوباره می توانیم مثل قبل با هم باشیم. سعید جان الان به حمدالله وضع خانه مان خیلی خوب است و هیچ مشکلی نداریم ولی توضیح وضع همسایه بغلی که برایت گفتم خیلی از هم پاشیده است.

به امید دیدار خدا حافظ. ۲۵/۱۰/۶۵

#### نامه دیگر به سعید وحید

با نام خدا و با عرض سلام بر پسر خواهر عزیز خود سعید، سلامتی شما را از درگاه خداوند منان خواهانم و امیدوارم که در سلامتی کامل به سر برید و اگر از حال و احوالات خاله خود خواسته باشید به لطف خدا سلامت هستم و همیشه و در همه حال دعاگویتان هستم و هیچگونه ملالی نیست به جز دوری شما که امیدوارم به زودی با تمام شدن جنگ به نفع اسلام و اسلامیان دیدار ما تازه گردد و دوباره مثل قبل با خوشی در کنار ملت و خانواده تان باشید و با خوشی زندگی کنید سعید جان همگی ننه دایی، و حاج یدالله و زهرا با خانواده و آقا رسول با خانواده و آقا محمد با خانواده و زهره با خانواده و محمود و علی اکبر در سلامت هستند و همگی سلام گرمشان را می رسانند و دعاگویتان هستند و همچنین پدر و مادر و برادران جمشید و مجید و حمید و خواهرت سلامت هستند و سلام گرمشان را می رسانند و همچنین پدر بزرگ هم سلامت هستند و سلام گرمشان را می رسانند و همیشه و در همه حال دعاگویتان هستند. سعید جان امیدوارم که نامه های قبلی خودم و محمود به دست رسیده

ص: ۲۱۶



باشد. و دلگرم شده باشی و مثل قبل صبور باشی و نامه ای هم که در تاریخ..... نوشته بودی به دستمان رسید و ما را دلگرم و خوشحال کردید و شما هم از حال و احوالات برایمان بنویس سعید جان از اینکه نوشته بودی عکسی برایت بفرستیم ان شاءالله در نامه های بعدی حتماً برایت خواهیم فرستاد، به امید دیدار هر چه زودتر. خداحافظ شما باد. تاریخ: ۱۷/۱۰/۶۵

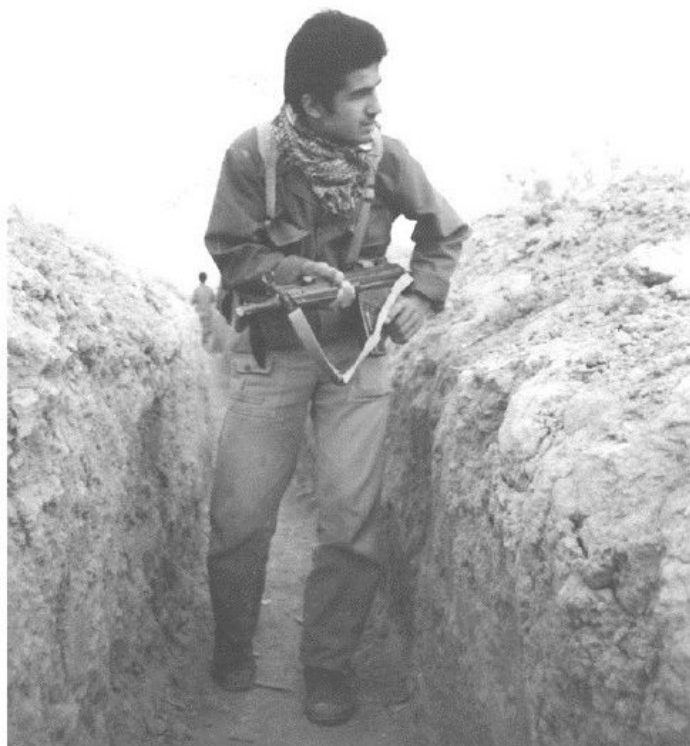
سعید در پاسخ این نامه چنین نوشته است:

با تقدیم عرض سلام خدمت خاله عزیزم امیدوارم که سلامت و شاد باشید. خاله جان وقتی این نامه به دستم رسید خیلی خوشحال شدم امیدوارم که همیشه حالتان خوب باشد خاله جان سلام مرا به پدر بزرگ برسانید. و همچنین همه کسانی که در بالا سلام رساندند سلام گرم مرا برسانید. به امید دیدار هر چه زودتر.

سعید وحید- موصل عراق - شماره ۴

در وسایل محمود چند عکس از سعید هست که می آورم:

سعید در سال ۱۳۶۸ آزاد شد و در سال ۶۹ ازدواج کرد و اکنون صاحب دو فرزند است و در اصفهان زندگی می کند.



بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود بر رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی و با سلام و درود بر امید امت و امام حضرت آیت الله منتظری و با سلام و درود بر کلیه رزمندگان اسلام و خانواده های شهدای اسلام از صدر تا کربلای حسین و از کربلای حسین تا کربلای ایران خدا یاور همه رزمندگان اسلام باشد.

حضور محترم محمود نوری - پدر و مادر شما سلام می رسانند و پدر و مادرت حالشان خوب است و هیچ ملالی نیست به جز دوری شما که امیدوارم چشم ما به دیدار شما منور گردد آری محمود نوری تا جایی که برای شما ممکن است پایانی بگیر و هر چه زودتر برگردد چون پدر و مادرت خیلی ناراحت هستند و نویسنده نامه من نعمت اله ترکی هستم و هنگامی که نامه شما به دست من رسید و خبر آن را به مادرت دادم گفت فوراً جواب نامه ما را که رسیده و جواب نامه خودت را بنویس و به محمود بگو که هر چه زودتر برگردد و الآن که نامه را می نویسم مادرت با حمید فرزند برادرت رسول آنجا هستند آری محمود خلاصه مادرت خیلی ناراحت است هر چه زودتر برگرد ان شاء الله تعطیلات با هم به جبهه می رویم خواهرت زهرا با آقا مهدی و احمد و بقیه بچه ها سلام می رسانند خواهرت زهره با میرزا رضا و بچه ها سلام می رسانند برادرت رسول و آقا مهدی و زن برادرانت سلام و دعا خیلی خیلی می رسانند همسایگان یکی یکی سلام و دعا می رسانند، رفقا رسول و علی و اکبر و نصرالله سلام می رسانند در آخر هم حضور شما می رسانم به عنوان یک دوست یا یک برادر که مادرت خیلی ناراحت است هر چه زودتر برگرد کلیه اقوام و آشنایان همگی دعا و سلام می رسانند دیگر عرضی ندارم خدا یار و نگهدارتان.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

منتظری نستوه برای نصر اسلام محافظت بفرما

رزمندگان اسلام هم پیروشان بگردان

طاهری مبارز برای یاری دین محافظت بفرما

صدام و لشگرش را نابودشان بگردان

۲۵/۱/۶۳

نویسنده نعمت اله ترکی از قول پدر و مادرت

و در آخر هم عرض می کنم هر چه زودتر پایانی بگیر و برگرد خداحافظ.

دوست من همی دادگویی، گوایی

که باشی مرا روزی از تو جدایی

جدایی گمان برده بودم ولیکن

نه چونان كه يكسو نهی آشنایی

ص: ۲۱۸

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله و پاسدار خون شهیدان حق علیه باطل و سلام بر امام زمان و نائب بر حقش امام خمینی و فقیه عالیقدر حضرت آیت الله منتظری و بر همه رزمندگان اسلام سلام عرض می کنم و امیدوارم که همیشه در رزمتان پیروز و موفق باشید و دشمن را به پا در آورید و به کربلای حسین برسید و اگر از احوالات پدر و مادر خود خواسته باشی سلامتی برقرار است و ملالی نیست به جز دوری شما که آن هم امیدوارم با پیروزی نهایی همه شما رزمندگان برگردد و این خواهر حقیر تو سلام گرم خود را به همه رزمندگان می رسانم و به تو برادرم زهره سلام می رساند برادرانت رسول و محمد سلام می رسانند آقا مهدی سلام می رساند آزاده و مریم و احمد خیلی خیلی به دایی جانشان سلام می رسانند و دیگر بیش از این مزاحمت نمی شوم و تمام دوستان و آشنایان سلام می رسانند و تا حالا دو تا نامه از تو برایمان آمده است یکی آنها ۲۴ و دیگر ۲۶.

خوب خداحافظ به امید دیدار به زودی زود ان شاءالله.

التماس دعا

قربان تو خواهرت زهرا

بسم الله الرحمن الرحيم  
با سلام و درود بر همه رزمندگان و حضرت امام خمینی و پاسدارم و درود بر همه  
آیت و امام حضرت آیت الله منتظری و پاسدارم و درود بر همه رزمندگان  
امیدوارم دعا و اراده های شهدای اسلام از صدر تا کربلا و از کربلا تا  
کربلا / ایران خدا یاور همه رزمندگان سلام عرض می کنم چه کسی  
حضور محترم معبد نور - و درود ما به شما سلام عرض می کنم و بسیار دوست  
دارم که خوب است و هیچ ملالی نمی آید و بخون و پاره های شما که من را  
میسم تا به دیار شما نور برسد اگر خداوند بخواهد تا به دیار شما  
امیرت با یاری بلیغ و هر چه زودتر برگردد و هر چه خدا بخواهد  
تا است حسرت و غم نرسد و نامه من به آیت الله منتظری و فقیه  
که نامه شما به دست من رسید و بسیار دوست دارم تا به دیار



بسم الله الرحمن الرحيم

با نام ... و نگهبان پاسدار حرمت خون شهیدان و سلام و درود بر امام زمان و نائب بر حقش امام خمینی و رهبر کبیر انقلاب اسلامی فقیه عالیقدر امت منتظری و با عرض بر برادر عزیزم و همه رزمندگان سلام عرض می کنم و پس از عرض سلامتی و خوشبختی شما را از خداوند متعال خواهانم و امیدوارم در هر کجا که هستید خدا یار شما و امام زمان به همراه شما باشد و همگی شما صحیح و سالم برگردید.

اینجانب خواهر حقیر تو سلام عرض می کنم و از راه دور دست شما را می بوسم و امیدوارم که حالتان خوب باشد و هیچگونه ناراحتی نداشته باشید پدر و مادر سلام می رسانند آقا مهدی و احمد و آزاده و مریم سلام می رسانند و دست و صورت شما را از راه دور می بوسند زهره با بچه هایش سلام می رسانند رسول و محمد سلام می رسانند نه دانی سلام می رساند و خاله سلام می رساند علی اکبر سلام می رساند و دست شما را می بوسد تمام اقوام و آشنایان سلام می رسانند دیگر عرضی ندارم خداحافظ. خدا نگهدار همه شما رزمندگان باشد.

خدا یار و امام زمان به همراه التماس دعا

بسم الله الرحمن الرحيم  
 بی نام الله و یا سلام خون شهیدان حق علیه باطل و سلام  
 بر امام زمان و نائب بر حقش اما خمینی و فقیه عالیقدر  
 حضرت آیت الله منتظری و بر همه رزمندگان اسلام  
 سلام عرض می کنم و امیدوارم که همیشه در راه  
 پیروزی و موفق جانی و دینی را با در آور پیرو صواب  
 به گرد می حسین برسید و اثر از اولاد پیرو مادر  
 خود خوانده سالی سلامتی بر فرزند است و ملاکی نیست بگر  
 دوری شما که آن هم امیدوارم با پیروزی نهایی  
 همه شما رزمندگان برگردید و این جو امر حقیر تو  
 سلام کنم خود نظر را به همه رزمندگان می رسانم  
 و بر تو برادر هم زهره سلام می رساند برادر است  
 رسول محمد سلام می رسانند آقا مهدی سلام  
 ما رسانند آزاد و مریم و احمد خلیل خلیل به  
 دانی چانشان سلام می رسانند و دیگر بیش از این  
 مزاحمت نمی نمودم و شما دوستان و آشنایان  
 سلام می رسانند و ما را خدا دوستانم از تو  
 بر ایمان آموه است بی آنها ۳۴ و دیگر ۲۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلام همه و تکمیل با آنچه با دیدار حضرت فاطمه زهرا (س) و سلام و درود بر پیام  
 زمان و نائب بر حضرت امام خمینی و رهبر کبیر انقلاب اسلامی فقیده عالیقدر  
 است منتظر و با عرض بر برادر عزیزم و همه از مندرگان سلام عرض  
 می کنم و پس از عرض سلامی و خوشبینی شما را از خداوند متعال  
 خواه کنم و امیدوارم که در هر لحظه که مشق خدایا بر شما و امام زمان  
 به همراه شما باشد و صلی شما همه بیخ و سالم به برگردید  
 اینجانب خواهر حضرت سلام عرض می کنم و از راه دور دست  
 شما را می بوسم و امیدوارم که خالتان خوب باشند و هیچ گونه ناراحتی  
 نداشته باشید و در و مادر سلام می رسانند آقاهدیس و اشرف و از راه  
 و هم سلام می رسانند دست و صورت شما را از راه دور  
 ما بوسند زهره با بچه های سلام می رسانند رسول و محمد  
 سلام می رسانند دانی سلام می رسانند خاله سلام می رسانند  
 علی اکبر سلام می رسانند و دست شما را بر سر تمام اقوام  
 و آشنایان سلام می رسانند در پیش عمرضی سلام خدایا حفظ  
 خدا نگهدار همه شما را از مندرگان باشد  
 خدایا و کلام زمان به همراه انتم است دعا  
 به امید دیدار جواب نامه فوری فوری

۲۴ روزه

زهرا نوری

محمود اهل مطالعه بود و به کتاب خوانی و مطالعه مجلات علاقه فراوان داشت. هر فرصتی پیش می‌آمد، کناری می‌رفت و در خلوت به مطالعه مشغول می‌شد در درس‌ها، یادداشت برداری می‌کرد و سخنان استاد را می‌نوشت. بسیاری از نوشته‌هایش، پس از شهادت و بردن وسایل از حجره به انبار مدرسه مفقود شد. گویا مستخدم مدرسه فکر کرده بود کاغذ باطله است و دور ریخته بود. ولی تعدادی باقی مانده است. که نشان می‌دهد او دقت کافی داشته است. یادداشت‌های باقی مانده از او را مرتب کرده و حروف چینی کردیم.

### رستگاری

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ \* إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \* وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ \*

۵۲-۵۰ نور

آیا باشد دل هاشان مرض یا شک کردند یا می‌ترسند که جور کند خدا برایشان و رسولش بلکه آنها ایشانند ستمکاران. جز این نباشد سخن مؤمنان چون خوانده شوند به سوی خدا و رسولش تا حکم کند میانشان که گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و آن گروه ایشانند رستگاران. و هر که فرمان برد خدا و رسولش را و بترسد از خدا و بپرهیزد از او پس آن گروه ایشانند به مراد رسیدگان.

حَزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. آیه آخر مجادله

حزب خدا آنهايند رستگاران.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ. (۶۷ قصص)

پس اما کسی که توبه کرد و ایمان آورد و کرد کار شایسته، پس شاید که بوده باشد از رستگاران.



يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ ... فَيُبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۙ/٩٤ توبه

به هنگام بازگشت شان به مدینه (از نبرد تبوک) نزد شما آمده از شما پوزش می طلبند. بگو عذر تراشی نکنید، هیچ گاه ما عذر شما را باور نخواهیم کرد...

وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ ... فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ. عنكبوت/١٠

و هرگاه نصرتی از پروردگارت فرا رسد گوئید ما با شما بودیم...

فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ ... مَعَهُمْ شَهِيدًا... نساء/٧٢

و هرگاه خسارتی و زبانی فرارسد این سست عنصران گویند خدا چه لطفی بر ما داشت که با شما نبودیم و ...

### مقایسه جهاد و عمارت مسجد الحرام و سقایت حجاج

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ ... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ توبه/١٩

آیا سقایت حجاجان و آبادانی مسجدالحرام را با (کار) آن کس که به خدا و روز جزا باور کرده و در راه خدا جهاد می کند همسان می پندارید...

فلسفه جهاد بقره/٢٥١

ص: ٢٢٣

### نگرانی و پریشانی؛ ایمان و اطمینان

یادداشت هایی از الحیاه

عوامل نگرانی و پریشانی

۱- گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می کند، احتمال زوال نعمت ها، گرفتاری ها در چنگال دشمن، ضعف و بیماری و ناتوانی و درماندگی و احتیاج همه اینها آدمی را رنج می دهد اما ایمان به خداوند قادر متعال خداوند رحیم و مهربان خدایی که همواره کفالت بندگانش را بر عهده دارد می تواند این گونه نگرانی ها را از میان ببرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده درمانده نیستی، خدایی داری توانا، قادر و مهربان.

۲- گاه گذشته تاریک زندگی فکر انسان را به خود مشغول می دارد و همواره او را نگران می سازد. نگرانی از گناهایی که انجام داده از کوتاهی ها و لغزش ها، اما توجه به اینکه خداوند غفار توبه پذیر و رحیم و غفور است به او آرامش می دهد به او می گوید: عذر تقصیر به پیشگاهش ببر از گذشته عذرخواهی کن و در مقام جبران برای که او بخشنده است و جبران کردن ممکن.

۳- ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی، او را نگران می سازد که من در برابر این همه دشمن نیرومند در میدان جهاد چه کنم؟ و از این گونه سؤالات.

اما هنگامی که به یاد خدا می افتد و متکی به قدرت و رحمت او می شود، قدرتی که برترین قدرت ها است و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت را ندارد، قلبش آرام می گیرد با خود می گوید آری من تنها نیستم من در سایه خدا، بی نهایت قدرت دارم!

قهرمانی های مجاهدان راه خدا در جنگ ها چه در گذشته، چه در حال، و سلحشوری های اعجاب انگیز و خیره کننده آنها حتی در آنجایی که تک و تنها بوده اند، بیانگر آرامشی است که در سایه ایمان پیدا می شود.

۴- گاهی نیز رشد نگرانی ها آزاردهنده انسان، احساس پوچی زندگی ولی هدفی بودن آن است ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است و تمام برنامه ها و حوادث زندگی را در همین خط می بیند، نه از زندگی احساس پوچی می کند، و نه همچون افراد بی هدف و مردد سرگردان و مضطرب است.

۵- علل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به یک هدف زحمت زیادی را متحمل می شود اما کسی را نمی بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند، این ناسپاسی شدیداً او را رنج می دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرو می برد.

اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاش ها کوشش هایش آگاه است و به همه آنها ارج

می نهد و برای همه پاداش می دهد دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟

۶- سوءظن ها و خیالات و توهم های پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی از آن رنج می برند ولی چگونه می توان انکار کرد که توجه به خدا و لطف بی پایان او و دستور به حُسن ظن که وظیفه هر فرد با ایمانی است این حالت رنج آور را از بین می برد و آرامش و اطمینان جای آن را می گیرد.

۷- دنیا پرستی و دلباختگی در برابر زرق و برق زندگی مادی یکی از بزرگ ترین عوامل اضطراب و نگرانی انسان ها بوده و هست. تا آنجا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصی از لباس یا کفش یا کلاه روزها و هفته ها فکر دنیا پرستان را ناآرام و مشوش می کند.

اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با زهد و پارسایی سازنده و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است به همه این اضطراب ها پایان می دهد.

۸- یک عامل مهم دیگر برای نگرانی ترس و وحشت از مرگ است که همیشه روح انسان ها را آزار می داده است و از آنجا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر خصوصاً به هنگام بیماری ها، جنگ ها و... وجود دارد این نگرانی می تواند عمومی باشد.

ولی اگر ما از نظر جهان بینی مرگ را به معنی فنا و پایان همه چیز بدانیم این اضطراب و نگرانی ها کاملاً به جاست و اما در سایه جهان بینی فرد مؤمن و مسلمان این اضطراب را هم نخواهد داشت.

البته عوامل نگرانی منحصر به اینها نیست بلکه می توان عوامل فراوان دیگری برای آن نیز شمرد. و هنگامی که دیدیم این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب و بی رنگ و نابود می گردد تصدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دل ها است (الا بذکر الله تطمئن القلوب) جهت توضیح به کتاب «راه غلبه بر نگرانی ها و ناامیدی ها» مراجعه گردد.

## ذکر خدا

ذکر همان گونه که راغب در مفردات گفته است گاهی به معنی حفظ مطالب و معارف آمده است به این تفاوت که کلمه حفظ به آغاز آن گفته می شود و کلمه ذکر به ادامه آن.

و گاهی به معنی یادآوری چیزی به زبان یا قلب است لذا گفته اند ذکر دو نوع است ذکر قلبی و ذکر زبانی و هر یک از آنها دو گونه است یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی.

و به هر حال منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دل ها است تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهی اش و حاضر و ناظر بودنش گردد. و این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکی ها گردد و میان او و گناه سد مستحکمی ایجاد کند. این است حقیقت ذکر که آن همه آثار و برکات در روایات اسلامی بر آن بیان شده است.

در حدیث می خواهیم که از وصایایی که پیامبر به علی علیه السلام فرمود این بود: یا علی ثلاث لا تطبقها هذه الامه المواساه للاخ فی ماله و انصاف الناس من نفسه، و ذکر الله علی کل حال، و لیس

هو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر، و لكن اذا ورد على ما يحرم الله عليه خاف الله عزوجل عنده و تركه:

ای علی سه کار است که این امت است طاقت آن را ندارند (از همه کس ساخته نیست) مواسات با برادران دینی در مال، حق مردم را از خویشتن دادن، و یاد خدا در هر حال ولی یاد خدا (تنها) سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر نیست، بلکه یاد خدا آن است که هنگامی که انسان در برابر حرامی قرار می گیرد از خدا بترسد و آن را ترک کند. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۸۴.

## حزن

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ (مائده، آیه ۴۱).

در شأن نزول این آیه، روایات متعددی وارد شده که از همه روشن تر روایتی است که امام باقر علیه السلام در این زمینه نقل کرده اند که خلاصه اش چنین است:

یکی از اشراف یهود خیبر که دارای همسر بود، با زن شوهرداری که او هم از خانواده های سرشناس خیبر محسوب می شد عمل منافی عفت انجام داد یهودیان از اجرای حکم تورات (سنگسار کردن) در مورد آنها ناراحت بودند و به دنبال راه حلی می گشتند که آن دو را از حکم مزبور معارف سازند در عین حال پای بند بودن خود را به احکام الهی نشان دهند. این بود که به هم مسلکان خود در مدینه پیغام فرستادند که حکم این حادثه را از پیامبر بپرسند به همین جهت جمعی از بزرگان یهود مدینه به خدمت پیامبر شتافتند، پیامبر فرمود: آیا هر چه حکم کنم می پذیرید؟ آنها گفتند: به خاطر همین نزد تو آمده ایم!

در این موقع حکم سنگباران کردن کسانی که مرتکب زنا محصنه می شوند نازل گردید ولی آنها از پذیرفتن این حکم به عذر اینکه در مذهب آنها چنین حکمی نیامده شانه خالی کردند.

پیامبر اضافه کرد این همان حکمی است که در تورات شما آمده است آیا موافقید که یکی از شما را به داوری بطلبم و هر چه او از زبان تورات نقل کرد بپذیرد، گفتند: بلی.

پیامبر اکرم گفت: این صوریا که در فدک زندگی می کند چگونه عالمی است؟ همه گفتند: او از همه یهودیان به تورات آشناتر است به دنبال او فرستاد و هنگامی که نزد پیامبر آمد به او فرمود، تو را به خداوند یکتایی که تورات را بر موسی علیه السلام نازل کرد و دریا را برای شما شکافت و دشمن شما فرعون را غرق کرد و در بیابان از مواهب خود بهره مند ساخت سوگند می دهم بگو آیا حکم سنگباران کردن در چنین موردی در تورات بر شما نازل شده است یا نه؟

او در پاسخ گفت: سوگندی به من دادی که ناچارم بگویم آری چنین حکمی در تورات آمده است.

پیامبر فرمود: چرا از اجرای این حکم سرپیچی می کنید؟

او در جواب گفت: حقیقت این است که ما در گذشته این حد را درباره افراد عادی جاری می کردیم ولی در مورد اشراف و ثروتمندان خودداری می نمودیم این بود که گناه مزبور در طبقات مرفه جامعه ما رواج یافت تا اینکه پسر عموی یکی از رؤسای ما مرتکب این عمل زشت شد و طبق معمول از مجازات او صرف نظر

کردند، در همین اثنا یک فرد عادی مرتکب این کار شد، هنگامی که می خواستند او را سنگسار کنند، خویشان او اعتراض کردند و گفتند که بنا هست این حکم اجرا شود باید در مورد هر دو اجرا شود به همین جهت ما نشستیم و قانونی سبک تر از قانون سنگباران کردن تصویب کردیم و آن این بود که به هر یک چهل تازیانه بزنیم و روی آنها را سیاه کرده و وارونه سوار مرکب کنیم و در کوچه و بازار بگردانیم.

در این هنگام پیامبر دستور داد آن مرد و زن را در مقابل مسجد سنگسار کنند.

و فرمود خدایا من نخستین کسی هستم که حکم تو را زنده می کنیم بعد از آن که یهود آن را از بین برد.

در این هنگام آیات فوق نازل شد. (المیزان، ج ۱۰؛ نمونه، ج ۴؛ الحیاه، ج ۱، ص ۲۲۵).

## یاد خدا

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگ ترین بلاهای زندگی انسان ها بوده و هست و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً محسوس است.

همیشه آرامش یکی از گمشده های مهم بشر بوده و به هر دری می زند تا آن را پیدا کند. و گاهی انسان به دنبال آرامش های کاذب مثل شرابخواری، خوشگذرانی و... می رفته است. (اعتیادها)

بعضی از دانشمندان می گویند به هنگام بروز بعضی از بیماری های واگیردار همچون وبا از هر ده نفر ظاهراً به علت وبا می میرند اکثر آنها به علت نگرانی و ترس است. و تنها اقلیتی از آنها حقیقتاً به خاطر ابتلای به بیماری وبا از بین می روند.

به طور کلی آرامش و دلهره نقش بسیار مهمی در سلامت و بیماری فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسان ها دارد.

(تفسیر نمونه، ج ۱۰؛ الحیاه، جلد ۱)

## ترس از مرگ

لقاء در این گونه آیات یعنی قیامت و معاد

خداوند در این آیه کافران را توصیف نموده است که امید به لقای خدا یعنی بازگشت به خدا و مبعوث شدن روز قیامت ندارند. (یونس، آیه ۸)

این دسته منکر روز جزا هستند و با انکار روز جزا اساس حساب و مجازات و وعده وعید و امر و نهی فرو می ریزد و از بین می رود و وقتی اینها از بین بروند وحی و نبوت و ادیان آسمانی که فرع بر آن است باطل می شود.

باء در اطمأنوابها سببیه است.

## ریشه های ترس از مرگ

بیشتر مردم از مرگ می ترسند و وحشت دارند و پس از تحلیل و بررسی می بینیم که ریشه این ترس

را یکی از دو چیز تشکیل می دهد:

۱- بسیاری از مردم مرگ را به معنای فنا و نیستی و نابودی تفسیر می کنند و بدیهی است که انسان از فنا و نیستی و نابودی وحشت دارد.

۲- جمعی از افرادی که مرگ را پایان هستی نمی دانند و مقدمه ای برای زندگی در سرای وسیع تر و عالی تر می بینند از نظر وضع اعمال خود و تبهکاری ها و خلافکاری ها از مرگ وحشت دارند زیرا مرگ را آغاز رسیدن به نتایج زشت اعمال خود می بینند.

یاد مرگ

۱- فی المصباح الشریعه قال الصادق علیه السلام: ذِکْرُ الْمَوْتِ یُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِی النَّفْسِ وَ یَقْطَعُ مَنَابِتَ الْعُفْلَةِ وَ یُقَوِّی الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ یُرِقُّ الطَّنَبُ وَ یُکَسِّرُ أَعْلَامَ الْهَوَى وَ یَطْفِئُ نَارَ الْحِرْصِ وَ یُحَقِّرُ الدُّنْیَا وَ هُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: فِکْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ.

۲- قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: اذکروا هادم اللذات، قیل و ما هو یا رسول الله؟ فقال الموت.

۳- قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: فی الموت نجاه المخلصین و هلاک المجرمین، و لذلك اشتاق من اشتاق الی الموت و کره من کره (مصباح).

۴- قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: من احب لقاء الله، احب الله لقاءه و من کره لقاء الله، کره الله لقاءه. (مصباح)

۵- و کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم كثيراً ما یوصی اصحابه بذكر الموت فیقول: اکثروا ذکر الموت فانه هادم اللذات، حائل بینکم و بین الشهوات.

کتاب تسلیه الفؤاد از عبدالله شبر

یاد مرگ

لا ینبغی للانسان طلب الموت و تمنیه بل ینبغی التسلیم لامر الله و الرضا بقضائه و لا بأس بطلب طول العمر و البقاء فی طاعه الله و عبادته.

۱- جاء رجل الی الصادق علیه السلام فقال: قه سئمت الدنیا فأتمنی علی الله الموت؟ فقال: تمن الحیاة لتطیع الاقصی ...

سمئت اگر متکلم وحده باشد یعنی ملول شدم از دنیا اگر به صیغه غایب مؤنث باشد یعنی به سختی تعب انداخته دنیا.

از احادیث و آیات استفاده می شود که در موقع روی آوردن حوادث، مشکلات، بلایا و سختی ها، انسان باید صبر و حلم داشته باشد و از کوره داغ مشکلات به در نرود و آرزوی مرگ نکند و خودش در اختیار خداوند متعال قرار دهد. و از شرایط مشکل بهره برداری کند و خودسازی نماید تا در امتحانات سخت الهی سر بلند در آید.

(کتاب تسلیه الفؤاد)

ص: ۲۲۸

قال الله تعالى في سورة البقره آيات ۹۴ تا ۹۶ که ترجمه آن بدین قرار است:

بگو اگر سرای آخرت نزد خدا مخصوص شماست به سایر مردم چنانچه در این مدعی راستگو هستید آرزوی مرگ کنید و هرگز به سبب اعمالی که از پیش فرستاده اند تمنای مرگ نکنند و خدا ستمکاران را می شناسد. و یهودان را از همه مردم حتی مشرکان (که ایمان به قیامت ندارند) حریص تر به زندگانی می یابی، به طوری که هر یک از آنها دوست دارند هزار سال عمر کنند در حالی که طول عمر او نمی تواند وی را از عذاب دور سازد و خدا نسبت به آنچه می گفتند بیناست.

از اینکه بنی اسرائیل و یهودیان می گفتند ان یدخل الجنة الا من كان هوذا، خدا خطاب به آنها می فرماید (به جهت اثبات دروغ آنها و اینکه خودشان هم می دانند که دروغ می گویند) اگر سرای آخرت... مال شماست یعنی اگر سعادت آن سرای مال شماست تمنای مرگ کنید اگر راست می گویند.

خالصه: خالی از هرگونه عذاب و ناراحتی شما را ملال دهد چون گمان یهودیان این بود که فقط چند روزی در آخرت عذاب می چشند.

فتمنوا الموت ان كنتم الصادقين

خداوند به وسیله یک موضوع فطری و ساده که جای هیچ گونه شک و تردید درش نیست یهود را مواخذه می کند. پس اگر یهود در این ادعا که سعادت خالص اخروی فقط مال آنها است، راستگو بودند با دل و زبان و عمل آن را تمنا کنند با اینکه آنها هرگز تمنای آن را نمی کردند زیرا کارهایی کرده بودند از قبیل کشتن پیامبران، شکستن پیمان های الهی و... که همه مایه شقاوت و بدبختی آنها در آن دنیا بود.

بما قدمت ایدیهم

این کنایه از عمل است زیرا غالب کارهای حسی انسان با دست انجام می گیرد.

اعمال انسان (مخصوصاً اعمال مستمر) دلیل واضحی بر خوبی یا بدی باطن افراد است. و لذا اعمال زشت و توبه بنی اسرائیل حاکی از دیدن خراب آنهاست.

لتجدنهم احرص الناس علی حیوه

حیوه را به جهت تحقیر کردنش نکره آورده است.

و من الذین اشركوا

ظاهراً عطف بر الناس است. یعنی آنها را از مشرکین هم حریص تر می یابی.

الف کنایه از طولانی ترین عمرهاست.

بصیر از اسماء حسنی است و معنای آن علم داشتن به دیدنیها است.

آیه ۸ سوره یونس

ان الذین لا یرجون لقائنا و رضوا بالحیاه الدنیا و اطمأنوا بها... (المیزان، ج ۲؛ نمونه، ج ۱).





در حدیث وارد است که:

۱- انما سَمِيَ الرَّمْضَانُ لِأَنَّهُ يَرْمَضُ الدَّنُوبَ

رمض در لغت به معانی ذیل می باشد

رمض: (غنم): رعاها

رمض: (نهار): اشتلَّ جُرَّهُ

رمض (طائر): حَرَّ جوفه من شده العطش

و معانی دیگر به رجوع به حرارت دارد.

شاید یرمض در حدیث به معنای سوزانیدن، آتش زدن و معدوم کردن باشد.

در کتاب قاموس قرآن در ذیل لفظ رمضان جهت بیان وجه تسمیه رمضان اینگونه دارد:

در مجمع گفتند: رمضان از رمض به معنی شدت تابش آفتاب بر خاک است، علت این تسمیه آن است که عرب ماه ها را با زمانی

که در آن واقع شوند نامگذاری کرده اند، رمضان در زبان شدت گرما بود.

حدیث:

۱- لو يعلم العبد ما فی رمضان لوَدَّ ان یکون رمضان السنه

۲- در دعای ۴۴ صحیفه از علی بن الحسین علیها السلام منقول است:

... شهر رمضان، شهر الصیام و شهر الاسلام و شهر الطهور و شهر التمیص و شهر القیام...

الطهور: النقاء من الدنس و النجس

التمیص: التخلیص مما فیہ عیب... التخلیص من الذنوب

شرح صحیفه سجاده

۳- ان رسول الله صلی الله علیه و آله خطبنا ذات یوم فقال:

ایها الناس انه قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکه و الرحمه و المغفره، شهر هو عند الله الفضل الشهور و ایامه افضل الايام و لیالیه افضل اللیالی و

ساعاته افضل ساعات...

قال امیر المؤمنین علیه السلام فقلت: یا رسول الله! ما افضل الاعمال فی هذه الشهر

فقال: يا ابالحسن افضل الاعمال فى هذه الشهر الورع عن محارم اله عزوجل.

۴- اذا استهل رمضان خلقت ابواب النار وفتحت ابواب الجنان و صفتت الشياطين.

تصغیه = بستن و قید زدن با آهن کسی را.

اقول (اليه رى الشهرى): الاخبار الوارده فى ان الشياطين مغلولون فى هذه الشهر فوق الاستفاضه بل متواتره نقلها العامه و الخاصه.

۵- ان الشقى حق الشقى من خرج عند هذا الشهر ولم يغفر ذنوبه...

۶- دعای ۴۵ صحیفه سجادیه شرح گردد و ضمیمه به این جزوه گردد و همچنین خطبه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این خطبه در وسایل الشیعه ج ۷، حدیث ۲۰ باب ۱۸ آمده است.

ص: ۲۳۰

تفسیر نمونه در تفسیر این آیه دارد:

علت اینکه ماه رمضان برای روزه گرفتن انتخاب شده به خاطر این است که این ماه بر سایر ماه ها برتری دارد در آیه مورد بحث نکته برتری آن بیان شده که قرآن کتاب هدایت و راهنمای شریعت که با دستورات و قوانین خود روش های صحیح را از ناصحیح جدا کرده و دستور سعادت انسان ها را آورده است در این ماه نازل گردیده است.

و در روایات اسلامی نیز چنین آمده که همه کتاب های بزرگ آسمانی تورات، انجیل، زبور، صحف و قرآن همه در این ماه نازل شده اند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: تورات در ششم ماه مبارک رمضان و انجیل در دوازدهم و زبور در هیجدهم و قرآن مجید در شب قدر نازل گردیده است. وسائل الشیعه، ج ۷، ب ۱۸، ح ۱۶

به این ترتیب ماه رمضان، ماه نزول کتاب های بزرگ آسمانی و ماه تعلیم و آموزش بوده است. چرا که تربیت و پرورش بدون تعلیم و آموزش صحیح ممکن نیست. برنامه تربیتی روزه نیز با آگاهی هرچه بیشتر و عمیق تر از تعلیمات آسمانی هماهنگ کرد تا جسم و جان آدمی را از آلودگی گناه شستشو دهد.

### ادعیه معصومین علیه السلام

برخی از دعاهای معصومین در جهت تقویت روحیه، تحریک نفس، یادآوری و تلقین می باشد:

مثل دعای فتح مکه (لا اله الا الله...) تعقیبات مشترکه - حسبنا الله و نعم الوکیل، نعم المولی و نعم النصیر مفاتیح تعقیبات نماز صبح

بالله اعتصمت و بالله اثق و علی الله اتوکل تعقیب نماز ظهر

حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعا

رضیت بالله رباً بالدرباً و بالاسلام دیناً و بمحمد صلی الله علیه و آله نبیاً و بعلى اماماً و بالحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الخلف الصالح علیهم السلام ائمه و ساده و قاده بهم اتولی و من اعدائهم ائبرء مفاتیح تعقیبات مشترکه

دسته دوم دعاهایی است که تذکر به توجیه و صفات جلال و جمال خدا و معاد و توجه به نبوت و امامت است مانند جوشن کبیر، دعای افتتاح و بعضی از دعاهای صحیفه سجادیه.

دسته سوم: دعاهایی که استغفار و معذرت طلبی و درخواست حفظ از وسوسه های شیطان و نجات از جهنم به وسیله موفقیت در عبادت و خدمت است. مانند دعای کمیل

استغفر الذی لا اله الا الله الا هو الحی ... واسئله ان یتوب علیّ توبه عبد ذلیل خاصع فقیر....



دعای کمیل هم جزء این دسته است. اگر بخواهیم سازندگی دعای کمیل و امثال آن را بیان کنیم می توانیم شخص را این طور در نظر بگیریم که دارای هدفی عالی بوده و برای رسیدن به آن هدف زحمت ها کشیده و در اثر غفلت ها به شکست ها و رکودها مبتلا گشته و فعلاً مقداری از راه را طی کرده اما هنوز به مقصد نرسیده این شخص نگاهی به گذشته می کند و خاطره های ناگوار در نظر می آورد و افسوس می خورد اما این تأثر و ناراحتی او را از حرکت باز نمی دارد بلکه نسبت به آینده کاملاً محتاط تر شده است به خصوص وقتی به آینده نگاه می کند و می بیند در صورت شکست عذاب های الیم در انتظار اوست.

دسته چهارم دعاهایی که تمنای توأم با ترتیب است. خواستن اصلاح و کمال نفس و انجام وظایف.

غالباً دعاهای صحیفه سجادیه اینجوری است (مثل دعای بامدادان و شامگاهان) یا دعای مکارم الاخلاق (دعای بیستم) یا دعای بیست و پنجم برای اولاد یا دعاء حضرت برای همسایه و دوستان. دعای بیست و هفتم برای سپاهیان سرحدات اسلام. برای نمونه با دعای ۲۷ - مرزداران را مورد بررسی قرار می دهیم.

البته دعا مفصل است و خوب است. نکاتی را که حضرت به عنوان دستور و یا مصالح و مفاسد و موانع تذکر می دهد شمرد:

۱- لزوم حفظ مرزهای کشورهای اسلامی از شر دشمنان اسلام و تقویت آنها از حیث ابزار مجهز و آذوقه. ۲- ایجاد هماهنگی و دوستی بین آنها و دوری از نفاق و تفرقه که باعث رخنه و نفوذ دشمن خواهد شد. ۳- آنچه از اسرار و فنون جنگی برای حمله احتمالی لازم است باید بدانند. ۴- پایداری و استقامت.

#### شرایط دعا

۱- شناخت خدا و اخلاص به وی در تفسیر صافی ج ۱ ص ۱۴۸ روایتی از امام صادق نقل کرده که فرمود: علت اینکه دعاهای شما مستجاب نمی شود چون شناسایی ندارید و چیزی را که نمی فهمید می خواهید.

سوره مؤمن / ۱۴ رجوع گردد.

۲- یقین به اجابت

قال رسول الله عليه وآله وسلم: ادعوا لله و انتم موقنون بالاجابه (وسائل ج ۴)

۳- باید از نظر ظاهر و معنی پاکیزه باشد.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: من سرّه ان يستجاب دعوته فليطيب مكسبه (وسائل ج ۴، ص ۱۱۲۹)

آن کس که میل دارد دعایش پذیرفته گردد پس کسب خود را پاکیزه کند و خوراک حلال بخورد.

۴- ترک محرّمات

اوفوا بعهدی اوف بعهدکم بقره/ ۴۰



عن ابی عبدالله علیه السلام قال: کان ابی اذا طلب الجاحه طلبها عند زوال الشمس فاذا اراد ذلک قدم شیئاً فتصدق به وشم شیئاً من طیب وراح الی المسجد و دعا فی حاجته بما شاء الله (وسائل، ج ۶، ص ۱۱۱۶).

امام صادق علیه السلام فرمود پدرم هرگاه حاجت داشت وقت زوال شمس را انتخاب می کرد و قبلاً صدقه ای می داد و عطر می زد و به مسجد می رفت و تا آنجا که خدا می خواست دعا می کرد و حاجت خود را از خدا می خواست.

اما در هنگام دعا ده ذکر زیر توصیه شده است.

۱- حمد و ثنای خدا و صلوات (اصول کافی، کتاب دعاء، ج ۴)

۲- اقرار به گناه و طلب مغفرت

۳- نام بردن حاجت

۴- دعاهاى نهانی کردن، اَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خَفِیَةً (اعراف/۵۴)

۵- اجتماع در دعا (کافی - کتاب دعا)

۶- در وقت رقت قلب (کافی - کتاب دعا)

۷- خضوع و خشوع و دست بلند کردن (کافی - کتاب دعا)

۸- دعا برای همه (کافی - کتاب دعا)

۹- یا رب یا الله گفتن (کافی - کتاب دعا)

۱۰- نخواستن حرام یا نبوت و امامت (کافی - کتاب دعا)

فایده دعا

۱- در برخی از آنها خدای را به بزرگی یاد می کنیم، صفات جلال و جمال او را می ستاییم، چگونه دعاها یاد خدا را در دل زنده نگه داشته و ما را به مبدأ کمالات آشنا می سازد.

۲- در بعضی دیگر یک سلسله خوبی ها و کمالات را از خدا می خواهیم، مانند همت بلند، پایداری، فکر و روشن، دل بیدار، دانش فراوان و ایمان استوار ما در اینگونه دعاها این فضیلت ها را به خود تلقین می کنیم و از خدا می خواهیم به ما توفیق دهد رفته رفته خود را آماده پذیرفتن آنها سازیم.

۳- در دعاهایی دیگر نیازمندی های زندگی خود را می طلبیم. مانند سلامتی، روزی فراوان... و این نشان بیداری یک فرد است که بداند چه نیازها و نقص هایی دارد، آنها را بشناسد و خواستار جبران آنها شود.

۴- گاهی انسان برای دیگران و جامعه دعا می کند و این نشان می دهد که نشر خودخواه نیست که تنها به فکر خودش باشد. این نوع دعاها به

انسان حرکت داده و تا آنجا که بتواند درصدد اصلاح جامعه خواهد بود.

پس دعا نه تنها جبران کننده ضعف انسان نیست بلکه تقویت کننده قدرت انسانی و ادامه دهنده کار مثبت و تلاش سازنده خود در ساختن زندگی فردی و اجتماعی اش است.

یعنی دعا در کنار کار و در کنار مسئولیت نیست بلکه دعای اسلامی، پس از مسئولیت و در ادامه

ص: ۲۳۳



کار و جهاد و صبر وجود دارد.

کسانی که اهل دعا بودند در نبردها و رزم ها هم موفق از میدان بیرون آمده اند.

اسلام با رهبانیت و گوشه نشینی به خاطر فرار از مسئولیت ها موافق نیست.

عوامل عدم استجاب دعا

۱- چون او محبوب خدا است.

امام رضا فرمود که حضرت باقر فرمود: مؤمن حاجتی از خداوند عزوجل می خواهد اجابتش به تأخیر افتد به جهت دوستی صدایش و شنیدن

ناله اش (حُبّاً لِّصَوْتِهِ وَاسْتِمَاعَ نَهْيِهِ) و سایل

۲- به خاطر اینکه صلاح دین یا دنیایش نیست و خود نمی داند.

عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسی ان تحبّوا شیئاً و هو شرّ لکم بقره/ ۲۱۴

مقایسه بین دعاهای معصومین و دعاهای ما

دعاهای معصومین عموماً دارای این ویژگی ها است:

۱- با اظهار تشکر و خوشنودی و تسییح و تهلیل و تکبیر شروع می شود.

۲- اعتراض و طلبکاری جنبه معذرت خواهی و بخشش طلبی دارد.

۳- به جای انکار نعمت یا ناله و شکوه از کمبودها یادآوری نعمت های خدا است.

۴- آنچه کمتر است درخواست مال و مقام و آنچه زیاد است رضا و قرب به خدا است.

۵- معاشقه است، خود خدا مورد درخواست و طلب است.

اما دعاهای ما بر دو گونه است: ۱- آنچه از معصومین علیهم السلام رسیده است و عربی است و چون مردم ما غالباً سواد عربی ندارد آن دعاها

را برای ثواب می خوانند بدون توجه به معانی و مضامین عالی آن

۲- دعاهایی که خود انشاء می کنیم که این ویژگی ها را دارد:

۱- مورد دعا از این قبیل است و بس: گشایش روزی، شفای مریض، ادای قرض، برکت در زراعت، خلاصی از گرفتاری، نجات زندانی،

نفرین بر دشمن، ازدواج، سلامتی، صاحب فرزند شدن و... البته درخواست از خدا در همه موارد خوب است ولی منظور این است که آنچه

کمتر است و یا اصلاً نیست رضا و قرب به خدا است، عکس دعای معصوم.

۲- طرز دعایی که می کنیم: مانند مأمور وصول مالیات یا گدایی طلبکار، گاهی هم همراه با شکوه

۳- انتظاری که داریم: برآورده شدن فوری

۴- عقیده ای که به دعا داریم: خود را بیکار فرض کرده و یکسره واگذار به خدا می کنیم.

۵- انتخاب دعا: بیشتر در آستانه یا بحبوحه گرفتاری است.

نتیجه: دعاهاى ما معارضه است نه خواهش، خود پرستی است نه خدا پرستی.

کار خود را بر محور خدا و فوز به درجات عالیه روحانیت و بهشت جاویدان قرار دهند؟ باید سعی کرد که همیشه اسلحه مسلمین مدرن ترین باشد. ۷- تا می شود باید بین دشمن تفرقه انداخت و...

ص: ۲۳۴

محمود آخرین فرزند خانه بود که همه او را دوست داشتند. چون عزیز همه بود، هر کاری را خودجوش انجام می داد، تنبل نبود، بلکه بسیار زرننگ و چالاک بود. چهره خندان و بشاش داشت و در دوستی با دوستانش وفادار و مخلص بود. بنابراین وقتی به جبهه می رفت همه دلتنگ او شده و با نامه نگاری مقداری از غم فراق خود را جبران کنند.

در آن زمان وسایل ارتباطی مثل موبایل نبود، تلفن هم در دسترس نبود، اینترنت و شبکه های مجازی هم وجود نداشت، از این رو تنها راه ارتباطی نامه بود. یکی از مزایای خوب نامه این است که ماندگار است. به همین دلیل نامه های محمود به دیگران و نامه های دیگران به محمود مانده است. البته بسیاری از نامه های او به دست نیامده و در انتقال وسایل او مفقود شده است. اما مواردی که مانده را تایپ و در اختیار عموم می گذاریم.

### مطلبی از مهدی مالکی

مطلبی از مهدی مالکی (۱)

به نام خدا

سخن گفتن در وصف شهیدان نورانی کاری است بسی دشوار و قلم ها در برابر اخلاص آنها احساس عجز می کند و به دست ناتوان نویسنده می خندد و فریاد بر می آورد که محمودها با عمل خود اثبات کردند و با خون سرخ خود نوشتند.

برادری به نام محمود نوری از سنگر علم و دانش برخاست و قیام نمود علیه متجاوزان و جنایتکاران شرق و غرب و با انجام وظیفه الهی خود به خیل شهیدان پیوست. وقتی انسان به الفاظ اسم آن می نگردد. هاله ای از نور آن را احاطه کرده و خوشا به سعادت این پدر و مادر که آن را محمود نام نهادند.

محمود یعنی پسندیده و خداوند آن را پسندیده بود همان طور که در نزد خلق و دوستانش پسندیده شده بود. به دلیل اینکه اعمالی داشت بدون خودستایی و خودنمایی و روحش به درازی آفتاب که خورشید از وجودشان و نورانیت شهیدان قرار می گردد. همه ملت عزیز می دانند که شهید از همه افراد افضل است و تمام این عزیزان دارای صفات نیک بوده اند ولی به یک یک آنها که بنگریم صفاتی مخصوص به خود و برجسته از صفات دیگرشان به چشم می خورد.

حال مختصری از آنها اشاره می کنیم:

محمود نوری در سال ۶۴-۶۳ قدم به پایگاه علم و دانش یعنی حوزه علمیه قم نهاد در حالی که سالی نداشت و می توانم بگویم حتی دوران بلوغ و تکلیف شدن شرعی را در مهم ترین مرکز و یا کمترین جایگاه یعنی حوزه سپری کرده بود. و خوشا به سعادتش که مهم ترین و حساس ترین دوران عمر خود

ص: ۲۳۵

را به پاکی گذراند. و با طاعتی بدون معصیت به ملکوت اعلی پرواز کرد و به درستی که تمام شهیدان قبل از اینکه شهید شوند شهید بودند و این مسلک و راه و روش آنهاست و تا شهید زیست نکنند نمی توانند شهید شوند و قبل اینکه به زیارت خداوند بروند در وجود خودشان خدا را احساس کردند و در روزهای حیاتشان خداوند اسم آنها را به عرش برده بود و امام زمان خون پاک آنها را متصل به خون پاک جدش حسین علیه السلام می دانست.

صفت برجسته این شهید سکوت بود و خیلی کم حرف می زد تا موقعی که کسی چیزی را از آن نمی پرسید لب به سخن نمی زد و گویا این سخن علی علیه السلام را عمل می کرد که می فرماید کسی که زیاد حرف می زند کمتر فکر می کند و کسانی که در سخن گفتن زیاده روی نمی کنند بیشتر فکر می نمایند.

هر وقت با برادرمان محمود برخورد می کردیم چهره آن را خندان می دیدیم و قبل از اینکه شروع به سخن کند تبسمی از خنده بر لب هایش جاری بود وقتی دست به آن می دادیم و مسافحه با آن می کردیم دستمان را فشار می داد و با فشار دادن محبت ها زیاد می شد و نقل است از حدیثی که وقتی دو مؤمن دست به دست همدیگر می گذارند و فشار می دهند و با چهره ای باز یکدیگر را ملاقات می کنند خداوند به فرشتگانش می فرماید که من گناه این دو بنده ام را بخشیدم.

شب های جمعه آن را در حرم می دیدم و راستی وقتی سر روی مهر می گذاشت و بر می داشت چشم های آن پر از اشک بود از خودم خجالت می کشیدم به خود می گفتم خدایا محمود با این سن کم این طور ناله می کند پس وای به حال من با این گناهانم و عمر زیادم که باید خاضع تر از آن باشم.

روزهای راهپیمایی و در جبهه وقتی آن را در جمعیت انبوه می دیدم در مواقعی که فیلمبردار از جمعیت فیلم برداری می کرد سر خود را پایین می انداخت مبادا عکس آن گرفته شود.

حیا و پاکدامنی آن مرا به حیرت انداخته بود و هیچ گاه ندیدم با روی باز بخوابد در مواقعی که به خواب می رفت.

و به این عمل شهید رسیدم و آن این است که روزی در مورد سرگذشت علما کتابی مطالعه می کردم در احوال یکی از آنها بیان کرده بود که در موقع خواب به زیر عبای خود می رفت حتی تا آخر عمر خود بچه ها و خانواده اش آن را به صورت رو باز در خواب ندیدند.

صفت دیگر این شهید اسلام صله رحم بود با تمام وجودی که طلبه بود وقتی به شهر می آمد دوستان خود را فراموش نمی کرد. و به دیدار آنها می رفت محمود به پایگاه مقاومت بسیج عشق می ورزید همان طور که خود بسیجی بود و به نیروهای بسیج که سپاهیان اسلام هستند ارادت خاصی داشت و به شوری داشت و علاقه ای وافری به گلزار شهدا به سراغ دوستان خود می رفت و گویا در هر باری که می رفت تجدید میثاق با شهدا می بست و این را خودمان دیدیم.

محمود پس از چندی که از عملیات فاو گذشت به جبهه عازم شد در آن روز همه در پادگان پانزده خرداد تجمع کرده بودند چون بنا بر این بود که فردا همه آن روز همه را به جبهه های حق علیه باطل اعزام شوند. شب به بچه ها مرخصی می دادند که اگر خواستند بروند منزلشان و صبح زود بیایند خودم

شاهد بودم که محمود مرخصی گرفت با اینکه منزلشان تا پایگاه نزدیک بود به خانه نرفت بلکه به خانه اصلیش گلزار شهدا رفت ما با هم بودیم که در حدود ۲ ساعت در گلزار بود بر مزار عاشقان فاتحه می خواندیم و پس از آن دوباره به پایگاه برگشتیم.

### یادداشت از مهدی مالکی

به نام خدا

با درود و سلام بر پیامبران و ائمه طاهرین و امام امت و فقیه مجاهد و با سلام و درود بی پایان بر ملت ایران که حجت را بر همه قاعدین زمان تمام نمود و آب پاک را (اسلام) به جریان در آورد آری خون شیعه از صدر اسلام تا کنون مثل چشمه ای می جوشد و پویندگان راهش را سیراب می کند. آری تاریخ اسلام شاهد مجاهد و پیکار علمای شیعه در تمام زمان ها بوده است.

حال وظیفه ما است که از این محیط مناسبی که برایمان فراهم آمد کمال استفاده را نموده و در شکوفایی مغزها و تربیت نسل ها و برداشتن توشه برای آخرت و مبارزه خستگی ناپذیر و جهادی الی الله بکوشیم تا اینکه جامه ذلت را نپوشیم.

خدمت برادر عزیز و دوست بزرگوار محمود نوری سلام عرض می کنم امیدوارم سلامت و تندرست باشی و در هر جا هستی به یاد خدا باشی و به خاطر خدا رفقا را نیز فراموش نکنی - آری محمود قلب ها یکی است و عقیده ها و هدف ها - و مقصدها و کتاب - مکتب و آرمان ها و راه ها (اسلام) نیز یکی است و اگر حرکت انسان به خاطر خدا نباشد ارزش ندارد - خوب برادر عزیز بنده آدرس لشکر را بلد نبودم و مجبور شدم به وسیله نامه یادی از شما کنم و آن را منزلتان بفرستم.

بنده دوازده سال در دبیرستان درس خواندم و یک سال نیز در حوزه. نه توانستم خود را از جهت اخلاق بسازم و نه از جهت علمی - نه مسئله خوب بلد هستیم و نه سخنران خوب و نه قرآن خوان خوب پس ای نفس و ای وجدان بیدار چه کردی در مدت یکسال.

آری محمود به مکانی تشریف آورده که افراد آن آگاهند و آگاه از انسان خیلی انتظار دارند ولی افسوس که توشه علمی کم است و خود را آماده نکردیم و در مدت یک سال در چند زمینه کار نکردم. امروز اگر در جبهه بفهمند که طلبه هستی خیلی انتظار دارند.

### مطلب سوم از مهدی مالکی

ای نامه که می روی به سویش / از جانب ما بیوس رویش

آری برادر محمود چه زود گذشت یکسال؟ فرصت ها مثل برف های زمستانی هستند که تا آفتاب بر روی آن می خورد فوراً آب می شود.

آری محمود بنده فراموش نمی کنم و گاهی از مواقع که به یادت می افتم همچنان احساس می کنم که در کنارم هستی ولی در حقیقت صدها کیلومتر از بنده دور هستی و این به خاطر این است

ص: ۲۳۷

که رفاقت امری مادی نیست بلکه امر قلبی و معنوی است. حال سلام گرم مرا از سرزمین های گرم و سوزان و از فرسخ ها راه دور و از درون گرد و غبار و خاک و از محیط معنوی و پاک یعنی جبهه و از بنده ای کوچک و از قلبی کوچک و سیاه به سوی خانواده ای پاک و مهذب به سوی منزلگاه یکی از شاهدان الله و شهیدان راه اسلام و آزادی و به سوی افراد آنها که چشم و چراغ ملت اند و بر بازوان آن شهید راه الله که رهبرش بوسه زده بر آن بازوی نورانی شهید و بوسه می زند بر رزمنده اسلام در جبهه اش بپذیرید.

بنده خدا بیاد بیاور که در حجره ۱۸ می آمدی با هم غذا می خوردیم - به حرم می رفتیم - به نماز جمعه تشریف می بردیم و بیشتر مواقع را در کنار هم بودیم ولی آقای مالکی نمی دانست که دنیا می گذرد و باید درس خواند و غفلت دچار آن شده بود: خلاصه بگذریم ولی گاهی مواقع به یاد اذیت هایی که به ما می کردی بیفت و از اینکه با چرخ مرا روی زمین زدی و دستم را زخم نمودی - به یاد آن روزی بیفت که می خواستیم بیاییم اصفهان می خواستی ساعت یک بروی ولی ساعت چهار آمدیم و در آن موقع تصمیم عجولانه گرفته بودی - بنده خدا یک پیرمرد در یکی از گروهان هایمان بود در برنامه دویدن صبحگاه همراه بچه ها بود عقب افتاد و سپس به زمین خورد و جان به جان آفرین کرد. خوشا به سعادتش

البته بیشتر این سخنان شوخی که است از جایی که خط کشیده ام. البته می دانی که کاغذ کم شده از این جهت خط ها را فاصله نینداختم که هم چشم های تو ضعیف شود و هم اسراف نگردد.

بیشتر این وقت ها وقتی انسان به درب این تدارکات در جبهه می رود و می گوید مثلاً یک شلوار بده به من می گوید ندارم سپس بچه ها شعری درست کرده اند. شعار هر تدارکات نیست. ندارم - تمام شد.

برای پیروزی اسلام و سلامتی امام و فقیه عالیقدر، و رفع مشکلات و برطرف شدن

برادرت محمد را جانب بنده خیلی خیلی سلام برسان

التماس دعا. ما را خیلی دعا کن. مهدی مالکی. دوشنبه ۲/۴/۶۵

**تقدیم به برادرم محمود : مطلبی از محمدحسین**

تقدیم به برادرم محمود : مطلبی از محمدحسین (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم و حمد و ستایش خدای را که رازق است و رحمان، علیم است و حکیم، خالق است و ابدی و ازلی.

و درود بر حضرت خاتم، نبی مکرم و اهل و بیت معصومش

و با درود و سلام بر امام عزیز روحی له الفداء و حضرت آیت الله منتظری و کلیه خدمتگزاران به اسلام و اهل اسلام.

ص: ۲۳۸

و با امید به اینکه جنابعالی خوب سالم بوده و ملالی نداشته باشید و تحت الطاف، شائبه حضرت حق جل و اعلا زندگی همراه با معنویات را در جوار نخبگان امت و ایثارگران ملت اسلام با نیکی و سلامت بگذرانید برادر عزیز و گرامیم محمود جان باری اگر مایل باشید از احوالات این حقیر با اطلاع گردید، بحمدالله سلامتی این نعمت الهی برقرار است و ملالی نیست و به دعاگوی مشغولیم و امیدوارم بتوانم وظیفه حقیر خود را به نحو احسن به اتمام برسانم و بتوانیم مبشر رسالات باشیم البته در این راه نیازمند به دوستان مؤمن هستیم و مخصوصاً نیازمند دعای خیر برادرم محمود نامه پر مهر و محبت شما در روز ۲۷/۳/۶۵ به دستم رسید و باعث مسرت فراوانی گردید سعی کنید در نامه نوشتن و با اطلاع کردن ما از خود و محیط اطرافتان کوشش فراوانی را بنمائید دیگر مجال نوشتن نیست و مخصوصاً اینکه اگر برای رزمنده ایی مؤمن و نیکو سرشت باشد. دعاگوی شما هستیم. و از شما التماس دعا فراوانی داریم والسلام. به کلیه برادران در جوارتان سلام برسانید.

من الله توفیکم و صحتکم ان شاءالله. ۱/۴/۶۵

## شهادت محمود

### شهادت محمود (۱)

خلاصه این شهید عزیز در ادامه عملیات کربلای ۵ به جبهه رفت و مثل همیشه آن وظیفه ای را که داشت و بهتر از عهده آن بر می آمد که همان امدادگری بود انجام می داد و در این مدت که آنجا بود پس از چندی ترکشی به راست بدنش اصابت کرد به صورتی که سینه اش سوراخ شده بود و از راه زخم هوا به درون آن می رفت محمود چون زخمی شده بود به خانه برگشت دکتر گفته بود ترکش را نمی شود با عمل جراحی در آورد چون جای حساسی خورده است:

محمود به مدت چند روزی نزد پدر و مادرش بود و دوباره با بدن زخمی به جبهه اعزام شد چندین مرتبه به آن سفارش کردیم بگذار خوب شوی و برو. او می گفت خودش خوب می شود. و این مرتبه خودش می دانست که بر نمی گردد ولی به خاطر انجام وظیفه الهی می رود و در ادامه عملیات های کربلای ۵ شرکت می کند که در حین عملیات خمپاره به نزدیکی آن می خورد و تمام بدنش سوراخ می گردد ترکشی بزرگ به گردن مبارکش اصابت می کند و رگ های گردنش را پاره می نماید و ترکشی دیگر به زیر گلویش اصابت می کند و این روح بزرگش به ملاقات پروردگار می رود. روحش شاد باد

## اخلاق و رفتار محمود از بتول صلواتی

امیدوارم خداوند در جهانی دیگر که بی پایان است و از زرق و برق دنیای زودگذر خبری نیست به کسانی که توفیق فدا کردن جان و مال و موقعیت خود و هر چه را که این دنیای فناپذیر و فریبنده داشت زیر پا گذاشته و حق را گرفته و چه خوب انتخاب کردند و وقتی من وارد خانواده همسرم شدم

ص: ۲۳۹

۱- . گویا این مطلب به قلم دوست محمود مهدی مالکی است.

محمود یک پسر بچه نه، ده ساله بودند و از همان کوچکی بچه ای مؤدب و مهربان و خیلی کم حرف و خجالتی و چون در کودکی حادثه ای برای آن پیش آمده بود و لکنت زبان داشت او کمتر معاشرتی و هم صحبت با خانواده و دوستان مخصوصاً نامحرم داشت و همیشه وقتی با او صحبت می کردم با چند متر فاصله و چشمانش را به زمین می دوخت یا گوش می داد یا با یک بله و نخیر جواب می داد و طی چند سالی که نمی دانم چگونه یک پسر جوان و رشید شد و به نظر من یک دفعه بزرگ شد چون ما قم بودیم او هم دوست داشت مانند برادر خود طلبه شود و قم بیاید و درس حوزه بخواند و ما هم خوشحال شدیم چون ما بودیم و هم بچه هایم از تنهایی در می آمدند و هم همسرم خیلی این برادر کوچکش را دوست داشت و او هم نسبت به برادرش مهربان و حرف شنوی زیادی داشت و هم احترام زیادی کلاً به خانواده ما می گذاشت و در نبود همسرم که در آن زمان بیشتر اوقات در جبهه به سر می بردند و در مواقعی که او در قم بود از خانواده ما دلجویی می کرد و یادم می آید که هر موقع می آمد در خانه همان دم در می ایستاد و با همان حیاء و خجالت همیشگی و سر به زیر می پرسید بچه ها خوبند چیزی نیاز ندارید و با اصرار من اصلاً وارد خانه نمی شدند و دخترم که دو سال و نیم بود را می گرفت و سوار دوچرخه اش می کرد می رفت دور می زد و برایش خوراکی می خرید و می آورد و در خانه تحویل من می داد و می رفت بیشتر وقت ها هر روز می آمد و یا هر دو و یا یکی از بچه ها را می برد کمی در کوچه های قم می گرداند و با یک بسته خوراکی برمی گشت و همان در خانه تحول من می داد و می رفت اگر خانواده او به قم می آمدند یا برادرش در خانه بود با اصرار در خانه می آمد و غذا با ما می خورد و با بچه ها بازی می کرد اصلاً خانوادگی یک خصوصیتی دارند که دوست دارند بچه را اذیت کند به شوخی تا آن بچه جیغ و داد کند و آنها را بخندند از پدرشان گرفته تا خدا رحمت کند اکبر و همسرم و برادرش و محمود (خدا رحمت کرده) و یادم هست یک روز وقتی بخاری روشن بود محمود یک کاغذ را به شعله بخاری سیاه کرد و آن را پیچانده و جلوی بچه ها می انداخت و آنها هم جیغ می کشیدند و یک سر و صدای در آورده بودند که خانه را روی سرشان گذاشته بودند و او خدا بیامرز همین طور می خندید از اینها گذشته خیلی خانواده صبوری هستند کلاً چه مادرشان خدا رحمت کند زنی به صبوری آن تا کنون ندیده ام که با آن همه داغ دو فرزند و مشکلات و مریضی های که داشتند اگر بی اختیار صدای ناله ای یا آهی از او بلند می شد فوراً ناراحت می شدند و می گفتند وای باز هم من نالیدم و ناراحت می شدند که صدای ناله آن را ما شنیده ایم در شهادت دو فرزندش یا در مدت چند سالی که او در میان ما بود اصلاً گریه او را من ندیدم پدر بزرگوار آنها هم به همین صبوری و بردباری است که با این داغ ها و سختی ها و امراض فراوان ماشاءالله کوه استقامت هستند.

دو فرزند شهید آنها هم همین طور و طی چند مرحله که محمود در جبهه ها مجروح می شد یا نمی گذاشت خانواده بفهمد و او را به بیمارستان منتقل می کردند خبر نمی داد تا بهبودی یابد و برگردد کسی نمی فهمید.

تا اینکه یک روز در سخنان مادرشان (خدا رحمت کند) تعریف می کرد که در خواب دیدم ناله می کند بلند شدم گفتم محمود چیه؟ جانی درد می کند؟ وقتی دید من بیدارم گفت نه چیزیم نیست



اما من چراغ را روشن کردم و رفتم کنار رختخوابش دیدم دستش به بدنش است و قسمتی از لباس او بالا رفته پیراهن او را بالا کشیدم که می گفت الهی هیچ مادری این چنین صحنه ها را نبیند. (و من حرف او را نگرفتم چون جوان بودم و بی تجربه تا بعداً در مشکلات و تصادفات خانوادگی و زخمی شدن بچه ها به یاد آن سخنان افتاده و برایم مفهوم پیدا کرد). بگذریم تمام بدن این بچه زخم و یک حالت تاول تاول بود وقتی پرسیدم با یک حالت ناراحتی از اینکه متوجه این زخم ها شدم گفت که یک هفته در منطقه نظامی خوزستان خط مقدم بودیم و آن منطقه باتلاقی و اگر حرکت می کردیم موقعیت مان به خطر می افتاد پس بنابراین تا گردن مجبور بودیم به مدت یک هفته در آن باتلاق بدون حرکت بمانیم و در این مدت حشراتی که در آن آبها بودند مخصوصاً سوسک های هستند به نام آب دزدک که آنها بدن ما را نیش می زدند و ما مجبور بودیم که حرکتی انجام ندهیم تا دشمن از وجود ما با خبر نشود که مادرشان می گفت این چند روزی که به مرخصی آمده بود روزی چند بار با روغن بدن این بچه را ماساژ می دادم و مرهم می گذاشتم تا کمی بهتر شد از چند مورد دیگر که زخمی شده بود و خانواده متوجه نشدند بعد از شهید شدن همزمان او به ما اطلاع دادند.

اکنون چند قطعه که برخی شاعران درباره محمود سروده اند می آورم.

#### شهید محمود نوری

اقدس کاظمی

قلم از مرکب کجا میتواند

که وصف لباس سفیدت کند

تو را با هدف های ارزنده ات

به عالم همی رو سپیدت کند

به خون جامه گلگون نمودی اگر

شدی در زمانه ز دریا دلان

لباس شهادت به تن کرده ای

که رفتی تو در جمع رزمندگان

خط اوج را گر نوشتی به موج

قدم را نهادی تو در قلب آب

و از آتش عشق خود در جهان

درخشنده گشتی چنان آفتاب

تو آن امداد گر هنگام جنگ

نمودی جان را بهر سلامت فدا

که در دعوت حق به لبیک خویش

به چهره تو را بود نور و ضیاء

الا ای شهید عزیز وطن

که (محمود نوری تو را نام شد)

ز یزدان لقب را گرفتی اگر

وجودت فدایی اسلام شد(۱)

ص: ۲۴۲

---

۱- . تو شهید وطنی، اقدس کاظمی، قم، مثلث عشق، ۱۳۹۱، ص ۷۸-۷۹.

## شلمچه محل شهادت محمود نوری

ای شلمچه مشهد محمود من  
با تو امشب ساعتی دارم سخن  
هستم امشب ساعتی مهمان تو  
تا که گویم داستان بسیار زیبای تو  
بینم امشب یاد یاران کرده ای  
نگاه روی گلعداران کرده ای  
ای شلمچه با تو صحبت می کنم  
صحبتی از درد غربت می کنم  
صحبت از هجران و درد لاله ها  
از به خون غلطیدن آلاله ها  
ای شلمچه خاک گلگونت چه شد؟  
دوستان غرقه در خونت چه شد؟  
وه عجب گل های پرپر دیده ای!  
یاوران ماه پیکر، دیده ای!  
یاد داری دشمن بعضی دون  
سرزمینت را نموده لاله گون  
ای شلمچه خون به دل ها کرده ای  
وه چه خون ها در دل ما کرده ای!  
سر به خاکت می گذارم از سخن  
تا بگویی از عزیزانم سخن  
زان جوانانی که با صد شور و شین  
آمده سوی تو با عشق حسین

تا بَرَد زین سرزمین پُر بلا  
کاروان خویش، سوی کربلا  
دشمنِ غدار، در حدّ جنون  
بسترت را کرد یکسر قیرگون  
دشت ناگه شد سیه از روی قیر  
آسمانت پُر شد از رگبار تیر  
سینه های مادران بریان بُود  
دیده های پاکشان گریان بُود

ص: ۲۴۳

هر کدامین یک عزیز داشتند  
در زمین گرم تو بگذاشتند  
سرو قدّانی که اینجا بوده اند  
حالی از رنج تن آسوده اند  
مانده بر جا نخل های سوخته  
دیده را در راه جانان دوخته  
حالی گر قد هر نخلی خمید  
چونکه بود او شاهد صدها شهید  
این شهیدانی که در خون خفته اند  
راز دل با نخل هایت گفته اند  
حال چون جای عزیزان خالی است  
قامتِ هر نخل از دوری شکست  
این شهیدانی که غیرت داشتند  
یکه و تنها تو را نگذاشتند  
شاهد ایثار آنان خاک توست  
مرکز عشاق خاک پاک توست  
ای شلمچه از رهی دور آمدم  
با دو چشمی تار و کم نور آمدم  
آمدم تا دیده ام روشن کنی  
سینه ی پاک مرا گلشن کنی  
آمدم در کویت ای دشت و دَمَن  
تا بگویی از شهیدان وطن

بر تو داریم ای زمین روی نیاز  
تربت پاک تو شد مُهر نماز  
قبله ی دل های پاکان گشته ای  
پاک از خون شهیدان گشته ای  
ای زمین گر خود شدی یک نینوا  
چون که داری صد حسین سر جدا  
ای شلمچه ای زمین مهربان  
داستی صدها علمدار جوان  
در میان، صد قاسم داماد بود  
که اسیر فتنه و بیداد بود

ص: ۲۴۴

هم جوانانی که خود مه پیکرند

هیجده ساله، علی اکبرند

این جوانانی کز اینجا رفته اند

صد سخن از عشق با ما گفته اند

هر کسی راه شهادت برگزید

با نثار خون خود، آن را خرید

داد یزدان عاقبت توفیق شان

گشت ثارالله، خون پاکشان

تا که ما بر دشمنِ دون بنگریم

قلبِ دشمن را به (مژگان) بردریم (۱)

### روح ستایشگر

روح ستایشگر (۲)

قنوت و سجودش دیدنی بود و زیبا

زیرا روحی لطیف داشت و ستایشگر

محمود ما محبوب همگان بود و عزیز

زیرا که بشاش بود و غمخوار کوچک و بزرگ

تنگ نظران وقتی بر او تاختند

و زیر مشت و لگد زخم های کاری بر او ساختند

فقط خندید هدایتشان ز خداوند خواست

چهره معصوم او حتی پس از شهادت

هم پیدا است.

اما آیا بین زخم های ترکش های صدامی

زخم های دشنه های جاهلان متعصب



تفاوتی هست؟

آری محمود محبوب همه بود اما آسیب مند از

دشنة های خودی تا ترکش های صدامی

ص: ۲۴۵

---

۱- . سروده در ۳۱ شهریور ۱۳۷۷ - شلمچه؛ تو شهید وطنی، اقدس کاظمی، قم، مثلث عشق، ۱۳۹۱، ص ۱۰۱-۱۰۴.

۲- . سروده محمد حسینی.



اسناد و مدارک

اشاره

ص: ۲۴۷



اطلاعات شخصی و خانوادگی شهداء توسط سپاه پاسداران جمع آوری شده و عیناً آورده می شود.

« بسمه تعالی »  
 طرح احیاء  
 فرم ویژه اطلاعات مربوط به شهید

۱- مشخصات شهید:

الف:

نام خانوادگی: هوری کوهانی نام اکبر نام مستعار: -  
 محل تولد: استان: اصفهان شیر: هبارک روستا:  
 تاریخ تولد: روز یکم ماه: خرداد سال: ۱۳۲۴ میزان تحصیلات: نهم ابتدای  
 رشته تحصیلی: -  
 وضعیت تأهل: مجرد: متاهل: X تعداد فرزندان: دختر: -  
 مذهب: شیعه نام پدر شهید: دلالم توری کوهانی پسر ۱  
 دین: اسلام شغل پدر شهید: خانزایی  
 شغل شهید: پاسدار سپاه  
 ب- تاریخ اعزام به جبهه:  
 ارگان اعزام کننده: سپاه دفعات اعزام:  
 مدت حضور در جبهه: ۲۴ ماه  
 یگان خدمتی و مسئولیت شهید در جبهه: فرمانده بردان  
 آسیب دیدگی قبل از شهادت: مجروح از چه ناحیه؟ درصد  
 جانبازی  
 اسیر: مدت اسارت  
 ج- نام عملیاتی که در آن به شهادت رسید: بیت المقدس  
 تاریخ شهادت: ۲۱/۲/۲۷ روز بیست و هفتم ماه اردیبهشت سال سی و یکم  
 نحوه شهادت: کرکش  
 محل شهادت: خرمسهر - ام الرصاص  
 نشانی مزار شهید: مزار شهدای اصفهان

۲ - فعالیت‌های مهم شوید :

الف ( فعالیت‌های مهم عبادی و معنوی شوید : ( نماز شب ، تلاوت قرآن ، دعا ، ذکر ، شرکت در مراسم سوگواری ، روزه ، حج و ... )

در فعالیت‌های ماستر بر خزای مراسم ائمه الهیار حضوری فعال داشت و در مراسم دعا نیز شرکت داشتند .

ب ( فعالیت‌های مهم سیاسی ، اجتماعی بشوید : ( انجمن‌های اسلامی ، ستاد‌های نماز جمعه ، شرکت در تظاهرات ، پخش اعلامیه ، شرکت در تأسیس مؤسسات خیریه و صندوق قرض الحسنه ، شورای محل و ... )

به نمازهای صبح و کارهای عمری اهمیت ویژه‌ای می‌دادند در تظاهرات و پیش‌اعلامی در دوران انقلاب نقش فعالی را داشتند .

ج - فعالیت‌های مهم علمی ، فرهنگی و هنری بشوید : ( تألیف ، تدریس ، شعر ، مداحی ، طراحی ، خطاطی ، فیلمنامه نویسی ، تشکیل کلاس عقیدتی ، آموزش قرآن ، احکام مداحی و ... ) .

بسیار کتابهای بیخ‌الدلائل و مفادین را می‌خواندند و به قرآن و آموزش قرآن علاقه عجیبی داشتند .

مشخصات راوی خاطره:

یدالله نوری کوهانی نام پدر: حسین نسبت با شهید: پدر شهید

مشخصات شهید:

اکبر نوری کوهانی نام پدر: یدالله استان: اصفهان

مصاحبه کننده:

سپاه پاسداران و بایگانی شده در بنیاد شهید و امور ایثارگران اصفهان

بسم رب الشهداء

خداوند او را بعد از یک دختر به من داد او را بسیار دوست می داشتم اسم او را خودم انتخاب کردم. او در بچگی بیماری حصبه گرفت که مدتی مریض بود و او را به دکتر می بردم تا بعد از مدتی بهتر شد.

بچه ای بازیگوش بود، اما بازی هایش طوری نبود که کسی را اذیت کند و در بچگی اصلاً ما را اذیت نمی کرد، در کوچه با بچه ها فوتبال بازی می کرد.

از همان بچگی به من در کار نانوایی کمک می کرد. من نانوای بودم او را قبل از مدرسه و بعد از آن به مغازه می بردم که یا نان ها را از تنور در می آورد یا نان ها را دست مردم می داد یا خمیرها را درست می کرد.

وقتی کوچک بود کنار من می آمد، موقعه ای که نماز می خواندم، کارهای من را با دقت نگاه می کرد و همان کارها را انجام می داد علاقه زیادی به یادگیری نماز داشت با خودم او را به مسجد می بردم، بعداً هم مرتب خودش می رفت و نمازش را اول وقت به جماعت می خواند او در مسجد مکبر هم بود و موقع اذان که می شد حتماً اذان می گفت.

در مسجد محل شب ها جلسه قرآن بود که می رفت، علاقه زیادی به یادگیری قرآن نیز داشت و قرآن و عربی اش بسیار خوب بود، مرتب قرآن می خواند او زیارت نامه عاشورا را بسیار می خواند. یک شب تازه از جبهه آمده بود با اینکه خسته بود موتور را برداشت و با خواهرش به دعای کمیل رفتند.

روز اول مدرسه مادرش او را برد، تعریف می کرد که بچه ای شجاع بود و از محیط مدرسه اصلاً نمی ترسید، به درس و مدرسه علاقه داشت و آنجا برای خود دوستان جدید پیدا کرد معلم ها از درس و اخلاق او راضی بودند او تا کلاس نهم را خواند که انقلاب شروع شد و مدرسه ها تعطیل شد.

همزمان با درس در نانوایی کمک می کرد. بعد از ترک تحصیل مغازه شیشه بری باز کرد که همان موقع مغازه من به خاطر متعصبات بسته بود که با ماشین برای او شیشه می بردم و با هم کار می کردیم.

پولی را که در می آورد پس انداز می کرد که برای خود با آن پول همان مغازه را خرید؟ ماشین هم خرید، از پولش اگر کسی محتاج بود می داد یا کسی نیاز داشت به او قرض می داد و خرج خود را در می آورد.

در دوران قبل از انقلاب در اکثریت تظاهرات ها می رفت شب ها خانه آیت الله خادمی جلسه بود که می رفت یا سخنرانی علمای بزرگ شهر

بود که او نیز شرکت می کرد. آنجا فعالیت سیاسی داشت.

ص: ۲۵۱



عکس و اعلامیه امام را می گرفت و شب ها پخش می کرد، یک شب آقای ناجی در محله ریخته بود و خانه ها را می گشت برادرش محمود (او نیز شهید شده است) آمد و گفت ما هم آنها (عکس، اعلامیه) را در باغچه خانه مخفی کردند.

روی دیوارهای محل شعار می نوشت نوارهای امام را به بچه های محل می داد که گوش کنند و در این ایام بسیار فعالیت می کرد. وقت هایی که قرار بود الله اکبر بگوییم او و برادرش محمود زودتر از همه روی بام خانه می رفتند و تکبیر می گفتند و ما را هم به این کار تشویق می کردند.

روزی که امام می خواست امام به ایران بیاید به تهران رفته بود که دوتایی با برادرش رفت، آن روز بسیار خوشحال بود نمی دانست چه کار کند. وقتی برگشته بود و از استقبال مردم و نورانیت امام بسیار حرف می زد.

او امام را بسیار دوست می داشت مرتب می گفت حرف امام را گوش کنید و حرف این منافقین را گوش نکنید که آنها نمی خواهند شما جامعه ای اسلامی بسازید.

او می گفت کارش درست نیست و در جبهه کارشکنی می کند مرتب می گفت به حرف امام گوش کنید و پیرو راه امام باشید.

او طرفدار رجایی و باهنر بود وقتی شهید شده بودند خیلی ناراحت بود و گریه می کرد. در مراسم عزاداری آنها شرکت می کرد. جلوی ماشینش همیشه قرآن و رساله و کتاب و دعا بود هر موقعه ای می رسید قرآن یا دعا می خواند یا کتاب بسیار مطالعه می کرد.

او از تهران اسلحه به سیستان و بلوچستان می برد آن زمان بنزین کوپنی بود گفتم از این کوپن ها به من هم بده گفت اینها از بیت المال است و به من نداد شب ها اسلحه می برد.

آنجا درگیری بود و به آنجا می رفت بعد از آنجا به اهواز رفت و در عملیات حصر آبادان تهیه شد. آبادان حمله شد به من گفت با ما برویم و تو هم با ما بیای گفت آنجا قدرت خدا را بین که گویا بارندگی شده بود و تانک های دشمن در گل مانده بودند و بچه ها نجات یافته بودند آن زمان مادرش مریض بود و در بیمارستان تهران بستری بود گفتم من نمی توانم با تو بیایم و خودش رفت. آن روز جمعه بود گفت بابا به شرطی در مغازه ات می آیم که ظهر نماز جمعه برویم و بعد از آن من می توانم بروم. شب که شد با چند نفر از دوستانش به جبهه رفتند همیشه دیگران را تشویق به جبهه رفتن یا موقع تظاهرات که بود به تظاهرات رفتن می کرد.

اتاقی داشتیم که دوستانش را آنجا می برد. در ایام محرم لباس مشکی می پوشید و در دسته ها زنجیر می زد. قبل از محرم به مسجد می رفت و در نصب پرچم کمک می کرد. یا وسایل عزاداری را آماده می کرد.

مسجد محله را با دوستانش با هم خراب کردند و از نو ساختند در کارهای بنایی و ساخت و ساز مسجد خیلی کمک می کرد. موقع محرم در پذیرایی مثل چایی دادن یا شام دادن نیز بسیار کمک می کرد.

او بسیار شوخ و پر خنده بود با مادرش شوخی می کرد که او ناراحتی اش را نفهمد وسایل خانه را آماده می کرد میوه می خرید، نان می خرید، جارو می کرد، ظرف می شست نسخه مادر را می خرید و از او پرستاری می کرد همه کارهای مربوط به مادر را انجام می داد. او بسیار صبر و حوصله داشت و اصلاً

از موضوعی در خانه ناراحت نمی شد.

پاسدارها برای او دختری پیدا کرده بودند که از اطراف اصفهان بود که به ما گفت و برای او رفتیم و او را عقد کردیم مراسم عقد بسیار ساده ای برگزار شد و بعد حدوداً یکسال بود که ازدواج کرده بود که خانمش هنوز باردار بود و او به جبهه رفت. او بچه اش را ندید و شهید شد.

بسیار صرفه جو بود چیزی می پختیم قابلمه را می گرفت و ته آن را تمیز می کرد می گفت گناه دارد یا سر سفره کنارها نان و سوخته ها را می خورد، اهل زیاد لباس خریدن هم نبود. در آب و برق نیز صرفه جویی می کرد و به ما هم تذکر می داد.

او بسیار منظم و مرتب بود مرتب به حمام می رفت، کفشش را واکس می کرد، وسایلش را سر جای خودش می گذاشت، لباسش را خودش می شست.

به اقوام مرتب سر می زد و به صله ارحام تأکید زیادی داشت دایی داشت که در دهات بود که وقتی از جبهه می آمد می گفت بابا بیا برویم و به او سر بزنیم او دو تا بچه هایش شهید شده بودند.

بچه های کوچک را نیز بسیار دوست می داشت با آنها بازی می کرد برایشان خوراکی می خرید و آنها را به گردش می برد، او صبح ها نرمش می کرد، درخت مو به در خانه کاشت مرتب به آنها آب می داد و رسیدگی می کرد.

آرزوی او پیشرفت در اسلام و پیروزی جنگ بود در کردستان یکبار همه بچه ها محاصره می شوند که او مخفیانه ۲۰ تا ۲۰ تا آنها را از دل دشمن نجات می دهد. می گفت چند روز در پادگان فقط علف می خوردم. در آبادان نیز از ماهشهر غذا برای بچه های جبهه به آبادان می برده است. فقیری در محله داشتیم که مرتب به او پول می داد و کمک می کرد یک نفر عایله دار هم بود که یک روز از او پرسید تایید داری گفت نه رفت و یک جعبه تایید برایش خرید. در فامیل اگر کسی کاری داشت مثل بنایی یا اثاث کشی کمک می کرد. همسایه ها خریدی داشتند انجام می داد. پیرمردی می خواست از خیابان رد شود دست او را می گرفت یا پیرزنی باری داشت برای او تا در خانه اش می برد.

با هم به مشهد رفتیم به حرم می رفت، عمویم می گفت چرا اکبر را چرا اکبر ما را رها کرد، می گفتم اکبر مال امام رضاست و خودش دوست دارد تنهایی برود با خدا شرط کردم که بچه هایم را پای رکاب حضرت بفرستم که امام وقتی آمد خوشحال بودم که پسرهایم به دستور امام نائب امام زمان به جبهه می روند.

او دو بار مجروح شده است که از ما مخفی کرده و در تهران بستری بوده است. وقتی رفته بودم او را به دکتر بردم گفت چرا می خواهی به جبهه بروی گفت زخم ها خوب شود دوباره می روم. صبح زود گفت بابا بلند شو نمازت را بخوان و من را صدا کرد در بیمارستان بود مجروح شده بود حالش خوب نبود گفت برو دکتر را صدا کن وقتی رفتم که دکتر را بیاورم دیدم در اتاق شلوغ است، پرستارها جمع هستند فهمیدم او شهید شده است. ترکش پهلویش را زخمی کرده بود.

سیده بتول (در شناسنامه عزت) حسینی در ۱۳۱۶ در یکی از محله های اصفهان به نام بهارانچی متولد شد. در ۳۵ سالگی به بیماری قلبی مبتلا شد و در سال ۱۳۶۰ در بیمارستان ساسان تهران عمل دریچه قلب داشت. اما در سال ۱۳۶۵ به محض شنیدن خ بر شهادت محمود، حالش بد شد و تب بالایی داشت. چندین بار بستری گردید و بالاخره در اردیبهشت ماه ۱۳۶۸ این جهان را وداع گفت.



شهرداری اصفهان

شماره ۲۱۵۲۶۰

تاریخ ۲۸/۰۵/۶۸

شماره دفتر ۳۳۷

سازمان باغ رضوان

درخواست و مجوز استفاده از قبر  
« فروش قطعی »

احتراماً اینجانب سیدبتول حسینی در خواست می نمایم نسبت به تشریفات مربوط به کفن و دفن مرحومه عزت حسینی بهارنجی فرزند سیدابوالکاسر متولد ۱۳۱۶ دارای شناسنامه شماره ۱۳۱۶ صادره از اصفهان که در تاریخ ۲۸/۰۵/۶۸ طبق مجوز قانونی شماره ۱۳۱۶ صادره توسط اصفهان بر اثر حادثه فوت نموده است (مجوز زیوست است) طبق مقررات به شرح زیر اقدام نمائید

نوع درخواست  حمل از محل تا محل باغ رضوان  حمل از محل تا محل هزینه صندوق  تفسیل و کفن  دفن  امضاء متقاضی

دایره وصول  
مجموعاً مبلغ ۲۰۰۰ ریال شامل حمل ریال، تفسیل و کفن ریال، دفن ریال از اصفهان جهت دفن متوفی در قطعه ۴ بلوک ۴ ردیف ۴ شماره ۱ دریافت نمائید  
شماره ۱۳۱۶ شناسنامه پدر متوفی سیدابوالکاسر به ریاست سازمان باغ رضوان اصفهان به نامبرده تعقیف داده شد که باقیمانده قابل پرداخت مبلغ ۲۰۰۰ ریال می باشد

امضاء دایره فروش

دایره فروش  
مبلغ ۲۰۰۰ ریال بصورت چک قلمی طی ۲۸/۰۵/۶۸ شماره ۱۳۱۶ دریافت و رسید مستوفی قلمی،  رسید مستوفی غیر قلمی،  شماره ۱۳۱۶ صادر گردید

امضاء دایره وصول

دایره خدمات  
نسبت به انجام تشریفات مذکور در بالا جهت مرحومه اقدام نمائید

لوح فشرده ای که توسط بنیاد شهید و امور ایثارگران استان اصفهان درباره اکبر نوری منتشر شده است.





بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ ه. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
  ۲. ارتباط با مراکز هم سو
  ۳. پرهیز از موازی کاری
  ۴. صرفا ارائه محتوای علمی
  ۵. ذکر منابع نشر
- بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و ...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

